

... بر شماست که این واقعه را بازگو کنید ...

روی جلد

پیشگفتار

کودکان بعنوان حیوانات آزمایشگاهی

مقدمه

- زمینه فکری نژادپرستی

- یهود ستیزی و زیست شناسی نژادی

زندگی یهودیان قبل از جنگ

- کولی

- کولیه‌ها و نژادپرستی

- همجنسگرایان

- معلولین و افراد «ناهنجار اجتماعی»

تقویم تاریخ ۱۹۳۴-۱۹۳۹

تعقیب و آزار

- سگرستد Segerstedt

- شب کریستال

گتوها برپا میشوند

- زندگی در گتو

- انتخاب دشوار

- قتل عام یهودیان در سایر نقاط اروپا

- تجمع در اسکاندیناوی

تقویم تاریخ ۱۹۴۰-۱۹۴۲

تبعید

- اومشلاگ پلاتس (مرکز تجمع)

- مکانی از خون و اشک

- اخراج کولیه‌ها

- جدائی‌ها

- تبعید با کشتی اس.اس دونائو

تقویم تاریخ ۱۹۴۳-۱۹۴۵

قتل عام انسانها آغاز می‌شود

- گروههای ضربت

- از گروههای ضربت تا کارخانه های مرگ

- عملیات رینهارد

- فرانتس استنگل

- آوشویتس - بیرکنائو

- ۲۰۰ عکس از بیرکنائو

- ۶۰۰ پسر

- کار در جهنم

مقاومت و نجات

- شورش در گتو ورشو

- شورش در اردوگاه مرگ

- مقاومت غیرنظامی آلمانیها

- اعتراض روسن استراوس

- سوئد مقاومت میکند

نظاره گر

- شاهدین قتل عام انسانها

- دموکراسی‌ها درها را می بندند

- بمباران آشویتس

درس عبرت

فهرست اسامی

عکسها و تصاویر

فهرست نقل قولها

احزاب پارلمان بایکدیگر توافق دارند

در مورد کتاب



... بر شماست که این واقعه را بازگو کنید...

کتابی در مورد قتل عام یهودیان در
اروپا سالهای ۱۹۳۳-۱۹۴۵

نخست وزیر، یوران پرشون، طی جلسات بحث میان رهبران احزاب در ماه ژوئن ۱۹۹۷ ابتکار عمل در زمینه اشاعه اطلاعات گسترده‌ای بنام تاریخ زنده «Levande historia» در مورد قتل عام یهودیان را بدست گرفت. هدف از این اقدام اینست که با حرکت از قتل عام یهودیان طی جنگ دوم جهانی مسائل مربوط به انسانیت، دموکراسی و یکسان بودن ارزش کلیه انسانها مطرح گردد.

«تاریخ زنده» متشکل از فعالیتهای سیاسی، دادن اطلاعات به والدین و عموم مردم و همچنین انجام اقداماتی در مدارس، دانشگاهها و مراکز پژوهشی است. انتشار این کتاب یکی از اقداماتی است که در چهارچوب «تاریخ زنده» انجام میشود. روی سخن این کتاب در حله نخست با بزرگسالان است.

استفان بروشفلد (Stéphane Bruchfeld) و پل آ. لوین (Paul A. Levine)

... بر شماست که این واقعه را بازگو کنید ...

کتابی در مورد قتل عام یهودیان در اروپا سالهای ۱۹۴۵-۱۹۳۳

دبیرخانه دولت
تاریخ زنده



بازگشت

تدوین این کتاب به سفارش دولت بعنوان بخشی از پروژه «تاریخ زنده» صورت گرفته است. تدوین یک کتاب در مورد موضوعی دشوار و گسترده نظیر قتل عام یهودیان آنهم در کوتاهترین زمان قابل تصور کار آسانی نیست. با اینهمه ما این مأموریت را پذیرفتیم چون هر دو بر این اعتقاد هستیم که بیان واقعه قتل عام یهودیان در قالبی جدی از اهمیت برخوردار است. اطلاعات مربوط به قتل عام یهودیان از نوعی نیست که بشود یا بتوان با ابزار یا اخلاقیات حاکم بر بازاریابی ارائه گردد. طبیعتاً ما نمیتوانیم قضاوت کنیم که آیا در کار خود موفق بوده‌ایم. ما سعی کرده‌ایم اطلاعات مربوط به وقایع را با صدای انسانها تلفیق کنیم. ما مجبور شدیم که تصمیمات دشوار زیادی بگیریم. انتخاب صداها و چهره‌هائی که به تعریف وقایع پردازند از میان اسناد و مدارکی چنین سنگین و گسترده کار در دناکی بوده است.

اطلاعات افراد در مورد انهدام یهودیان زیاد است. چگونگی مراحل این واقعه از سالها پیش مشخص گردیده است. جاده‌ای که به آوشویتس ختم گردید از تبلیغات تنفرآمیز آغاز و به کنارگذاری، تبعیض و تفکیک انسانها تبدیل شد. سپس منجر به جمع آوری و تمرکز افراد، اخراج آنها و نهایتاً انهدام جسمی آنها در اردوگاههای ویژه گردیده است. باآنکه هرگز تعداد دقیق قربانیان رؤیای نازیها در مورد یک آلمان بزرگ متشکل از «نژاد خالص» مشخص نخواهد شد، با این حال ابعاد این واقعه مشخص است. تعداد قربانیان این قتل عام برنامه ریزی شده، بین پنج تا کمی بیش از شش میلیون یهودی و اندکی بیش از نیم میلیون کولی بوده است. سایر قربانیان نازیها شامل بیش از یکصد هزار معلول، عقب مانده ذهنی و «مردم گریز»، هزاران همجنسگرا، هزاران نفر از فرقه شاهدین یهوه (Covas vittnen Jeh)، چندین میلیون غیرنظامی لهستانی و اسرای جنگی روسی بوده‌اند. ولی این ارقام چه مفهومی دارند؟ چون این ارقام فوق العاده

عظیم هستند، ذهنی جلوه میکنند بطوریکه انسان به آسانی از مفهوم واقعی آنها چشم پوشی میکند. بهمین علت بایستی سعی در درک این واقعیت نمود که در ورای هریک از این اعداد یک اسم، یک چهره، انسانی دوست داشتنی و آینده‌ای تباه شده وجود دارد. این ارقام شامل کودکان، والدین و خویشاوندان است. بهمین علت ما در صفحه بعد از سرگذشت کودکان بولنهوسر دام (Bullenhusser Damm) آغاز میکنیم. این سرگذشتی است که پایان خوشی ندارد، و متأسفانه نمونه بارزی از قتل عام یهودیان است. نازیها یک میلیون و نیم کودک یهودی را طی جنگ به قتل رساندند. مفهوم این امر آنستکه نه کودک از ده کودک یهودی اروپا جان خود را از دست دادند. چگونه چنین واقعه‌ای امکان پذیر شد؟

ما امیدواریم این کتاب در سوئد جهت ارائه اطلاعات و تدریس در مورد قتل عام یهودیان کمک کند و نه تنها امروز بلکه در آینده نیز بصورت نقطه حرکت در بحثهای میان والدین و فرزندان راجع به اخلاقیات، دموکراسی، اخلاقیات و ارزشهای انسانی قرار گیرد. ولی این کتاب برای علاقمندان فقط یک نقطه شروع است. اطلاعاتی که در گنجایش این کتاب بوده فقط اندکی از کلیه اطلاعاتی است که در مورد این سالهای وحشت طی جنگ دوم جهانی وجود دارد. ما فقط لایه سطحی وقایع را خراش داده‌ایم و به خوانندگان توصیه میکنیم که سعی کنند خود اطلاعات بیشتری در این زمینه کسب کنند.

در پایان فرصت را غنیمت شمرده از کلیه کسانی که ما را در نوشتن این کتاب در زمانی چنین کوتاه کمک کردند، تشکر کنیم. بدون کمک آنها انجام چنین کاری غیرممکن میبود و کلیه این افراد تلاش بیش از حدی در به مقصد رسانیدن این پروژه از خود نشان داده‌اند: لنا آلبین Lena Albin (انتشارات طبیعت و فرهنگ)، آنا-کارین یوهانسون Anna-Karin Johansson (اطلاعات دبیرخانه دولت و مسئول پروژه)، سانا یوهانسون Sanna Johansson (مسئول عکس)، یاکوب وگلیوس Jakob Wegelius (مسئول نقشه‌ها و

تصاویر)، السا ولفارت Elsa Wohlfahrt (طراح)، ماریتا سونابند Marita Zonabend و اوا اوکریی Eva Åkerberg (مسئول ترجمه). سرانجام مایلیم از دستیاران تحریریه خود آیتا کارپ Anita Karp و میا لونگارت Mia Löwengart تشکر کنیم. آنها هرکدام بخشی از تمامی کار را انجام داده‌اند و بدون کمک آنها تکمیل کتاب میسر نبود.

استکهلم ژانویه ۱۹۹۸

استفان بروشفلد (Stéphane Bruchfeld)

و پل آ. لوین (Paul A. Levine)

کودکان بعنوان حیوانات آزمایشگاهی

آوریل ۱۹۴۵ نیروهای متفقین وارد خاک آلمان نازی شدند. ولی تسلیم شدن آلمان تا ۸ ماه مه طول کشید. در این فاصله آنان که به ارتکاب جرم خود آگاهی داشتند سعی کردند مدارک جرم هرچه بیشتری را از بین ببرند.

ساعت ۸ شب ۲۰ آوریل همان روزی که آدولف هیتلر برای آخرین

بار تولد خود را جشن می‌گرفت اسرای اسکاندیناوی از اردوگاه نونگامه Neuengamme واقع در خارج از هامبورگ با اتوبوسهای موسوم به اتوبوس سفید تخلیه شدند. در این اردوگاه از جمله بیست کودک یهودی در سنین ۵ تا ۱۲ ساله، ۱۰ دختر و دو پسر که دو جفت خواهر و برادر در میان آنها وجود داشت، باقی ماندند. اینان مشمول عملیات نجات نبودند. از این کودکان که چندین ماه عنصر آزمایشی در «تحقیقات» پزشکی بودند و توسط کورت هیس میر Kurt Heissmeyer دکتر اس. اس انجام می‌گرفت، استفاده شده بود. او غدد لنفاوی این کودکان را با جراحی برداشته و باکتری زنده



سل در پوست آنها تزریق کرده بود. این باکتریها از طریق يك لوله مستقیماً به ششهای چند نفر از کودکان وارد شده بود. هیس میر در بازجویی در سال ۱۹۶۴ اعلام نمود که برای وی «یهودیان تفاوت اساسی با حیوانات آزمایشگاهی ندارند.»

چند ساعت پس از آنکه آخرین اسیر اسکاندیناوی اردوگاه را ترک نموده بود کودکان به‌مراه چهار زندانی بزرگسال که نگهداری آنها را برعهده داشتند به ساختمان يك مدرسه بزرگ در هامبورگ منتقل شدند. آنها قبل از نیمه شب وارد شده بودند. افراد بزرگسال یادشده دو پزشک فرانسوی بنامهای گابریل فلورانس Gabriel Florence و

رنه کنویل René Quenouille و دو نفر هلندی بنامهای درک دوتنه کوم Dirk Deutekom و آنتون هولسل Anton Hölzel بودند. مدرسه بولنهوسر دام Bullenhuser Damm نام داشت و چند ماه بعنوان ضمیمه اردوگاه از آن استفاده میشد. از این مدرسه بعنوان مرکز تجمع اسرای اسکاندیناوی که قرار بود آزاد شوند استفاده شده بود.

گروه مزبور را به زیرزمین بردند. در شرفاژخانه ابتدا افراد بزرگسال را از لوله‌ای در سقف آویزان کردند بعد نوبت کودکان رسید. طبق اظهارات دکتر اس. اس بنام آلفرد ترسه‌بینسکی که در محل حضور داشته به تعدادی از آنها از جمله به جرج-آندره کوهن George-André Kohn که حالش از همه وخیم‌تر بود، مرفین تزریق شده بود. جرج آندره را که خواب بود قبل از همه نه از لوله بلکه به قلبی در دیوار آویزان کردند. گروهبان اس. اس، یوهان فرام، مجبور بود تمام وزن هیكل خود را بکار ببرد تا بتواند طناب را بکشد. گروهبان فرام در يك بازجویی در سال ۱۹۴۶ اظهار نمود که وی سپس دو کودک را گرفته و هر يك را به يك قلاب «مثل تابلو» آویزان کرد. وی گفت که هیچک از کودکان گریه نکردند.

وقتی که همه کودکان مردند بین افراد اس. اس که در محل حضور داشتند يك گیلان مشروب و سیگار سیرو گردید. سپس نوبت گروه بعدی یعنی بیست اسیر جنگی روسی بود که آویخته شوند. از نام آنها اطلاعی در دست نیست. ولی نام کودکان را میدانیم: مانیا آلتمن Mania Altmann، ۵ ساله، لاکا بیر بناوم Lelka Birnbaum، ۱۲ ساله، سورکیس گولدینگر Surcis Goldinger، ۱۱ ساله، ریوکا هر تسبری Riwka Herzberg، ۷ ساله، الکساندر هورنمان Alexander Horneman، ۸ ساله، ادوارد هورنمان Eduard Horneman، ۱۲ ساله، ماریک جیمز Marek James، ۶ ساله، و. یونگلیب W. Junglieb، ۱۲ ساله،



روز ۱۷ ماه اوت ۱۹۴۴ جرج آندره کوهن George-André Kohn، ۱۲ ساله، و خانواده او از پاریس اخراج و به آشویتس فرستاده شدند. این هفتادونهمین و آخرین نقل و انتقال یهودیان فرانسوی بود. جرج آندره در بدو ورود به آشویتس برای آزمایشات شبه پزشکی انتخاب شد. او در اواخر نوامبر به اردوگاه نونگامه Neuengamme فرستاده شد. تصویر سمت چپ در سال ۱۹۴۴ قبل از اخراج وی است. تصویر بالا پس از برداشتن غدد لنفاوی زیر بغل جرج آندره توسط کورت هیس میر Kurt Heissmeyer، دکتر اس. اس در نونگامه گرفته شده است.

لیا کلیگرمن Lea Klygermann، ۸ ساله، جرجیس آندره کوهن George-André Kohn، ۱۲ ساله، بلومل مککل Blumel Mekler، ۱۱ ساله، ژاکلین مورگنسترن Jacqueline Morgenstern، ۱۲ ساله، ادوارد رایشنباوم Eduard Reichenbaum، ۱۰ ساله، سرجیو د سیمون Sergio De Simone، ۷ ساله، ماریک اشتین باوم Marek Steinbaum، ۱۰ ساله، ه. واسرمن H. Wasserman، ۸ ساله، النورا ویتونسکا Elenora Witonska، ۵ ساله، رومان ویتونسکی Roman Witonski، ۷ ساله، رومان سلر Roman Zeller، ۱۲ ساله، روشلا سیلبربری Ruchla Zylberberg، ۹ ساله.

روز بعد اجساد آنها را به نونگامه انتقال داده و سوزاندند. امروزه این مدرسه یانوس کورساک Janusz-Korczak-Schule نام دارد. در حیاط مدرسه يك باغچه کوچک گل سرخ به یاد این کودکان وجود دارد.

مقدمه

متفکرینی بود که از نفوذ بسیاری برخوردار بود. او در سال ۱۸۹۹ دیدگاهی را ارائه نمود مبنی بر اینکه «نژاد آریائی» به رهبری ژرمانها تمدن مسیحی اروپائی را از دشمن خود یعنی «یهودیت» نجات خواهد داد.

یهود ستیزی و زیست شناسی نژادی

یهودیان از قرون باستان در اروپا سکونت داشته‌اند. در اوائل قرون وسطی کلیسای مسیحی یهودیان را متهم به کشتن حضرت عیسی نمود و آنانرا سرزنش میکرد که حضرت عیسی را بعنوان مسیح موعود نپذیرفته بودند. بدنال این اتهامات موقعیت یهودیان بیش از پیش رو به وخامت نهاد. طی چندین قرن اذیت و آزار خشونت آمیز و یهودکشی هرازگاهی بروز نمود. پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و آرمانهای دموکراتیک آن راه برای بهبود وضعیت یهودیان باز شد. جریان موسوم به رهائی یهودیان در قرن نوزدهم به یهودیان این امکان را داد که همانند سایر شهروندان در حیات اجتماعی شرکت کنند.

در اواخر قرن نوزدهم شکل تازه‌ای از یهود ستیزی (آنتی سمیتیسم) بصورت عکس‌العملی نسبت به جریان رهائی یهودیان بصورت یک ابزار سیاسی بوجود آمد. در دورانهای عدم ثبات مذهبی، اقتصادی و سیاسی دشمنان یهودیت یهودیان را به داشتن نفوذ بیش از اندازه وسیع در جامعه متهم میکردند. یهودیان متهم میشدند به اینکه قصد دارند قدرت را در تمام دنیا بدست بگیرند.

در همین دوران علوم جدید تأثیرپذیری از ایده‌های داروینیسیم اجتماعی را آغاز نمود. این امر در درجه اول بصورت موسوم به

تاریخ آلمان نازی از جهان بینی نازیها قابل تفکیک نیست. قتل عام یهودیان نتیجه افکار نژادی-ایدئولوژیکی آدولف هیتلر بود که در کتاب وی موسوم به نبرد من Mein Kampf تشریح شده است. هیتلر و حزب نازی دیدگاه از بنیان نژاد پرستانه خود نسبت به انسان و تنفر نسبت به جامعه دموکراتیک و ارزشهای آنرا پنهان نکرده‌اند. برای نازیها «نژاد» دربرگیرنده همه چیز بود. ارزش يك فرد فقط در این خلاصه میشد که ابزاری در دست دولت نژادپرست باشد. این ایدئولوژی بلافاصله پس از بقدرت رسیدن نازیها در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ به اجرا درآمد.

زمینه فکری نژادپرستی

درعین حال مدتها قبل اندیشه‌های نژادپرستانه در اروپا شیوع یافته و ریشه دوانیده بود. متفکرین و فیلسوفان از قرن هفدهم در مورد پیدایش نژادهای انسانی به تعمق پرداخته بودند. يك دیپلمات فرانسوی بنام آرتور دو گوینو Arthur de Gobineau سال ۱۸۵۴ اقدام به انتشار کتاب پرنفوذی در مورد «نابرابری نژادهای انسانی» نمود. به اعتقاد گوینو نژاد «آریائی» برتر از سایر نژادهاست ولی درخطر «اختلاط نژادی» با «نژادهای غیرآریائی» که فاقد ارزش والا هستند، قرار دارد. اینگونه افکار در دورانی که ملی گرایی و امپریالیسم اروپائی اهمیت هرچه بیشتری می‌یافت، مورد استقبال واقع گردید.

دانشمندان و روشنفکران در غرب با الهام از تئوری چارلز داروین در مورد گزینش طبیعی، یا عبارت دیگر فردی که بیش از همه سازگاری نشان دهد ادامه بقا خواهد یافت، شروع به کاربرد ایده‌های زیست شناسی وی در جامعه انسانی نمودند. پدیده موسوم به داروینیسیم اجتماعی بر این عقیده استوار بود که «قوی» حق حاکمیت بر «ضعیف» را داراست. ه. اس. چمبرلین یکی از

«هیچ عاملی متقاعد کننده‌تر از این نیست که فرد بداند دارای نژاد است. فردیکه از يك نژاد مشخص، یعنی نژاد خالص باشد احساس تعلق به آن نژاد را هرگز از دست نمیدهد ... نژاد باعث والائی يك انسان میشود: نژاد نیروی فوق العاده - تقریباً می‌توانم بگویم قدرت ماوراء طبیعی - به انسان میدهد بطوریکه او را بطورکلی از فردی که از ملغمه نامتجانسی از اقصی نقاط کره زمین دور هم جمع شده باشند، متمایز مینماید»

ه. اس. چمبرلین H. S. Chamberlain, نظریه پرداز نژاد اروپائی

«مسئله یهود فقط يك مسئله اقتصادی نیست، بلکه مسئله نژادی و فرهنگی نیز هست. (...). یهودیت باعث انحطاط مردم اروپاست.»

پرامانوئل لیتاندر Pehr Emanuel Lithander
بازرگان سوئدی و نماینده مجلس. ۱۹۱۲



این بازی «اخراج یهودیان» نام دارد، که در دهه ۱۹۳۰ توسط یک تولیدکننده آلمانی بعنوان «یک بازی فوق العاده جالب» برای کودکان و بزرگسالان معرفی گردید. کلاههای مهره‌های بازی شبیه کلاههایی است که یهودیان مجبور بودند در قرون وسطی بر سر داشته باشند و روی کلاهها میتوان کاریکاتورهای ضد یهودی مشاهده نمود. روی صفحه بازی از جمله نوشته شده: «اگر موفق به اخراج ۶ نفر یهودی شوید برنده کامل بازی خواهید بود!».

«این نوجوان چیزی یاد نمیگیرد بجز آنکه آلمانی فکر کند و آلمانی عمل نماید. و وقتی که این پسر و دختر در سن دهسالگی وارد سازمانهای ما شوند و اغلب برای اولین بار هوای آزاد تنفس کنند، پس از چهار سال از واحد پیشتازان وارد سازمان جوانان هیتلر میشوند و ما چهارسال دیگر آنها را در آنجا نگه میداریم (...). و آنها دیگر تا آخر عمر خود آزاد نخواهند شد.»

از سخنرانی آدولف هیتلر در دوم دسامبر ۱۹۳۸



پسری از اعضای سازمان جوانان هیتلر مشغول تدریس به یک دختر در یکی از کلنی‌های آلمانی در لهستان است. این کلنی‌ها بمنظور گسترش «فضای زندگی» آلمانی در اروپای شرقی بنیانگذاری گردید. اهالی محلی از اراضی خود اخراج شدند و خانواده‌های آلمانی جای آنها را گرفتند.

No 413 SÉRIE :
PRÉFECTURE D'INDRE-&LOIRE

Signature du titulaire :
Anny Horowitz

Embossante digitale :

Carte d'identité

Nom : HOROWITZ
Prénoms : Anny-Yolande
Profession : sans
Née le 2 Juin 1933
à STRASBOURG
Département du Bas Rhin
Domicile : 21, rue Rode - BORDEAUX (Gironde)

A TOURS le 4 Décembre 1940
Le Préfet,

Signalement :

Taille :	Nez : rec.
Cheveux : blond	Forme générale du visage : all.
Moustache :	Teint : rosé
Yeux : bleus	Corp. : moy.
Signes particuliers :	




آنی هورویتس Anni Horowitz شناسائی میشود

فریاد، و خواهرش پائولت نیز همراه او بودند. در این سری انتقال ۱۰۰۰ مرد، زن و کودک وجود داشتند. ۶۰۰ تن از آنان که کلیه کودکان در میان آنها بود در بدو ورود مستقیماً به اتاقهای گاز فرستاده شدند. آنی و پائولت دو نفر از حدود یک و نیم میلیون کودک یهودی بودند که طی عملیات انهدام یهودیان کشته شدند. بطور متوسط از هر ده کودک یکی از جنگ جان سالم بدربرد. در برخی مناطق مانند لهستان و کشورهای کناره دریای بالتیک شانس زنده ماندن کودکان یهودی براتب کمتر بود.

پس از اشغال فرانسه در سال ۱۹۴۰ توسط نازیها، نام کلیه یهودیها ثبت میشود و این اولین قدم بسوی قتل عام آنها بود. آنی هورویتس متولد ۱۹۳۳ در استراسبورگ یک زن یهودی و طبق مندرجات کارت شناسائی، «یک فرد خارجی تحت نظر» بود. او ابتدا در اردوگاهی نزدیک تورن Tours سکنی داده شد و سپس به اردوگاه درانسی در رومه پاریس انتقال یافت. وی در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۲ با سی و یکمین سری انتقال یهودیان از فرانسه به آوشویتس منتقل گردید. مادر او،

خلوص نژادی (یوژنیک) بروز نمود.

معتقدین به خلوص نژادی میگفتند که جامعه از سوی ژنهای نامطلوب («ضعفاً») در خطر قرار دارد. آنها ادعا میکردند که با ممانعت از تولید مثل و شیوع این ژنها میتوان کیفیت و «سلامت» جامعه را بهبود بخشید. ایده‌های نهضت معتقدین به خلوص نژادی طی قرن بیستم در اروپا و آمریکا از طریق عقیم کردن صدها هزار نفر و اکثراً زنان به تحقق پیوست.

جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، توانائی جوامع صنعتی را در ایجاد کشتار جمعی به جهانیان نشان داد. بسیاری از اعضای حزب نازی در جنگ شرکت کرده و فاجعه را تجربه کرده بودند. شکست آلمان که یهودیان آلمانی را مسئول آن میدانستند میل به انتقام را بوجود آورد. نازیها میگفتند که کاربرد زیست شناسی نژاد، خالص سازی نژاد و یهودی ستیزی در سیاستهای عملی برای نجات آلمان امری ضروری بود. هدف ایجاد جامعه‌ای با «نژاد خالص» و همگون بود که در آن به تفاوت‌های «فطری» انسانها ارج نهاده میشد. یکی از مظاهر این امر قوانین موسوم به قوانین نورنبرگ در سال ۱۹۳۵ بود. این قوانین در مورد یهودیان بود ولی بزودی کولیها را نیز دربرگرفت. فقط «شهروندان آلمانی یا دارای قرابت خونی» از حقوق کامل یک شهروند برخوردار بودند. تفسیر حقوقدانانی که روی پیشنهاد قانون کار کرده بودند چنین بود: «علیرغم کلیه دانستیهای مربوط به یکسان بودن همه انسانها (...)، سوسیالیسم ملی بر شناخت دشوار ولی ضروری تفاوت‌های بنیانی میان انسانها تکیه دارد...»

همه این عوامل چه از لحاظ ایدئولوژیکی و چه از لحاظ روانشناسی و تکنولوژیکی قتل عام یهودیان را پایه گذاری کردند. بین ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ قتل عام یهودیان و کولیها انجام شد که نتیجه ایدئولوژی هیتلر و نازیسم بود.

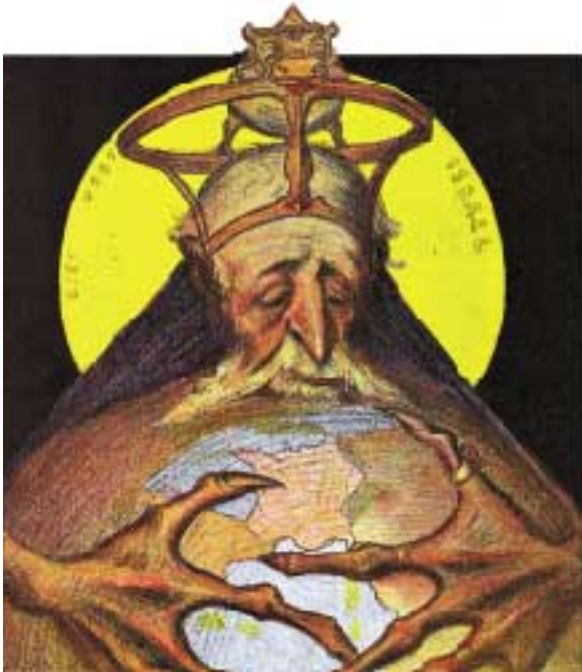


«کلیه جوانان آلمانی علاوه بر تربیت در خانه و مدرسه بایستی از لحاظ جسمی، روحی و اخلاقی در سازمان جوانان هیتلر تحت لوای سوسیالیسم ملی در خدمت ملت و اتحاد ملی تربیت شوند.»

نقل از قانون

سازمان جوانان هیتلر، ۱۹۳۵

کتاب کودک آلمانی بنام «قارچ سمی»، که در سال ۱۹۳۸ انتشار یافت، تصویر نشان میدهد که چگونه کودکان یهودی و آموزگار آنها از مدرسه خود رانده میشوند تا مدرسه به «آریائی خالص» تبدیل شود. در این کتاب از جمله توضیح داده میشود که، «همانگونه که تشخیص قارچ سمی از قارچ خوراکی دشوار است پی بردن به رذالت و تبهکاری یهودیان نیز بسیار دشوار است.»



یک کاریکاتور فرانسوی «کلاسیک» با سوژه ضدیهودی متعلق به سال ۱۸۹۸. بسیاری از سمبولهای این تصویر به مضمون اصلی یهودستیزی نازیها تبدیل شد.

۱۹۱۹	۱۶ سپتامبر	آدولف هیتلر عضو حزب کارگر آلمان (DAP) شد.	۱۹۳۲	بهار	هیتلر در دو انتخابات ریاست جمهوری در آلمان شکست خورد.
۱۹۲۰	۸ ماه اوت	بنیانگذاری حزب کارگری سوسیالیست ملی آلمان (NSDAP)	۳۱ جولای		انتخابات پارلمان. حزب نازی به بزرگترین پیروزی خود در انتخابات آزاد دست یافت. حزب نازی با کسب ۳۷/۴ درصد آراء به بزرگترین حزب آلمان تبدیل شد.
۱۹۲۳	۸-۹ نوامبر	«کودتای اولهالس». هیتلر سعی کرد حکومت باواریا را سرنگون کند ولی موفق نشد. او در آوریل ۱۹۲۴ به پنجسال زندان محکوم شد. او در زندان کتاب خود بنام «نبرد من Mein Kampf» را نوشت.	۶ نوامبر		انتخابات پارلمان. آراء نازیها کاهش می‌یابد. حزب نازی ۳۳/۱ درصد آراء را کسب کرد.
۱۹۲۵	۲۰ مارس	اس.اس بعنوان گارد شخصی هیتلر در مونیخ تشکیل شد.	۱۹۳۳	۳۰ ژانویه	آدولف هیتلر صدراعظم آلمان شد. یهودیان آلمان بلافاصله آثار سیاست ضدیهودی نازیها را مشاهده کردند.
۱۹۲۸	۲۰ ماه مه	انتخابات پارلمان. حزب نازی ۲/۶ درصد آراء را کسب کرد.	۱-۳ آوریل		اولین اردوگاه تمرکز یهودیان موسوم به داشائو Dachau در ۱۶ کیلومتری شمال غرب مونیخ ایجاد شد. وکلا، پزشکان و مغازه‌های یهودی تحریم شدند. یهودیان از خدمت در دوائر دولتی محروم شدند. نازیها دست به سوزاندن کتابهای نویسندگان یهودی و نویسندگان ضدنازی را در انتظار عمومی زدند.
۱۹۳۰	۱۴ سپتامبر	انتخابات پارلمان. بدنبال رکود اقتصادی در جهان حزب نازی ۱۸/۳ درصد آراء انتخاباتی را بدست آورد.	۱۴ جولای		حزب کارگری سوسیالیست ملی آلمان NSDAP تنها حزب مجاز در آلمان شد. قوانینی برای عقیم کردن اجباری کولیاها، معلولین ذهنی و آلمانیهای رنگین پوست وضع گردید. یهودیان از فعالیتهای فرهنگی محروم شدند.
۱۹۳۱	۹ دسامبر	بیکاری در آلمان بحرانی شد ۵,۶ میلیون نفر بیکار وجود داشت.			تقویم وقایع در صفحات ۱۶، ۳۳ و ۴۵ ادامه می‌یابد.

زندگی یهودیان قبل از جنگ

قرن فرهنگی مبتنی بر دین یهودی و زبان جدیدش (مخلوطی از عبری و آلمانی) بوجود آمد. یهودیان در شهرها و روستاها عموماً جدا از مسیحیان زندگی میکردند. اکثریت یهودیان اروپای شرقی در آغاز قرن بیستم به مشاغل سنتی خود اشتغال داشتند و طبق آئین و سنن دیرینه خود زندگی میکردند. ولی بخش بزرگی از سکنه یهودی شروع به پیشرفت کرده و جزء طبقه متوسط شهرها شده بودند. علیرغم پیشداوریهای گسترده‌ای که علیه آنها وجود داشت، یهودیان نقش مهمی در حیات شهرها ایفا میکردند.

یهودستیزی ریشه عمیقی در فرهنگ اروپای شرقی داشت و بر اثر تبلیغات و سیاستهای ضد یهودی دولتها، این امر بیش از پیش تشدید گردید. شرایط دشوار زندگی قبلاً باعث شده بود که میلیونها یهودی، در حله اول به آمریکا، مهاجرت کنند. طی دهه ۱۹۳۰ در بسیاری از کشورهای این منطقه روابط میان اقلیتهای یهودی و اکثریت که مسیحی بودند بشدت وخیم بود. بسیاری از مردم در هر دو گروه



یهودی و غیر یهودی انجام تغییر اساسی در شرایط موجود را الزامی میدانستند. میلیونها یهودی که هنوز در آغاز جنگ جهانی دوم در کشورهای اروپای شرقی زندگی میکردند بزودی در دستگاه نابودگر نازیها با مرگ و نیستی روبرو شدند. با نابودی آنها فرهنگ غنی یهودی نیز در اروپای شرقی از بین رفت.

قبل از بقدرت رسیدن نازیها هر کشور اروپائی دارای سکنه یهودی بود. البته زندگی یهودیان در اروپای غربی و مرکزی با زندگی یهودیان اروپای شرقی متفاوت بود. در اغلب کشورهای اروپای غربی و مرکزی در اواسط قرن نوزدهم، بدنبال چندین قرن تبعیض، تعقیب و آزار، و اغلب منزوی کردن یهودیان در گتوها، حقوق شهروندی آنانرا طی فرمانی موسوم به فرمان رهایی تضمین کردند. توسط این آزادی جدید یهودیان بلافاصله در مدرنیزه کردن جامعه اروپائی شرکت نمودند. یهودیان علیرغم موفقیت یا احتمالاً بعثت موفقیت آماج حملات سیاسی در درجه اول از سوی گروههای مخالف تحولات اجتماعی، قرار گرفتند.

اغلب یهودیان اروپای غربی و مرکزی بصورت جزء مسلم حیات روزمره اجتماعی بشمار میرفتند. قطعاً یهودستیزی و تنفر از یهودیان هنوز وجود داشت ولی اکثر خانوادههای یهودی با احساس امنیت و امیدواری زندگی میکردند. مردان یهودی در جنگ جهانی اول شرکت کردند و با افتخار برای وطن خود نبرد نمودند. آنها در بازسازی کشورهای خویش نیز شرکت داشتند. بهمین علت تعداد اندکی از آنان میتوانند تصور کنند که ظهور سریع نازیسم به مفهوم خاتمه حیات آنها بود.

یهودیان اروپای شرقی در قرون چهاردهم و پانزدهم از کشورهای آلمان و فرانسه آمده بودند. در کشورهایی مانند لهستان، کشورهای حاشیه دریای بالتیک، اوکراین، روسیه و رومانی که بزرگترین سکنه یهودیان جهان در آنها زندگی میکردند، طی چندین

«جهان پرخطر تر از آنستکه بتوان در آن زندگی کرد - نه بخاطر افرادی که اعمال پلید مرتکب میشوند بلکه بخاطر کسانی که در کنار آنها ایستاده و اجازه میدهند اعمال پلید انجام شوند.»

آلبرت انشتین.

فیزیکدان و مبارز حقوق انسانی

آن فرانک Anne Frank

آن فرانک در ژوئن ۱۹۲۹ در فرانکفورت آلمان متولد شد. دفترچه خاطرات وی یکی از مشهورترین اسناد مربوط به قتل عام یهودیان است. او نوشتن خاطرات خود را در سیزده سالگی آغاز کرد. اخیراً نسخه مفصل این دفترچه خاطرات انتشار یافته که به بیش از پنجاه زبان ترجمه شده است. آن فرانک به همراه خانواده خود یعنی پدرش اوتو، مادرش ادیت و خواهرش مارگوت اندکی پس از به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ به هلند گریختند. خانواده فرانک همانند بسیاری از یهودیان آلمان تصور میکردند که از آزار و اذیت نجات پیدا کرده و پناه یافته‌اند. در عکس آن فرانک را در شش سالگی (نفر سمت راست) به همراه دوستش، سان، در آمستردام سال ۱۹۳۵ دیده میشوند.

اشغال هلند در ماه مه سال ۱۹۴۰ توسط آلمان، زندگی روزمره این خانواده را در آمستردام ناگهان مختل نمود. تعقیب و آزار یهودیان توسط نازیها در هلند و تمامی اروپای غربی اوتو فرانک را مجبور کرد که مخفیگاهی برای خانواده مهیا کند تا از فرستاده شدن به اردوگاه مرگ در لهستان نجات یابند. آنها در ماه جولای ۱۹۴۲ خود را در اطاق مخفی در زیرشیروانی پنهان نمودند.

آن در دفترچه خاطرات خود در مورد این تصمیم مهم چنین مینویسد: «مخفی شدن خطرناک بود. در صورت کشف یهودیانی که خود را مخفی کرده بودند یا محل اختفای آنها افشاء شده بود بلافاصله به اردوگاههای تمرکز یهودیان فرستاده میشدند و مجازات کسی که به یهودیان کمک میکرد مرگ بود.»

با آنکه همسایگان خانواده فرانک آنها را یاری کردند، بالاخره به گشتاپو در مورد آنها گزارش داده شد و این خانواده در تاریخ ۴ ماه اوت ۱۹۴۴ دستگیر شدند.

آنها مانند ۱۰۰۰۰۰ یهودی هلندی دیگر به اردوگاهی بنام وستربورک Westerbork در خارج از آمستردام منتقل شدند و در سپتامبر ۱۹۴۴ به اردوگاه تمرکز یهودیان در آوشویتس انتقال داده شدند.

ادیت فرانک کمی قبل از آزادسازی آوشویتس در ژانویه ۱۹۴۵ درگذشت. آن و مارگوت به اردوگاه تمرکز یهودیان در برگن - بلسن Bergen-Belsen در آلمان فرستاده شدند و هر دو در ماه مارس ۱۹۴۵ بر اثر بیماری حصبه جان خود را از دست دادند. اما اوتو فرانک از زندان آوشویتس جان سالم بدر برد. او بعداً به هلند بازگشت و دفترچه خاطرات آن فرانک را که توسط دوستان خانوادگی آنها نگهداری شده بود بازپس گرفت.

کولیه‌ها

طی قرون وسطی کولیه‌ها از شمال هند گریخته و از طریق ایران، آسیای صغیر و بالکان به اروپا آمدند. در آن دوران بسیاری تصور میکردند که کولیه‌ها مخلوطی از یهودیان و دوره‌گردان غیر یهودی بودند و بدین ترتیب آنها نیز مانند یهودیان مسئول مرگ عیسی مسیح شناخته میشدند. طی چندین قرن کشتن کولیه‌ها در اروپا جرم مهمی محسوب نمیشد و حتی در اروپای مرکزی و شرقی گاهی اوقات مراسم «شکار کولی» برگزار میشد که طی آن کولیه‌ها مانند حیوانات تعقیب و کشته میشدند.

برخی از کولیه‌ها به زندگی دوره‌گردی خود ادامه دادند در حالی‌که عده‌ای دیگر سکنی گرفته و بتدریج با جامعه همگون شدند. بتدریج در بسیاری مناطق به کولیه‌ها بجای يك گروه قومی بیشتر بصورت يك گروه اجتماعی سطح پائین نگاه میکردند. پیرامون کولیه‌ها افسانه‌ها و پیشداوریه‌های زیادی وجود داشت و حتی تا زمان حاضر تصور میرفته که کولیه‌ها کودکان را میربایند، به جادوگری اشتغال دارند و باعث بروز بیماری‌های خطرناک بوده‌اند. سوءظن و عدم تمایل نسبت به کولیه‌ها بسیار عمیق و گسترده بوده و هنوز نیز هست.

کولیه‌ها و نژادپرستی

در دهه ۱۹۳۰ کولیه‌ها در سراسر اروپا وجود داشتند. در آلمان حدود ۳۰۰۰۰ کولی وجود داشت که در کاروان‌ها یا بصورت شهروندان عادی زندگی میکردند.

تبعیض علیه کولیه‌ها مدتها قبل از بقدرت رسیدن نازیها وجود داشته و در اوائل قرن بیستم يك «دفتر اطلاعاتی امور کولیه‌ها» اقدام به ثبت مشخصات کولیه‌های آلمان نمود. کولیه‌ها بصورت تهدیدی که بایستی در مقابل آن از خود محافظت نمود معرفی میشدند. بخصوص در مورد «اختلاط نژادی» به آنان اخطار داده میشد. سال ۱۹۰۵ سالنامه‌ای حاوی اطلاعات مربوط به تبارشناسی و عکسهائی از صدها کولی آلمانی انتشار یافت.



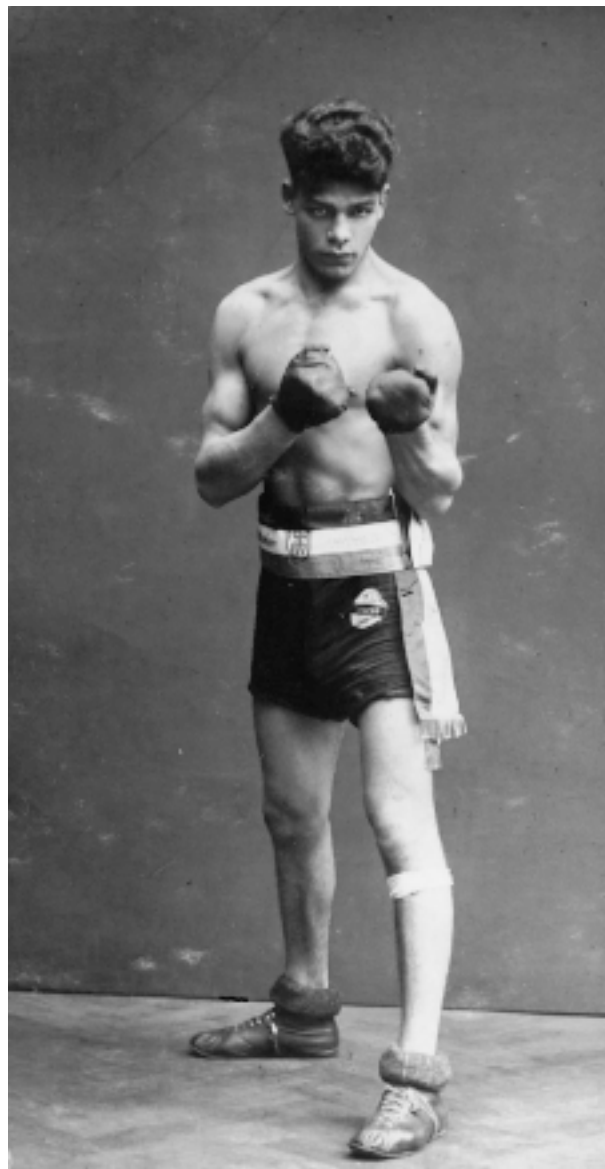
این تصویر متعلق به آلمان دهه ۱۹۳۰ است و بخشی از زندگی کولیه‌ها را نشان میدهد که بصورت کلیشه‌ای از حیات آنان درآمده است. بسیاری از کولیه‌های آلمان زندگی دوره‌گردی را رها کرده و خود را با زندگی شهری سازگار نموده بودند. طی جنگ صدها هزار نفر کولی توسط نازیها کشته شدند، احتمالاً کودکانیکه در تصویر مشاهده میشوند نیز جزء آنها بوده‌اند.

ترولمن «کولی»

ماه مارس ۱۹۳۳ عنوان قهرمان بوکس میان وزن آلمانی، اریک سیلینگ Erich Seeling بعلت یهودی بودن از وی گرفته شد. تامه ژوئن ۱۹۳۳ کسی صاحب این عنوان نبود. دو بوکسور کاملاً متفاوت در مقابل یکدیگر قرار داده شدند. در یک گوشه از رینگ آدولف ویت Adolf Witt «آریائی» قرار داشت. مشت راست وی بسیار سنگین بود. در سوی دیگر رینگ یوهان ترولمن قرار داشت. فدراسیون مشت زنی که نازیستی بود بعلت کولی بودن ترولمن، مایل نبود او برای کسب این عنوان مبارزه کند. ولی یوهان ترولمن یا «کولی» که نام ورزشی وی بود، محبوبترین بوکسور آلمان بود. نازیها در مقابل آراء عمومی حساس بودند و فدراسیون مشت زنی میبایست استثناء قائل شود. فدراسیون ویت را برگزیده بود چون او تنها کسی بود که برای ترولمن تهدید محسوب میشد.

اما ویت در ۹ ژوئن توسط حریف خود که باریک اندامتر از وی بود خار و خفیف شد. ترولمن ۲۶ ساله دوازده راند درمقابل ویت به رقص پا ادامه میدهد و با شیوه‌ای مغلوب کننده امتیاز کسب میکند. برگزارکنندگان مسابقه شرمند شده و نتیجه مسابقه را بدون برنده اعلام کردند. تماشاگران خشمگین میشوند. چندین دقیقه فریاد اعتراض سر میدهند و تهدید میکنند که سالن را تخریب خواهند کرد. سرانجام برگزارکنندگان مسابقه تسلیم میشوند و ترولمن بعنوان قهرمان میان وزن آلمان برگزیده میشود. بلافاصله مجله تخصصی بوکس اسپورت وی را مورد حملات خود قرار میدهد. او «خلاف شیوه متعارف» و «تئاتری» مشت زده است. این مجله «غیرقابل پیش بینی بودن کولی گونه» او را به باد تمسخر میگیرد و هشت روز بعد عنوان وی بازپس گرفته میشود. این پایان بوکس حرفه‌ای برای او بود. اما یک مسابقه دیگر برای او از قبل رزرو شده بود. او در این مسابقه با موهای بلوند کرده ظاهر شد. او بجای رقص پا مثل یک درخت کاج می ایستد و یکی پس از دیگری ضربه‌ها را دریافت میکند. «کولی» غرق در خون درراند پنجم با شمارش از مسابقه حذف میشود.

سپس دو تن از برادران وی به اردوگاه تمرکز یهودیان فرستاده شدند و خود ترولمن در سال ۱۹۳۳ به ارتش فرا خوانده شد. او در واحد پیاده نظام مستقر در روسیه رزمید. طی یک مرخصی در سال ۱۹۴۲ توسط گشتاپو دستگیر شد و به اردوگاه نونگامه Neuengamme فرستاده شد. در آنجا او را مجبور به انجام سخت ترین کارهای ممکن کردند. نگهبانان درشت اندام اس.اس در میهمانیها خود را با بازی «قهرمان آلمان» سرگرم میکردند. آنها با ترولمن ۳۵ ساله که گرسنگی میکشید بوکس بازی میکردند. در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۴۳ اس.اس خسته میشود و یوهان ترولمن را در نونگامه با گلوله بقتل میرسانند.



ایالت باواریا در سال ۱۹۲۶ قانونی برای «مبارزه با کولیهها، دوره‌گردها و رویگردانان از کار» وضع کرد. اگریک کولی نمیتوانست اثبات کند که دارای استخدام ثابت است به ندامتگاه فرستاده میشد. نازیها بعد از سال ۱۹۳۳ این قانون و قوانین مشابهی را وضع کردند. در انطباق با ایدئولوژی نازیستی تعقیب و آزار کولیهها مشابه آنچه در مورد یهودیهها بکار میرفت، آغاز شد. علیرغم آنکه هنریش هیملر، رئیس اس.اس بر این باور بود که در میان کولیهها «آریائی خالص» وجود داشت، با اینهمه اکثر کولیهها «کم ارزش» تلقی میشدند. عامل به اصطلاح زیست شناسی نژادی آنان تعیین میکرد که چه افرادی زنده بمانند و چه افرادی کشته شوند.

قانون باواریا برای مبارزه با کولیهها، دوره‌گردها و رویگردانان از کار، ۱۶ جولای ۱۹۲۶

ماده ۱

کولیهها و سایر کسانی که مانند آنها کوچ میکنند - به اصطلاح دوره‌گردها - فقط در صورت داشتن مجوز از مقامات پلیس محلی حق دارند با وگننها یا کاراوانهای خود تردد کنند. چنین مجوزی فقط بصورت یکساله صادر میگردد و میتوان هر زمانی آنرا لغو نمود. (...)

ماده ۲

کولیهها و دوره‌گردها حق ندارند به همراه کودکان خود که به سن مدرسه رفتن رسیده‌اند کوچ کنند. چنانچه تدارکات لازم برای تحصیل کودک فراهم گردیده باشد مقامات پلیس میتوانند استثناء قائل شوند. (...)

ماده ۹

مقامات پلیس مربوطه میتوانند کولیهها و دوره‌گردهائی که بیش از ۱۶ سال دارند و نتوانند ثابت کنند که دارای استخدام دائم هستند را برای حفظ نظم عمومی تا دو سال به ندامتگاه بفرستند.

همجنسگرایان

نازیها بلافاصله پس از بقدرت رسیدن، تعقیب و آزار همجنسگرایان را آغاز کردند. نازیها تصور میکردند که حضور این گروه در جامعه تعداد زاد و ولد مردم آلمان و سلامت جسمی و روحی «بیکراجماع» را به مخاطره میاندازد. واحد اس.آ حملات غافلگیرانه‌ای به اماکن ملاقات، رستورانها و منازل شخصی انجام میداد و پلیس از هیچگونه اقدامی در تعقیب و آزار همجنس گرایان دریغ نمیکرد.

این تعقیب و آزارها روند چندساله لیبرال جامعه را پایان بخشید. نازیها قانونی را که از قبل علیه فعالیتهای همجنسگرایان وجود داشت تقویت کردند و اقدام به دستگیری و تعقیب و آزار تعداد نامعلومی از آنان طی سراسر دهه ۱۹۳۰ نمودند. رئیس اس.اس، هیملر، دفتری را تأسیس نمود که وظیفه‌اش شناسائی و تعقیب همجنسگرایان بود و بسیاری از نازیها برای مردان محکوم به «کارهای ناشایست» همجنسگرایانه، خواهان مجازات مرگ بودند.

تعداد پیگردهای قانونی علیه همجنسگرایان بشدت افزایش یافت، بین سالهای ۱۹۳۹-۱۹۳۷ به اوج خود رسید. حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر مرد آلمانی و اطریشی دستگیر و محاکمه شدند. بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ نفر از همجنسگرایان در اردوگاههای تمرکز مستقر شدند و در آنجا مجبور به نصب مثلث صورتی رنگ به لباس خود شدند. نگهبانان اس.اس و سایر زندانیان با آنها رفتار فوق العاده خشنی داشتند که باعث مرگ بسیاری از آنها در اسارت شد. رقم دقیق تعداد همجنسگرایانی که در اردوگاهها بهلاکت رسیدند کاملاً مشخص نیست ولی اطلاعاتی وجود دارد که حاکی از آنستکه ۶۰ درصد آنان جان خود را از دست دادند.

نازیها سعی میکردند در دیدگاه خود به همجنسگرایان ایدئولوژی را با «علم» مطابقت دهند و «آزمایشات» شبه علمی. منظور تغییر رفتار همجنسگرایان انجام دادند.

«همزمان یکسری عملیات دستگیری همجنس گرایان در شهر ما انجام شد. یکی از دستگیرشدگان دوست من بود که از ۲۳ سالگی با او رابطه داشتم. یکروز عوامل گشتاپو بخانه او آمدند و او را بردند. مفقودالامر اعلام نمودن او هیچ فایده‌ای نداشت. اگر کسی اینکار را میکرد ممکن بود او را هم بازداشت کنند. فقط شناختن اینگونه افراد کافی بود تا خود فرد هم مورد سوءظن قرار گیرد. پس از دستگیری دوست من گشتاپو خانه او را مورد تفتیش قرار داد (...). کتابچه‌های آدرس از همه ناجورتر بود. همه کسانی که نامشان در این کتابچه‌ها بود یا ارتباطی با آنها داشتند نیز دستگیر شدند. منم دستگیر شدم. (...). ما مجبور بودیم در تمام تماسهای خود حداکثر احتیاط را رعایت کنیم و من مجبور شدم با همه دوستانم قطع رابطه کنم. در خیابان فقط از کنار یکدیگر عبور میکردیم برای اینکه یکدیگر را بخطر نیندازیم. دیگر مکانی وجود نداشت که همجنس گرایان بتوانند در آنجا یکدیگر را ملاقات کنند.»

نقل از شهادت يك مرد همجنسگرای آلمانی

معلولین و افراد «مردم گریز»

عده‌ای از دانشمندان طی دهه ۱۹۲۰ تبلیغ برای حق کشتن افرادی که بعنوان «موجودات سربار» تلقی میشدند آغاز کردند. برخی از معلولین جسمی و ذهنی نیز در این طبقه قرار داده شدند. اصطلاح «زندگی فاقد ارزشهای حیاتی» خلق شد. نازیها که قصد پیشبرد «افراد سالم» و نابودی «بیماران» و «کم ارزشها» را داشتند، بسرعت اینگونه ایده‌ها را جذب کردند. با تهدیدات بیرونی علیه پیکر ملت آلمان از قبیل یهودیان و کولیها از طریق جداسازی، اخراج و کشتار مبارزه میشد. معلولین جسمی و ذهنی، افراد «ناهنجار اجتماعی» و سایر اشخاصی که با «یکپارچگی خلق» سازگاری نداشتند بعنوان خطر داخلی محسوب میشدند. اینگونه افراد از لحاظ اقتصادی «فاقد بازدهی» انگاشته شده و بهمین علت بار فوق العاده سنگینی بر دوش افراد سالم و سازنده محسوب میشدند. اینگونه افراد از لحاظ بیولوژی نژادی «کم ارزش» تلقی میشدند. مشخصات منفی آنها ارثی تلقی شده و خطری فزاینده برای تندرستی «پیکر خلق» محسوب میگردد.

نازیها در تمایل شدید خود به «پاک نمودن» جامعه و «نژاد آرایی» دست به تعقیب و آزار و زندانی کردن يك گروه شهروندان موسوم به «ناهنجار اجتماعی» زدند، گروهی که تعیین مشخصات آن دشوار بود. این گروه طیف وسیعی را دربرمیگرفت از فواحش گرفته تا کسانیکه بیش از دو بار از پذیرش کار امتناع کرده بود. ایدئولوژی نازیستی اینگونه افراد را بخاطر رفتار آنها که انزجارآور تلقی میشد، مجازات میکرد. بزهکاران خرده پا نیز طبق علم "بیولوژی جنائی" رایج در آلمان نازی، از لحاظ بیولوژیکی «کم ارزش» تلقی میشدند. افرادی که در این طبقه بندی قرار میگرفتند، عقیم یا اخته میشدند. این گروه در اردوگاههای تمرکز با يك مثلث سیاه مشخص شده بودند.



يك عكس تبلیغاتی از معلولین یهودی که در اردوگاه تمرکز بوشن والد Buchenwald بین سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۰ گرفته شده است. تنها مورد استفاده معلولین برای نازیها بهره‌برداری از آنها بعنوان «ابزاری» در تحقیقات پزشکی بود. مردانیکه در عكس مشاهده میشوند مدت زیادی بعد از گرفته شدن این عكس زنده نمانده‌اند.

۱۹۳۴	۲ جولای	ازدواج میان آلمانیها و افراد متعلق به «نژادهای بیگانه» و اشخاص «معیوب» دارای «خون آلمانی» قانوناً ممنوع میشود.	۱۳ مارس	«الحاق»، رایش سوم اطریش را به قلمرو خود ضمیمه میکند.	۱۹۳۹	۳۰ ژانویه	هیتلر خطاب به پارلمان آلمان اظهار میکند که يك جنگ جهانی به منزله «نابودی نژاد یهود در اروپا» خواهد بود.
۲ ماه اوت	۱۹ ماه اوت	درگذشت پل فون هیندنبرگ، رئیس جمهور آلمان.	آوریل	مقررات مربوط به ثبت دارائی‌های کلیه یهودیان وضع میگردد.	۲۱ فوریه	۲۹ ژوئن	یهودیان مجبور میشوند زینت آلات و اشیاء گرانبهای خود را تحویل دهند.
۱۹۳۵	۲۱ سپتامبر	پيروان گروه شاهدان يهوه Jehovahs vittnen از خدمات دولتی محروم شده و بسیاری از آنها دستگیر میشوند.	۱۷ جولای	نمایندگان سی‌ودو کشور جهان در اوپان Evian مسئله پناهندگی یهودیان را مورد بحث قرار میدهند.	۱ سپتامبر	۲۰ سپتامبر	بیش از ۴۰۰ زن کولی از اطریش به اردوگاه تمرکز راونسبروک Ravensbrück برده میشوند.
۲۱ ماه مه	۱۵ سپتامبر	یهودیان از خدمت در ارتش محروم میشوند.	۵ اکتبر	زنان یهودی مجبور میشوند نام «سارا» و مردان یهودی نام «اسرائیل» را بنام اصلی خود اضافه کنند.	۱ سپتامبر	۲۰ سپتامبر	جنگ جهانی دوم با حمله آلمان به لهستان آغاز میشود.
۲۶ نوامبر	۲۸ اکتبر	در يك مجمع نازیها قوانین نورنبرگ اعلام میشود.	۲۸ اکتبر	در پاسپورت یهودیان آلمانی يك حرف بزرگ قرمز رنگ «جی» به علامت یهودی بودن مهر میشود.	۱ سپتامبر	۲۰ سپتامبر	نیروهای ضربت آلمانی کشیשהا، دانشگاهیان و یهودیها را هدف گلوله قرار میدهند. یهودیان آلمانی پس از ساعت ۹ شب حق تردد در شهر ندارند.
	۹-۱۰ نوامبر	یهودیان حق ندارند با افرادی که دارای «خون آلمانی» هستند، ازدواج کنند یا رابطه جنسی داشته باشند. طی دهه ۱۹۳۰ بیش از ۴۰۰ قانون مختلف وضع گردید که حقوق یهودیان را محدود مینمود.	۱۷ اوت	حدود ۱۷۰۰۰ یهودی لهستانی تبار به مرزهای لهستان رانده میشوند.	۲۰ سپتامبر	۲۰ سپتامبر	یهودیان حق ندارند رادیو داشته باشند.
		یهودیان حق ندارند با افرادی که دارای «خون آلمانی» هستند، ازدواج کنند.		شب کریستال. آزار و اذیت خشونت آمیز یهودیان، یهودکشی و تخریب. حدود ۳۰۰۰۰ نفر یهودی به اردوگاههای تمرکز فرستاده میشوند.	۲۰ سپتامبر	۲۰ نوامبر	اخراج یهودیها از آلمان نازی به منطقه لوبلین «Lublinområdet»
				۱۵ نوامبر کودکان یهودی دیگر حق رفتن به مدارس آلمانی را ندارند. سوئد پس از شب کریستال با سفر ۵۰۰ کودک یهودی آلمانی به سوئد موافقت میکند.	۲۰ نوامبر	۲۳ نوامبر	هنریش هیملر دستور زندانی کردن «کلیه زنان فالبین کولی» را صادر میکند.
							کلیه یهودیان در لهستان بایستی علامت ستاره داوود بر خود نصب نمایند. این امر بتدریج شامل آلمان و همه کشورهای تحت اشغال آلمان نیز میشد.
۱۹۳۶	۱۷ ژوئن	هنریش هیملر، رئیس اس.اس بعنوان رئیس پلیس آلمان انتخاب میشود.					
	۱-۱۶ ماه اوت	هیتلر بازیهای المپیک را در برلین افتتاح میکند.					

نازیها یهودیان را متهم میکردند که قدرت را در آلمان بدست گرفته‌اند. نازیها بمنظور اجرای طرحهای ضد یهودی خود یهودیان آلمانی را از کلیه فعالیتهای اجتماعی ترد کردند. این روند خیلی زود در آوریل ۱۹۳۳ یعنی زمانیکه دولت تشویق به تحریم مغازه‌ها و فروشگاههای متعلق به یهودیان را نمود، آغاز گردید. عدم حمایت گسترده مردم آلمان باعث شکست این تحریم شد. نازیها آموختند که بایستی با احتیاط پیشروی کنند. آنها بایستی از حمایت فعالانه یا موافقت انفعالی مردم برخوردار میشدند.

طی دهه ۱۹۳۰ نازیها بیش از ۴۰۰ قانون مختلف وضع کردند که محدود کننده حقوق اجتماعی و اقتصادی شهروندان یهودی بودند. روندی که انجام آن پنجسال در آلمان طول کشید ظرف یک شب پس از ضمیمه کردن اتریش («الحاق») به آلمان در ماه مارس ۱۹۳۸ در این کشور بوقوع پیوست. در هر دو کشور امکان تأمین معاش پزشکان، وکلا، آموزگاران، پروفیسورها و صاحبان شرکتهای یهودی و خانواده‌های آنان از آنها سلب شد. دانش آموزان یهودی راهی مدارس ویژه شدند، از شرکت دانشجویان یهودی در کلاسها خودداری شد و اکثر استادان یهودی دانشگاه از خدمت برکنار شدند. تنی چند سعی به مهاجرت نمودند اما حتی آنانکه موفق به یافتن کشوری امن شدند قبل از مهاجرت مجبور به تحویل کلیه دارائیهای خود شدند.

همانگونه که عملیات جداسازی ادامه می‌یافت آلمانی‌ها تصمیم به حمایت از دولت خود در ایجاد یک آلمان «بدون یهودی» گرفتند، یا نسبت به آن موضع انفعالی داشتند، تعداد کسانیکه اعتراض میکردند یا سعی در کمک به یهودیان مینمودند، اندک بود. وقتی در سال ۱۹۴۰ اخراجها آغاز شد یهودیان آلمانی هیچگونه تماسی با همسایگان مسیحی خود نداشتند. قانون سپتامبر ۱۹۴۱ سمبل نهائی جداسازی بود که طی آن کلیه یهودیان آلمانی مجبور بودند روی لباس خود ستاره داوود زرد رنگ نصب کنند.

مسئله طلای نازیها

قتل عام یهودیان فقط بمفهوم ریشه کردن فیزیکی آنان نبوده است. این واقعه همچنین گسترده‌ترین و منظم‌ترین غارت تاریخ نیز محسوب میشود. طی تمامی دهه ۱۹۳۰ دولت آلمان دست بر قسمت اعظم دارائیهای شخصی یهودیان از قبیل آثار هنری، زینت آلات، کالسکه های بچه مستغلات، و متعلقات خانوادگی گذاشت. شرکتهای و بانکهای بزرگی که متعلق به یهودیان بودند نیز مصادره شد. تعدادی از یهودیان با انتقال دارائیهای خود بخارج از کشور، در درجه نخست به سوئیس سعی کردند این دارائیه را از مصادره نجات دهند. اینگونه دارائی‌ها شامل نقدینه، بیمه نامه، فلزات گرانبها و جواهرات بود.

آلمانیها در غارت کسانیکه به اردوگاههای مرگ در لهستان فرستاده میشدند بسیار دقیق عمل کردند. هرآنچه که اینان بهمراه خود داشتند از قبیل لباس، زینت آلات، کالسکه، کفش و عینک بلافاصله در بدو ورود مصادره شد. بسیاری از این اشیاء برای استفاده مردم آلمان به این کشور بازپس فرستاده شد.

حتی از اجساد نیز استفاده شد. موهای زنان قبل یا بعد از کشته شدن توسط گاز چیده میشد و در بافتن جوراب برای سرشنیان زیردریائی و یا بافتن پتو بکار میرفت. روکشهای طلای دندان را جدا کرده و ذوب میکردند. خاکستر بجای مانده از اجساد بعنوان کود تقویتی برای خاک استفاده میشد.

اخیراً به گستردگی این غارت اعتراف میشود و عکس العمل بسیاری از کشورهای اروپائی از جمله سوئد تشکیل کمیسیونهای تحقیقاتی جهت پرداخت غرامت به بازماندگان و خانواده‌های قربانیان بوده است. آلمان غربی به چندصد نفر از بازماندگان در سراسر جهان غرامت پرداخت نمود ولی یهودیان ساکن کشورهای اروپای شرقی تحت رژیم کمونیستی هرگز غرامتی دریافت نکردند.

«من امروز منشی سابق خود را ملاقات کردم. او نگاه خود را با چشمهای نزدیک بین خود بمن دوخت ولی سپس روی از من برگرداند. چنان حال تهوعی بمن دست داد که در دستمال جیبی خود تَف کردم. او قبلاً بیمار من بود. بعدها به او در خیابان برخورد کردم. دوست پسرش او را ترک کرده بود و او بیکار بود و پولی هم نداشت. من به او کمک کردم، چندین سال به او آموزش دادم و او تا آخر در استخدام من بود. حالا او بقدری تغییر کرده که نمیتواند حتی به کسیکه او را از کنار خیابان نجات داده، سلام کند.»

نقل از دفتر خاطرات دکتر یهودی،

هرتا ناتورف Hertha Nathorff، ۹ اکتبر ۱۹۳۵

ترور علیه اماکن کسب و کار یهودی

در آوریل ۱۹۳۳ نازیها اولین تلاشهای خود را در صدمه زدن به اقتصاد یهودیان آغاز کردند. یکی از شیوه‌ها آن بود که اعضای سازمان جوانان هیتلر به فروشگاههای متعلق به یهودیان اعلامیه‌های «هشدار دهنده» نصب کنند. اینگونه اقدامات علیه پزشکان، وکلای یهودی و فروشگاههای متعلق به یهودیان در سراسر آلمان به اجرا درآمد.

دکتر هرتا ناتورف واقعه‌ای را مربوط به آوریل ۱۹۳۳ چنین تعریف میکند: «این روز در قلب من با خطوط آتشین نقش بسته شد. آیا میتوان باور نمود که در قرن بیستم وقوع چنین چیزی ممکن باشد؟ پسران جوان جلوی فروشگاههای یهودیها، دفاتر وکلا، مطب پزشکان یهودی و آپارتمانهای یهودیان با پلاکتهای خود ایستاده اند که روی آنها نوشته شده «از یهودیها خرید نکنید»، «به مطب پزشکان یهودی نروید»، «یهودی‌ها فطرتاً دروغگو و کلاهبردار هستند». تابلو مطب پزشکان یهودی را کتیف میکردند و گاهی اوقات حتی صدمه میزدند. مردم با نگاه خیره، ساکت به تماشا می‌ایستادند. آنها حتماً فراموش کرده بودند که روی تابلوی مرا نیز بپوشانند. فکر میکنم که من در اینصورت عکس العمل بسیار شدیدی از خود نشان میدادم. بعد از ظهر بود که یکی از آن پسران جوان به منزل من مراجعه کرد و گفت: «آیا اینجا يك شرکت یهودی است؟» «من گفتم: اینجا اصلاً شرکت نیست، مطب پزشك است، شما مریض هستید؟»

شب همانروز ما با دوستان خود، جمعاً سه زوج پزشك، در کنار آب نمای هوهنسولر جمع شدیم. همگی افسرده بودیم. امیل، یکی از همراهان ما، سعی در متقاعد کردن ما داشت و گفت: چندروز دیگر این قضیه خاتمه پیدا میکند. آنها خشم مرا درك نمیکنند و قتیکه میگویم: بایستی ما را میکشند. این انسانی‌تر از مرگ روانی میبود، آنها قصد دارند ... ولی غریضه من همیشه درست تشخیص داده است.»



Chefredaktör STEN DEHLGREN
Andre redaktör: IVAR LJUNGMQUIST
Kultur o. politik: LEIF KILBERG

Nr 89 Upplagt A

DAGENS NYHETER.

Söndagen den 2 April 1933

PRIS TILLSAMMAN MED
SÖNDAGSBILAGA 20 ÖRE
I JARNVAGNANA 25 ÖRE
Tryckeri: DAGENS NYHETER, STOCKHOLM

Stockholmsuppl.nr 22479

SKONINGSLÖS TYSK JUDEBOJKOTT
HEIMOJUMALA OCH LAPPO.



Lappödemstranter i Vin Österbotten.

Finsk nationalism
under reflexverkan
från tysk nazism.

Finska folkets nationalism... (Text discussing Finnish nationalism and its connection to German Nazism, mentioning figures like J. V. Forssén and J. W. Castrén.)

516 SÄNDE BOKLISTOR.

Priset för
bästa urval
till Örebro
De 100 böckerna
till isolerad by
i norr.
AVGJORD TÄVLING.

RIKSDAGEN GILLAR IDROTT
OCH REDUCERAR ANSLAGET.



En Riksdags utskott ledare... (Caption for the illustration of the Riksdag member.)

Prislistorna som utarbetats av de 100
böcker som Dagens Nyheter kommer
att utlåna till den 24:e boklistan... (Text about the book list competition.)

Riksdagen har beslutat att till Riksdagens
1000 lök, mera än 1000 lök... (Text about the Riksdag's decision on book lists.)



Prosten Kares.

Jude som skjutit
lynchad i häktet.

Tyska händelserna
in för kulturell
svensk opinion.

Den nationella
idealismen
hotar förorka.

VAR AR LOGIKEN?

Hur ser svensk kulturpolitiken på det
som föregår i Tyskland just nu... (Text discussing German cultural and political events.)



Nils Alexander.

Manne bakom mig och vall... (Text mentioning Nils Alexander's views on German events.)



Alexander Hjalper.

De fallit officiella talen
mest upprörande... (Text discussing official German speeches.)



J. W. Castrén.

Öppen strid
redan i gång
vid husbyggen.

Arbetarnas ledning över-
väger åter efter lö-
nerörelserna.

MEDLINGEN FORTSÄTTER

Situationen på byggnadsarbetarnas ut-
veckling på löstare till partiell
konflikthet sedan arbetsgivarna arbets-
löshetskommissionens förslag att de
i de gamla avtalen gälla till den 10
april i avsaknad av förklarande
angivande... (Text about labor disputes and mediation.)



J. W. Castrén.

Justitierådet Nils Alexander (
företag), ledare P. M. Rodhe, fru
Marika Stjernstedt och professor
The Swelberg.

Frågan för Österrike:
skall fascistfärgen
bli svart eller brun?

I en korrespondens från
Lanuset är sammanfattat, veprarna
liksom, behållningstillstånd, hjälpslösa
förvaltning, oppositionen bestryker
protesterna, förtäringarna... (Text about the situation in Austria.)

Universitet
och bibliotek
avsprågade.
Ingen vägar köpa
i judiska
butikier.

LÅKARNA INDRAS.

Nationalsozialisterna stora ju-
debojkott, som var utstöt till den
judiska skolans, genomfördes
skolans till alla områden... (Text about university and library boycotts.)

En förordning har utgått enligt
vilken alla tyskar måste ha
tänkt tillstånd för att få lämna
landet.

BRSELIN. Beleg.
Dagens spänning på Berlin är
starkt. Den växande sig i form
av en... (Text about the situation in Berlin.)

Den som förtäringarna
förvaltningarna, oppositionen bestryker
protesterna, förtäringarna... (Text about political and administrative news.)

Segerstedt سگرستد

یکی از منتقدین عمده آلمان نازی که شدیداً با سیاست سازگاری
سوئد مخالفت میکرد روزنامه نگار و سردبیر روزنامه یوته بوریس
هنڈل Sjöfartstidning و نشریه کشتیرانی Göteborgs Handel بنام
تورگنی سگرستد Torgny Segerstedt بود. لحن کنایه آمیز وی صفت
مشخصه او بود و در اینجا یکی از مقاله‌های او را در ۲۷ فوریه
۱۹۳۶ که در ستون تحت عنوان «امروز» نوشته، نقل میکنیم.

«چند دانشگاه انگلیسی از جمله دانشگاه معظم آکسفورد تصمیم
گرفته‌اند نماینده‌ای به ضیافت دانشگاه هایدلبرگ بمناسبت ۵۰
سال فعالیت این دانشگاه اعزام نکنند.

دانشگاهها و مراکز آموزش عالی سوئد نیز به این جشن دعوت
نشده‌اند. آنها رویه سخت گیرانه همقطاران انگلیسی خود را در پیش
نگرفه‌اند. اینان هیچ تردیدی در فرستادن نماینده خود برای
بزگرداشت دانشگاه آلمانی در روند فعلی آن نداشته‌اند.

دانشگاههای انگلیس اگر به آنها افزوده نشده باشد به موضوع
پیش پا افتاده‌ای بند کرده‌اند و آن اینکه رژیم فعلی آلمان شرط اصلی
تحقیقات علمی که همانا کاوش بلا قید و شرط حقیقت باشد از از
میان برداشته است. (...)

اکنون که اهل علم در انگلستان با عدم حضور خود در این مراسم
نظر خود را نسبت به روند جاری ابراز میکنند دست به اقدامی
شجاعانه زده‌اند که همواره مبین تحقیقات علمی بوده است. (...)

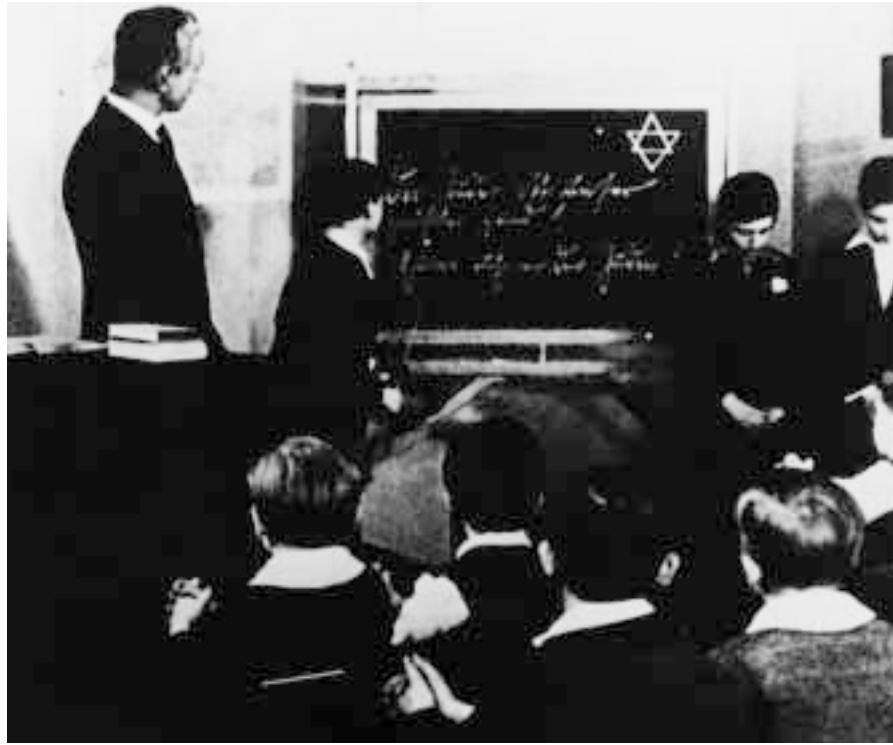
جراند سوئد از سال ۱۹۳۳ تا پایان
جنگ اغلب در مورد اقدامات آلمان
نازی علیه یهودیان مطلب مینوشند.
مردم سوئد همواره برای دریافت
تصویر کاملی از وقایع از امکانات
خوبی برخوردار بوده‌اند.



شب کریستال

پیش از ظهر روز ۷ نوامبر ۱۹۳۸ ارنست فون رات، کاردار سفارت آلمان در پاریس، توسط يك يهودی ۱۷ ساله بنام هرشل گرینسپین هدف گلوله قرار گرفت. پدر و مادر گرینسپین مانند دهها هزار يهودی لهستانی هفته قبل از آلمان اخراج شده بودند. این گلوله نمایانگر اعتراض گرینسپین به وضعیت دشوار والدین فاقد وطن بود که در منطقه نامعلومی بین مرز آلمان و لهستان بسر میبردند. وقتی فون رات بر اثر جراحات وارده جان خود را از دست داد، جوزف گوبلز، وزیر تبلیغات به مطبوعات دستور داد که گناه این قتل را بگردن يهودیها بیندازند. این امر منجر به بزرگترین عملیات يهودکشی در عصر نوین شد.

طی عصر و شب بین ۹ و ۱۰ نوامبر صدها کنیسه يهودی در سراسر آلمان تخریب شد و هزاران فروشگاه متعلق به يهودیان تخریب و غارت شد. گورستانهای يهودی مورد حمله قرار گرفت، صدها يهودی کشته شدند و دهها هزار نفر به اردوگاههای تمرکز فرستاده شدند. رژیم نازیستی گناه وقایع را بگردن يهودیان گذاشت و سازمانهای يهودی را مجبور به پرداخت رقم عظیم يك میلیارد مارک به دولت آلمان نمود. غرامت پرداختی شرکتهای بیمه مصادره شد و صاحبان يهودی مغازهها را موظف به نظافت و «ترمیم خیابانها بحالت اولیه خود» شدند.



«يهودی» از مدارس بیرون رانده شد

پس از سال ۱۹۳۳ دانش آموزان يهودی بطور سیستماتیک از مدارس آلمانی بیرون رانده شدند. تصویر دو دانش آموز يهودی را نشان میدهد که در کلاس درس مربوط به ایدئولوژی نازیستی مورد تحقیر قرار میگیرند. روی تابلو چنین نوشته شده: «يهودی بزرگترین دشمن ماست، از يهودی برحذر باشید!»

چندین دختر دانش آموز يهودی تعریف میکنند که چگونه در دهه ۱۹۳۰ تحت تأثیر ایدئولوژی نازیستی در مدارس قرار گرفته بودند:

«برای هیلما گفن-لودومر که تنها دختر يهودی در شهرک رنگسورف در برلین بود قانون مربوط به زیادی تعداد دانش آموزان در مدارس بمفهوم يك تغییر عمده بود. <روح مطلوب همسایگی برق آسا از میان رفت... ناگهان احساس کردم هیچ دوستی ندارم. هیچک از دختران با من دوست

نبودند و همسایهها از حرف زدن با ما واهمه داشتند. بیدین چند نفر از همسایهها که رفتیم بما گفتند: <دیگر اینجا نیائید، چون ما میترسیم. ما حق نداریم با يهودیان تماس داشته باشیم.>

لوره گانگ-سالهیمر که در سال ۱۹۳۳ یازده ساله و ساکن نورنبرگ بود، توانست در مدرسه باقی بماند چون پدرش قبلاً در وردون Verdun سرباز بوده است. با اینهمه اتفاق می افتاد که کودکان غیر يهودی میگفتند: <نه، من دیگر نمیتوانم در راه مدرسه بخانه همراه تو باشم. دیگر نباید کسی مرا با تو ببیند.>

مارتا اپل Martha Appel مینویسد، <هرروز تحت رژیم نازیستی فاصله ما با همسایهها بیشتر و بیشتر میشود. دوستانی که طی سالها رابطه خوبی با آنها داشتیم دیگر ما را نمیشناسند. ناگهان متوجه شدیم که ما متفاوت هستیم.>

تصویر سمت چپ. دانشجویان دانشگاه مشغول سوزاندن کتابهای «غیرمجان» نوشته يهودیان و سایرین هستند، برلین ۱۰ ماه مه ۱۹۳۳.

«(از مدتی قبل) کنترل منظم و طبقه بندی تعلق نژادی افراد فعال در حیات فرهنگی آلمان را آغاز کرده‌ایم. بدیهی‌تر از این چه می‌توانست باشد که کتابدارها از مهارت و معلومات خود استفاده نمایند؟ کتابدارها با نمایندگان نازیها همکاری کردند (...). به برکت این همکاری نیمی از کار مقدماتی تصفیة نویسندگان، و روزنامه نگاران و پرفسورهای یهودی در سال ۱۹۳۳ انجام شد.»

نقل از مجلهٔ ویژهٔ کتابداری، ۱۹۳۳



گتوها برپا میشوند

در قرون وسطی معمولاً یهودیان در بخشهای بخصوصی از شهرها سکنی داشتند، که از قرن شانزدهم به آنها گتو اطلاق میشد. گتوهای آلمان طی جنگهای ناپلئون در قرن نوزدهم از میان برچیده شده بودند. پس از آغاز جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ نازیها بسرعت مقرراتی وضع کردند که یهودیان لهستانی را مجبور به ترك خانه و کاشانه خود و استقرار در مناطق بخصوصی در شهرها میکرد. اوائل ۱۹۴۰ اولین گتوها برپا شد و بزودی صدها گتوی بزرگ و کوچک در سراسر لهستان و اروپای شرقی ایجاد شد. تشکیل گتوها آغازی بود برای روند متمرکز و گردهم آوری یهودیان که حرکت بسمت قتل عام یهودیان را بطور قابل ملاحظه‌ای آسانتر نمود.



پلی بر روی يك خیابان «آریائی» در گتو لودس در لهستان. یهودیان ساکن این محله شدیداً از محیط اطراف جدا نگه داشته میشدند. بهمین علت گاهی اوقات مقامات مجبور بودند در گتوهای بزرگ چنین پلهائی بر روی خیابانهای «آریائی» که از میان این محله‌ها میگذاشت، بنا کنند. جمعیت روی پل بیانگر شرایط گتو است: جمعیت بسیار زیادی در منطقه خیلی کوچک زندگی میکردند.

فرمان هایدریش، رئیس امنیتی اس.اس در مورد چگونگی جمع آوری یهودیان، سپتامبر ۱۹۳۹

یهودیان بایستی در گتوها در شهرها مجتمع شوند تا بتوان آنها را کنترل نمود و سپس منتقل کرد. عاجل‌ترین اقدام آنست که فروشندگان یهودی از شهرستانها ناپدید شوند. این مأموریت بایستی در سه یا چهار هفته آینده انجام شود. تازمانیکه یهودیان به فروشندگی در شهرستانها اشتغال دارند بایستی ترتیبی اتخاذ گردد که کدامیک از یهودیان در محل حضور داشته باشند تا آنوقت غذائی نیروهای ارتش تأمین شود. دستورات زیر ابلاغ میگردد:

- ۱- یهودیان در اسرع وقت بشهرها انتقال یابند.
- ۲- یهودیان از خاک آلمان اخراج و به لهستان فرستاده شوند.
- ۳- کولیهای باقیمانده نیز به لهستان فرستاده شوند.
- ۴- تخلیه سیستماتیک یهودیان از خاک آلمان توسط قطار باری ...

Judisk karavan.

«روز آفتابی زیبایی آغاز شده است. خیابانهای که توسط لیتوانیها مسدود میشوند پر از جنب و جوش و تحرک است. (...) بزودی اولین آثار انتقال به گتو پدیدار میشود، تصویری از قرون وسطی - توده خاکستری سیاه‌رنگ افسار بردوش که بر کمر آنها سنگینی میکند. میدانیم که بزودی دوران ما پایان میگیرد. من به آشفتگی خانه نگاه میکنم، به اثاثیه بسته‌بندی شده و به مردم مأیوس. من وسائل خودم را میبینم که در اطراف پراکنده هستند. چیزهایی که استفاده میکردم و دوستشان داشتم (...) زنی حیران و سرگردان در میان وسائل بسته‌بندی شده خود ایستاده و نمیداند چکار بایستی بکند. او میگیرد و نمیداند چه کند. ناگهان هر چیزی در اطراف من به گریه درمی‌آید. همه چیز میگیرد.»

نقل از دفترچه خاطرات ایساک روداشوسکی، ۱۳ ساله، ویلنیوس ۶ سپتامبر ۱۹۴۱.

مقاله‌ای در روزنامه طرفدار آلمان افتون بلاوت، ۱۴ ماه اوت ۱۹۴۱. روزنامه نگار، فریتس لونه‌گرن که از آلمانها مجوز ویژه دریافت کرده که سپاه پیشتاز را همراهی کند، تشکیل گتوها را در کاوناس در لیتوانی شرح میدهد. این مقاله ظلم اهالی لیتوانی علیه یهودیان را در زمان ورود نیروهای آلمانی به کشور و همچنین برپائی گتوها را توجیه میکند.

En bild från i Kärns och är på i Kärns. Där finns övervakningen av husen. Därför: den stora judiska omflyttningen i staden. En bild från Kärns och är på i Kärns. Där finns övervakningen av husen.



ETT GHETTO SKAPAS.

Intryck från den stora judeomflyttningen i Kovno efter bolsjevikväldets fall och

SJÄLVHÄMNDENS OHYGGLIGHETER.

VÄR KÖNDE FRAM I EN ISÖN av damen. I den stora sanden på vägkanten skramlade en spottig sad av bondskinnen, och en muller mjukögligt lastade och var med tyska krigs lördag.

Det var inte långt från Kovno, Litauens huvudstad.

Krigets närhet hade redan börjat göra sig märkbar. Här och där var lyurarna gamla illa modifierade. Det var inte på de flesta andra. Men syns inte som bostad. I några ställen var det

ett från kullerande väggar, från bestående möbler och andra saker, allt helt ofärdigt.

Det skulle vara. Trafiken gick lite stoppa. Men det knapp.

Fyra dagar hade man på sig. En kungärlig tryckt del på tyska och det på litauiska, gav inflyttningen till värdarna litauiska böder, till jorden var och i början av kriget. Därför som tillika i den stora domerat i Litauen och det var allt under bolsjevikväldets fall. En krig i nedgående stunda konjunktu

I det nya Tysklands gigantiska kamp på stridsfronten behövs judiska frågor en framgångsrik plats, och för man i de besatta världerna i öster löser detta problem, får man ett starkt och övertygande uttryck av i vidsträckt arbete — den andra i den serie utgåvor av "Tre veckor vid tyska fronterna", som A.B:s utskälda medarbetare inlämnade i pågående nummer.

torra. Måsten vara svaga och kvinnorna kunde bli gamla med varandra — endast de unga flickorna skakade och kastade

ورشو



«امروز، یکشنبه ۱۳ اکتبر، تأثیر عجیبی روی من گذاشت. مشخص شده که ۱۴۰۰۰۰ یهودی ساکن حومه ورشو (...) مجبور به ترک خانه‌های خود و انتقال به گتو میشوند. تمام شهر کما تخلیه شده و ۱۴۰۰۰۰ مسیحی مجبور به ترک گتوها خواهند شد. (...) تمام روز مردم مشغول اسباب کشی بوده‌اند. مردمی که میخواستند بدانند کدام خیابانها جزء گتو است، شورای یهودیان را در حلقه محاصره خود درآورده بودند.»

امانوئل رینگلبلوم Emmanuel Ringelblum

مورخ در ورشو، اکتبر ۱۹۴۰



پس از اشغال لهستان توسط آلمان در سال ۱۹۳۹ یهودیان به نصب ستاره داوود برخورد بعنوان علامت شناسائی مجبور شدند. در ورشو میبایست این ستاره برنگ آبی بوده و روی بازوبند سفید باشد. این زن یهودی ساکن گتو ورشو با فروش باندرولهای آهار دار سعی میکند به حیات خود ادامه دهد. عکس توسط هنریش یوست، استوار ارتش آلمان در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ گرفته شده است.

اولین گتوها در سال ۱۹۴۰ برپا شدند. اوائل سال ۱۹۴۲ صدها گتوی کوچک و بزرگ در لهستان و اروپای شرقی وجود داشت. فقط یهودیان ساکن منطقه به این گتوها فرستاده نمیشدند بلکه یهودیان از آلمان و اطیش نیز به این گتوها فرستاده میشدند. گاهی اوقات کولیهای آلمانی نیز به گتوهای لهستان فرستاده میشدند. بزودی شرایط زندگی در این محله‌ها غیر قابل تحمل گردید. مقامات آلمانی تصمیم گرفته بودند که «شرایط» متعارف جامعه نیاستی در گتوها به اجرا درآید. گتوها بصورت تله‌های مرگ درآمدند.

يك عامل تعیین کننده آن بود که عمداً در این محله‌ها تراکم شدید جمعیت ایجاد شده بود. بطور مثال بیشترین جمعیت گتو ورشو به ۴۰۰۰۰۰ نفر رسید. این بمفهوم رقم تراکم جمعیت معادل یکنفر در ۷/۵ مترمربع بود. در بسیاری از خانواده‌ها پانزده نفر یا بیشتر در يك اطاق زندگی میکردند. زمستانها تأمین مواد سوختی بقدری مشکل بود که به ذغال معمولی عنوان «مروارید سیاه» داده شده بود. برای ساکنین محله‌های گتو فراهم آوردن غذا تلاشی روزمره محسوب میشد. آلمانیها روزانه حدود ۲۰۰ کیلو کالری مواد غذایی در گتوها توزیع میکردند. (امروزه رژیم غذایی در بیمارستانهای سوئد روزانه ۱۰۰۰ کیلو کالری است) و بهمین جهت قاچاق مواد غذایی شرط ضروری بقاء بود. کسانی که مواد غذایی در لباسهای خود پنهان کرده و دستگیر میشدند بلافاصله توسط نگهبانان آلمانی کشته میشدند. این وضعیت بطور غیرقابل اجتناب منتهی به بیماری و امراض واگیردار شدید در درجه اول تب حصیه شد.

مرگ و میر «طبیعی» رو به ازدیاد نهاد. طی سال ۱۹۴۱ از هر ده نفر ساکنین گتو ورشو یکنفر جان خود را بر اثر گرسنگی یا بیماری از دست داد. بهداشت و درمان امری غیرممکن بود چون پزشکان و پرستاران یهودی به دارو، غذا یا اماکن مناسب دسترسی نداشتند.

«اریاب قدرتمند» گتو

در زندگی افراد در گتوها کمتر شادی دیده میشد، ولی گاهی اوقات ساکنین دست آویزی برای خندیدن بدست می آوردند. شائیم کاپلان در دفترچه خاطرات خود در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۰ چنین مینویسد:

«یکروز يك سرباز نازی به محله آمد که اهل شهری بود که در آن یهودیها میبایست در روبرو شدن با هر سرباز نازی با برداشتن کلاه از سر خود ادای احترام میکردند. در ورشو چنین رسمی وجود نداشت ولی آن <مهمان محترم> میخواست سخت گیری کند و ما را مجبور به رعایت مقرراتی نماید که در شهر خودش مرسوم بود. ناگهان در خیابان یهودی نشین کارملیکا بلواتی بپا شد: يك نازی روانی همه را مجبور میکند که مردم برای احترام به او کلاه خود را از سر بردارند. بسیاری فرار کردند، عدهای خود را پنهان کردند، جمعی برای گستاخی دستگیر شدند و کتک خوردند و عدهای نیز با صدای بلند قهقهه میزدند. <علامه‌های> کوچک، اربابان واقعی خیابان متوجه قضیه شدند و اطاعت از نازی مزبور باعث سرگرمی آنان شده بود: آنها بارها به او ادای احترام کردند طوری که سرباز مورد تمسخر عابرین شد. آنها جلو دویدند و صداها بار به او ادای احترام کردند، و کلاههای خود را به احترام او برداشتند. آنها در گروههای بزرگ جمع میشدند و قیافه وحشت زدهای بخود میگرفتند و به کلاه از سر خود برداشتن ادامه میدادند. عدهای اینکار را بی آنکه در چهره آنها چیزی مشاهده شود انجام میدادند درحالی که دوستانشان پشت سرشان ایستاده و میخندیدند. این گروه میرفتند و دسته‌ای دیگر می آمدند و با سر برهنه به سرباز نازی ادای احترام میکردند. خنده‌ها پایانی نداشت.»

پسران یهودی در يك پیاده‌رو در گتو ورشو

يك پزشك مینویسد: «انسانهای فعال، علاقمند و پُرانرژی تبدیل به موجوداتی بی تفاوت میشوند که انگار در خواب راه میروند. آنها همیشه روی تخت هستند و بزحمت قادر به بلندشدن برای غذا خوردن یا رفتن به توالت هستند. (...) اینان در حین تلاش برای یافتن غذا و گاهی حتی با تکه‌ای نان در دست، میمیرند.» هیچگونه امکاناتی برای کمک به هزاران کودک نحیف و یتیم که ولگردی میکردند، وجود نداشت. اجساد مردگان در خیابانها بود و با کاغذ روزنامه روی آنها را پوشانده بودند در انتظار آنکه به گورهای دسته جمعی حمل شوند.

علیرغم چنین شرایطی افراد تمام مدت سعی میکردند که «عادی» زندگی کنند. آموزش در چهارچوب مدارس غیرقانونی بود ولی بهر حال انجام میشد. در لودس Lodz ۶۳ مدرسه با ۲۲۳۳۰ دانش آموز برقرار بود. جوانان مانند داوید سیراکوایک در لودس سعی میکردند علیرغم اوضاع تحصیل کنند. او روز ۲۵ ماه مارس ۱۹۴۲ در دفترچه خاطرات خود چنین مینویسد: «احساس میکنم شدیداً مریضم. مطالعه میکنم ولی اصلاً نمیتوانم درس را بفهمم، بهمین خاطر لغتهای انگلیسی را تمرین میکنم. کتاب شوپنهاور را مطالعه میکردم. فلسفه و گرسنگی، عجب تلفیقی.»

علیرغم آنکه آلمانیها پس از اشغال لهستان صدها کنیسه یهودیان را به آتش کشیده و منهدم کردند، با اینهمه یهودیان به حیات مذهبی خود ادامه دادند. فعالیتهای مذهبی اغلب ممنوع بود. اگر گشتاپو یا اس.اس به انجام مراسم مذهبی توسط یهودیان پی میبردند آنها را به عناوین مختلف تحقیر میکردند. اگر آنها را با گلوله نمیزدند، ریش آنها را میتراشیدند و مجبورشان میکردند که روی کتابهای دعا و طومارهای تورات ادرار کنند.

کتابخانه‌های شخصی یهودیان و کتابخانه‌های همگانی هدفهای مهمی برای آلمانیها بودند. بایگانی غنی و چندین صد ساله یهودیان در لهستان و اروپای شرقی نیز مصادره و نابود شد. وقتی اخراجها از گتوها در سال ۱۹۴۲ آغاز شد از کتابها و نوشتارهای بجای مانده بعنوان مواد سوختی استفاده شد.

«شنیدم که خاخام ونگرو چگونه در یوم کیپور کشته شد. به او دستور داده شد که خیابان را جارو کند. سپس به او دستور داده شد که آشغالها را جمع کند و در کلاه پوست خود بگذارد؛ وقتی او بطرف جلو خم شده بود سر نیزه را سه بار در بدنش فرو کردند. او بکار کردن ادامه داد و جان سپرد.»

نقل از «یادداشتهای گتو ورشو»
نوشته امانوئل رینگلبوم، ۲۶ آوریل ۱۹۴۱.



بندزین، ۱۹۴۲. کاپیتان فرانتس پولتر از برسلاو کودکان یهودی را جمع کرده و فریاد سر میدهد که: «شما جنگ میخواستید!» ما به او نگاهی میکنیم و منظور او را نمیفهمیم. یک کودک شش ساله جرئت میکند و پیش میرود و میگوید: «نه، عمو اس.اس. ما جنگ نمیخواهیم. ما کمی نان میخواهیم.»

الا-لیبرمن-شپبر

سایر فعالیتهای فرهنگی مانند موسیقی، هنر و تئاتر نیز از سوی ساکنین گتو برای سعی در حفظ روحیه انجام میشد. بطور مثال در لودس یک تئاتر عروسکی و در ورشو یک گروه آواز دستجمعی برای کودکان وجود داشت. در گتوها اجرای کنسرت و نمایش تا اخراج موزیسینها و هنرپیشگان ادامه داشت. تاریخ دانان تمامی اینگونه فعالیتهارا نشانه نوعی مقاومت میدانند.

افرادی در گتوها پی برده بودند که یادداشت تمامی وقایع اهمیت فوقالعادهای دارد. عدهای دفترچه خاطرات مینوشتند، سایرین گروههایی را سازماندهی کرده بودند که مرتباً اظهارات شاهدان و اسناد مربوط به زندگی در گتوها، سیاستها و وقوع جرائم آلمان را گردآوری میکردند. درمیان این افراد امانوئل رینگلبوم، مورخ، شائیم کاپلان در ورشو، معلم و آوراهاام توری در کوونو (کائوناس)، حقوقدان وجود داشتند.

آلمانیها از ساکنین گتوها بعنوان نیروی کار ارزان در اسارت استفاده میکردند. چندانکه از گتوها نقش مهمی در تولید برای جنگ داشتند. بطورمثال در گتوهای ورشو، لودس، بیالیستوک و سوسنویچ تقریباً تمامی تولید در جهت جنگ بود. درضمن اغلب افراد آلمانی از کار یهودیان برای غنی شدن خود استفاده میکردند. ازاینرو بسیاری از یهودیان فکر میکردند که کار تنها شانس زنده ماندن آنهاست. ولی همواره دیر یا زود مشخص میشد که تمایل نازیها به نابودی یهودیان از فایدهای که از آنها عاید میشد، مهمتر بود.

انتخاب دشوار

بخش عمدهای از سیاست نازیها این بود که خود یهودیان اداره امور داخلی گتوها را برعهده بگیرند. بهمین دلیل در تمام گتوها شوراهائی موسوم به شورای یهودیان تشکیل گردید. مردان عضو شورا مجبور بودند زیر فشار تهدید. بمرگ دستورات آلمانیها را به اجرا آورند. تهیه لیست نام کسانی که قرار بود اخراج شوند با شورای یهودیان بود. «پلیس» یهودی میبایست محکومین بمرگ را جمع آوری کرده و

برای انتقال به قطار یا کامیون هدایت کند.

مسئله مقاومت همیشه در دستور کار قرارداشت ولی مجازاتیهای ظالمانه دستجمعی اینگونه اقدامات را دشوار میکرد. از اینرو در بعضی از گتوها رهبری شورای یهودیان در جهت مخالفت با مقاومت به هر اقدامی دست میزد. یاکوب گنس رئیس شورای یهودیان در ویلنیوس در لیتوانی، از این نمونه بود. او در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۳ ضمن سخنرانی برای سایر رهبران گتو اعلام نمود گشتاپویک یهودی را که اسلحه کمربندی خریده بود دستگیر کرده است. او چنین هشدار داد: «هنوز نمیدانم این قضیه به کجا خواهد کشید. آخرین بار مسئله بخوبی برای گتو پایان یافت. ولی بایستی بگویم که اگر این مسئله تکرار شود ما بسختی مجازات خواهیم شد. ممکن است آنها تمام افراد بالای ۶۰ سال، یا تمام کودکان را منتقل کنند... به این مسئله فکر کنید که آیا ارزش ریسک کردن دارد!!! برای کسیکه منطقی و عاقلانه فکر میکند فقط یک پاسخ وجود دارد: ارزش ریسک کردن ندارد!!!»

در گتوهای دیگر رهبران سعی میکردند با مسئولین سازماندهی مقاومت همکاری کنند.

البته در درازمدت هرگونه تصمیمی که این افراد میگرفتند هیچ تأثیری بر سرنوشت اکثریت نداشت. سلطه آلمان چنان قوی و یهودیان چنان پراکنده بودند و در معرض خطر بودند که عاقبت سازگاری با شرایط آلمانیها یا مقاومت در مقابل آنها یکسان بود.

مرگ در خیابان

مرگ در گیتوها حضوری همیشگی داشت. پرستار آدینا بلادی ژوایگر زندگی روزمره در گتو ورشو طی تابستان ۱۹۴۱ را چنین تشریح میکند. «بعد از سه هفته من به بیمارستان برگشتم. (...) به بخش حصبه بازگشتم که در آن کودکان نمی‌مردند. ولی تعداد تخت‌ها کافی نبود و روی هر تخت دو و گاهی اوقات سه کودک می‌خوابیدند که روی پیشانی آنها برچسبی شماره دار نصب بود. آنها تب داشتند و دائماً می‌خواستند چیزی بنوشند. نه، آنها از حصبه ن‌مردند. ما آنها را مرخص می‌کردیم، ولی به طرز وحشتناکی خسته بودیم، چون هر روز ده‌ها کودک جدید را به بخش می‌آوردند و ما مجبور بودیم بهمان تعداد مرخص کنیم یا از حالت <مشکوک> به <مطمئن> انتقال دهیم، چون آلمانی‌ها پرونده‌های بخش حصبه را کنترل می‌کردند. ما آنها را مرخص می‌کردیم تا بتوانند درخانه خود از گرسنگی بمیرند یا با دکرده پیش ما برگردند که بخوابند. این وضع هر روز ما بود.»

یک کودک در حال مرگ در گیتو ورشو، ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱. عکاس چنین نوشت: «مردم فقط عبور می‌کردند؛ تعداد اینگونه کودکان زیاد بود.»

«آنها چندین شبانه روز در واگنهای باری در بسته و پلمب شده سفر کرده بودند. در هر واگن نود نفر وجود داشت که در بین آنها زنی با سه، چهار یا پنج تن از کودکان خود دیده میشد. کودکان از پانزده ماهه تا ۱۳ ساله و همگی بطور غیر قابل توصیفی کثیف هستند. بدن کودکان سه ساله و چهار ساله پوشیده از زخمهای چرکی، نوعی کهیر است. دلمان می خواهد خیلی کارها برایشان بکنیم ولی امکاناتی بجز همدردی بیفایده کوهن، رئیس اردوگاه، نداریم. بلافاصله کار نصب دوشها را آغاز میکنیم. چهار حوله برای هر هزار کودک وجود دارد.»

اودت دالتروف-باتیسی، زندانی در درانسی، ماه اوت ۱۹۴۲.
در باره کودکان یهودی که از اردوگاههای دیگر به درانسی آمده بودند.

یک روز یکشنبه در اردوگاه بونه-لارولانده در جنوب پاریس، آتموقع هنوز دیدار اعضای خانواده آزاد بود. مردان در ژوئن ۱۹۴۲ و زنان و کودکان در ماه جولای و اوت به اردوگاههای مرگ در لهستان فرستاده خواهند شد

دولت فرانسه در ویشی بهیچوجه از سوی آلمانیها مجبور به تبعیض یهودیان فرانسه نبود ولی با اینهمه در وضع قوانین ضدیهودیت فرصت را از دست نداد. زمانیکه در ماه جولای ۱۹۴۲ دستگیری همگانی یهودیان آغاز شد، پلیس فرانسه این وظیفه را برعهده گرفت. ۱۰ درصد از قریب به ۸۰۰۰۰ یهودی که اخراج و به اردوگاههای مرگ فرستاده شدند را کودکان زیر شش سال و ۱۰ درصد آنان را افراد بیش از ۶۰ سال تشکیل میداد. مقامات فرانسه فقط زمانیکه یهودیان «خارجی تبار» اخراج شده بودند به همکاری خود خاتمه دادند و تلاش آلمانیها را برای یافتن و دستگیری یهودیان بسیار دشوار کردند.





میکردند. از این تعداد ۳۰۰۰۰۰ نفر ساکن مناطق بساراین و ترانسنیستری بودند یهودیان این مناطق یا از قحطی هلاک شدند یا توسط سربازان رومانی با کمک آلمانیها بضرر گلوله از پای درآمدند. اواخر ۱۹۴۲ بیش از ۲۰۰۰۰۰ یهودی بقتل رسیده بودند. در مناطق مرکزی کشور ۳۰۰۰۰۰ یهودی از جنگ جان سالم بدربردند. رژیم رومانی تحت رهبری مارشال ایون آنتونسکو علیرغم سیاست یهودستیزی خود با اخراج یهودیان به اردوگاههای مرگ موافقت نکرد.

یوگوسلاوی پس از اشغال توسط آلمان در آوریل ۱۹۴۱ به چندین بخش تقسیم شد. آتموق حدود ۸۰۰۰۰ یهودی در یوگوسلاوی وجود داشت. ۱۶۰۰۰ یهودی صرب عمدتاً در بلگراد زندگی میکردند. آلمانیها آنها را پس از اشغال بکار در اسارت مجبور کردند و اموالشان را به تاراج بردند. ماه اوت ۱۹۴۱ دستگیریهایی دستجمعی آغاز شد و اکثر یهودیان صرب بضرر گلوله از پای درآمدند. از بهار ۱۹۴۲ از يك واگن گاز نیز در اردوگاه سملین واقع در نزدیکی بلگراد استفاده میشد. تابستان ۱۹۴۲ فقط چندصد نفر یهودی صرب زنده مانده بودند.

دولت فاشیستی کرواسی، اوستاشا، طی جنگ با آلمان متحد بود. یهودیان مجبور به نصب يك ستاره داوود زرد رنگ بودند و اموالشان مصادره شد. رژیم بطور سیستماتيك اقدام به کشتن صربها، یهودیان و کولیها نمود. در اردوگاه تمرکز یاسنواک دهها هزار صرب و ۲۰۰۰۰ نفر از ۳۰۰۰۰ یهودی کشور بقتل رسیدند. اواخر اکتبر ۱۹۴۱ اغلب یهودیان کرواسی کشته شده بودند. بعدها ۷۰۰۰ نفر یهودی به آوشویتس فرستاده شدند. جمعاً بیش از ۶۰۰۰۰ یهودی یوگوسلاوی کشته شدند.

یونان به اشغال آلمان و ایتالیا درآمد. یهودیان در بخش تحت اشغال ایتالیا تا سال ۱۹۴۴ در امان بودند. در منطقه تحت اشغال آلمان بویژه ۵۰۰۰۰ یهودی در سالونیکي مشمول برنامه قتل عام شدند. طی مارس و آوریل ۱۹۴۳ بیش از ۴۰۰۰۰ نفر از آنان اخراج و به آوشویتس-بیرکنائو فرستاده شدند. پس از جنگ فقط هزار یهودی به سالونیکي بازگشتند.

رهبر بلغارستان در برابر الزام آلمان در اخراج بیش از ۵۰۰۰۰ شهروند یهودی مقاومت نمود و بهمین دلیل آنها از جنگ جان سالم بدربردند. ضمن آنکه بلغارستان به آلمان اجازه داد که یهودیان فاقد تابعیت را از تراکین و مقدونیه اخراج کند. جمعاً ۱۱۰۰۰ یهودی از مناطق تحت کنترل بلغارستان به تربلینکا اخراج شدند. در آغاز جنگ بیش از ۷۵۰۰۰۰ یهودی در رومانی زندگی

قتل عام یهودیان در سایر نقاط اروپا

با آنکه مراحل اصلی انهدام یکسان بوده است یعنی شامل شناسایی، جمع آوری، اخراج و انهدام بوده، ولی انهدام یهودیان در کشورهای مختلف به شیوههای گوناگون صورت گرفته است.

مجارستان در دوران جنگ با آلمان نازی متحد بود. باین وجود جمعیت بزرگ یهودیان این کشور که به انضمام پناهندگان سایر کشورها به حدود يك میلیون نفر میرسید تا سال ۱۹۴۴ از امنیت جانی برخوردار بودند. با آنکه مجارستان قوانین ضدیهودیت وضع نمود ولی رهبر آلمانی این کشور در مقابل فشار برای فرستادن یهودیان به اردوگاههای مرگ مقاومت نمود. اما همه چیز با اشغال مجارستان توسط آلمان در مارس ۱۹۴۴ تغییر کرد. اواسط ماه مه ۱۹۴۴ انتقال یهودیان به آوشویتس آغاز شد. ظرف ۴۲ روز بیش از ۴۲۰۰۰۰ یهودی مجارستانی اخراج و مستقیماً به آوشویتس-بیرکنائو فرستاده شدند. روزانه بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر انسان در مقابل چشم جهانیان با گاز کشته شدند.

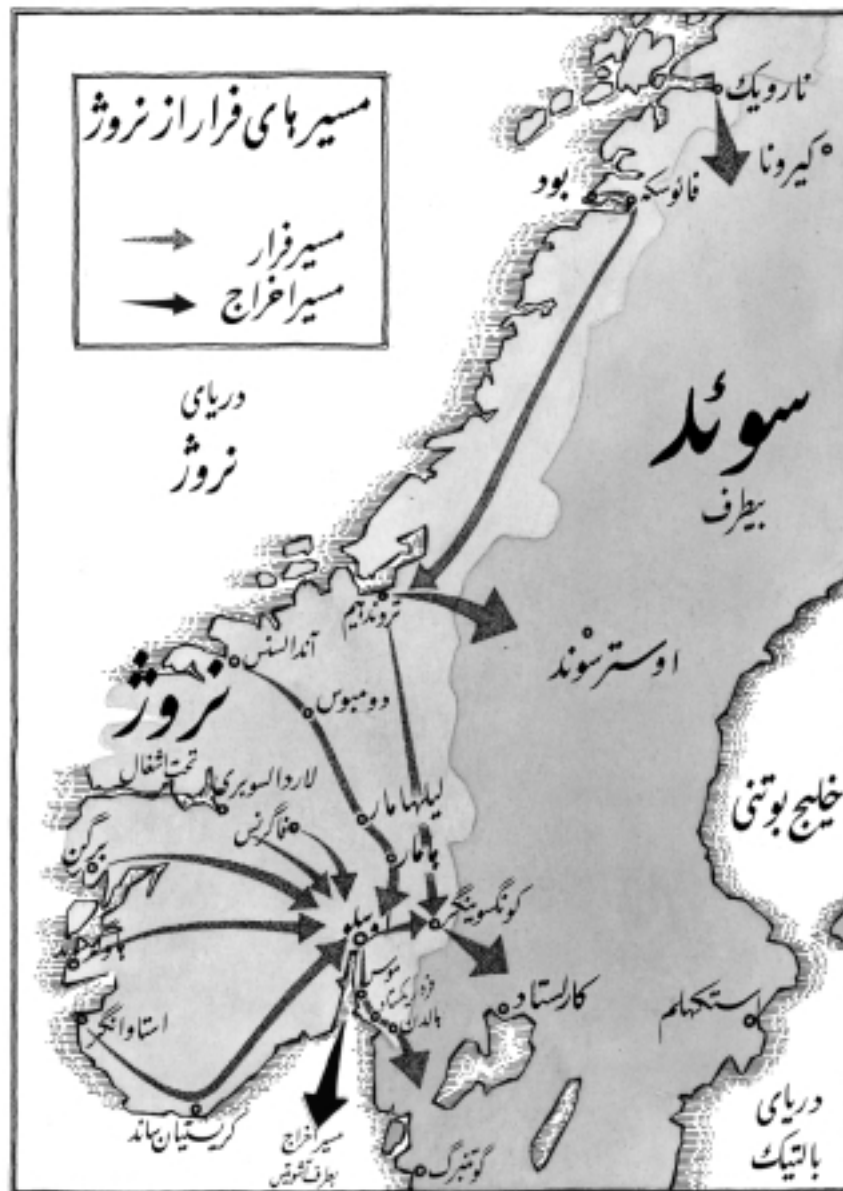
اوائل جولای ۱۹۴۴ رئیس دولت مجارستان، میکولوس هورتی، دستور لغو اخراجها را صادر نمود. از آنجا که عملیات علیه یهودیها متکی بر کمک از سوی مجارستان بود، این تصمیم جان ۳۰۰۰۰۰ یهودی را در بوداپست نجات داد. کشورهای بیطرف مانند سوئد، سوئیس و دولت واتیکان نیز به آنها کمک کردند. اما در اواخر ۱۹۴۴ بالغ بر ۳۰۰۰۰ یهودی در بوداپست جان خود را یاد در «راهیمائی مرگ» بسوی مرز اتریش از دست دادند یا توسط نازیهای لهستانی موسوم به صلیبهای پیکانی بقتل رسیدند.

ایتالیا نیز متحد آلمان بود و مانند مجارستان قوانین ضدیهودیت وضع نمود. جمعیت اندک یهودی این کشور از کشتار توسط آلمان در امان ماند. ولی پس از سقوط دولت فاشیستی بنیتو موسولینی در جولای ۱۹۴۳ سپاهیان آلمان بهمراه یهودستیزان ایتالیائی بیش از ۸۰۰۰ نفر از ۳۵۰۰۰ یهودی ایتالیا را جمع کرده و به اردوگاه مرگ آوشویتس-بیرکنائو فرستادند.

تجمع در اسکاندیناوی

پس از اشغال نروژ توسط آلمان در ۹ آوریل ۱۹۴۰ تبیض علیه یهودیان نروژ آغاز شد. با آنکه فقط ۲۰۰۰ نفر یهودی در نروژ وجود داشت ولی برای آلمانیها هدف مهمی محسوب میشدند. در کنفرانس موسوم به وانسی در ژانویه ۱۹۴۲ که برای هماهنگی و تسریع اقدامات جهت اجرای «راه حل نهائی مسئله یهود» تشکیل شده بود فهرستی از کشورهایی که یهودیان در آنها سکونت داشتند ارائه شده بود. در همان ماه اقداماتی جهت شناسائی یهودیان نروژی بعمل آمد ولی دستگیریها تا پایانز انجام نگرفت. اواخر اکتبر ۱۹۴۲ چندصد نفر از مردان یهودی بالای ۱۶ سال در تروندهایم، برکن و اوسلو دستگیر شدند. آنها به اردوگاه فرستاده شدند و اموالشان مصادره شد. شب ۲۶ نوامبر زنان و کودکان یهودی نیز دستگیر شدند. حدود هزار نفر از دستگیر شدن نجات یافته و موفق شدند به سوئد بگریزند. در دانمارک دولت از اعمال تبعیض نسبت به ۷۵۰۰ شهروند و پناهنده یهودی خودداری نمود. آلمانیها یهودیان این کشور را بیش از سه سال به حال خود گذاشتند. اما هیتلر در ماه اوت ۱۹۴۳ تصمیم گرفت که بسراغ یهودیان دانمارک نیز برود. شایعه عملیاتی که در پیش بود پخش شد و تقریباً تمامی یهودیان دانمارک توانستند به کمک ماهیگیران دانمارکی و سوئدی خود را به سوئد برسانند. دولت دانمارک هرگز امر پیگیری سرنوشت کسانی را که به ترسین استاد اخراج شده بودند، رها نکرد. اکثر این افراد جان سالم بدر بردند و پس از جنگ به دانمارک بازگشتند.

جمعیت اندک یهودی در فنلاند، حدود ۲۰۰۰ نفر، مشمول قتل عام نشدند. رهبران فنلاند از تسلیم یهودیان به نازیها خودداری کردند.



تبعید

تبعید میلیونها یهودی اروپائی برای اجرای عملیات انهدام آنها امری ضروری بود. آلمانیها به چند دلیل تصمیم گرفتند که اکثر یهودیان دستگیر شده در محل زندگی خود کشته نشوند، بلکه در عوض به اردوگاههای مرگ در لهستان که مخصوص اینکار ساخته شده بودند حمل شوند. برای هیتلر و سایر رهبران محرز شد که کشتار میبایستی در خفا صورت میگرفت. کشتن یهودیان اروپای غربی، مرکزی و شرقی در وطن آنها ممکن نبود چون نازیها به همکاری مردم غیرنظامی این کشورها نیاز داشتند. با آنکه میلیونها یهودی در لهستان و بخشهای تحت اشغال در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشتند، آلمانیها بزودی دریافتند که انتقال قسمت اعظم آنها به اردوگاهها در عمل آسانتر از کشتن آنها با گلوله است. شبکه خط آهن اروپا که بخوبی گسترش یافته بود این امکان انتقال یهودیان را از سراسر اروپا به لهستان بوجود آورد و در آنجا افراد بدون ردپائی ناپدید میشدند. اگر اکثریت يك میلیون یهودی که به آوشویتس-بیرکناو تبعید شده بودند در بدو ورود با گاز کشته نمیشدند، این منطقه کوچک به یکی از بزرگترین شهرهای اروپا تبدیل میشد.

اکتبر ۱۹۴۰، ۷۵۰۰ یهودی از بارین و سار در آلمان به اردوگاهی در جنوب فرانسه تبعید شدند. مسنترین فرد این گروه مردی ۹۷ ساله از اهالی کارلسروهه بود. سپس قرار بود اغلب این افراد از فرانسه به لهستان اخراج شوند. به این افراد بین ۱۵ دقیقه تا دو ساعت فرصت داده شد تا خانههای خود را ترک کنند. در يك گزارش پلیس ذکر شده برخی از این افراد «از این فرصت برای اقدام بخودکشی استفاده کردند و بدین ترتیب از تبعید رهایی یافتند».

دستورات صادره به مقامات پلیس محلی در سار و الزاس

- ۱- فقط یهودیان واقعی اخراج میشوند. کسانی که با یهودی ازدواج کرده باشند و یهودیان خارجی - مشروط بر آنکه تبعه کشورهای متخاصم یا کشورهای تحت اشغال ما نباشند - مشمول این عملیات نخواهند بود. یهودیان «فاقد وطن» طبق قاعده کلی دستگیر خواهند شد. کلیه یهودیان انتقال خواهند یافت؛ تنها استثناء در این مورد یهودیانی هستند که قادر به برخاستن از تخت نباشند.
- ۲- محل تجمع یهودیان در لودویکسهافن، کایسرلاوتن و لاندائو قرار داده شده است. دستگیرشدگان با اتوبوس به این محلها حمل خواهند شد. هر اتوبوس دارای يك مسئول حمل است. برحسب نیاز پلیس اونیفرم پوش یا کارمند در اختیار مسئول مربوطه قرار داده خواهد شد.
- ۳- در محل تجمع يك لیست در اختیار هر يك از مسئولین حمل قرار داده میشود. در این لیست اتوبوس و افراد نظامی که در اختیار او قرار دارند و همچنین نام و آدرس کسانی که بایستی دستگیر شوند، ثبت است. (...)
- ۵- مأمورین مربوطه که مشخصات یهودیان را دریافت کرده اند بایستی راهی منازل آنان شوند. در محل بایستی به یهودیان اطلاع داده شود که برای اخراج دستگیر میشوند و بایستی ظرف دو ساعت آماده حرکت باشند. چنانچه سئوالی دارید به مسئول مستقر در محل تجمع مراجعه کنید؛ تأخیر در عملیات آماده سازی مجاز نیست.
- ۶- دستگیرشدگان بایستی در صورت امکان موارد زیر را به همراه داشته باشند:
الف) برای هر یهودی يك چمدان سفری یا ساک حاوی وسائل شخصی؛ بار مجاز برای افراد بزرگسال ۵۰ کیلو و برای کودکان ۳۰ کیلو است.
ب) يك دست لباس
- ج) يك پتو برای هر یهودی
د) آذوقه برای چندین روز
ه) قاشق و چنگال و بشقاب و لیوان
و) حداکثر ۱۰۰ مارک رایش پول نقد برای هر نفر
ز) پاسپورت، مدارک شناسائی یا مدارک دیگر که البته بایستی در چمدان جای داده شوند بلکه به همراه شخص باشند.
- ۷- موارد زیر بایستی همراه باشند: دفترچه حساب بانکی، اوراق بهادار، زینت آلات و پول نقد بیش از ۱۰۰ مارک رایش. (...)
- ۹- قبل از ترک منزل بایستی موارد زیر رعایت شوند:
الف) حیوانات خانگی و سایر حیوانات زنده (سگ، گربه، پرندگان) بایستی به رئیس کمون، رهبر محلی، سالخورده ده یا شخص مناسب دیگری تحویل داده شوند و قبض رسید دریافت گردد.
ب) مواد خوراکی تازه بایستی به سازمان رفاه سوسیالیست ملی خلق NSV تحویل داده شود.
ج) اجاق خاموش شود.
د) شیرهای آب و گاز بایستی بسته شوند.
ه) فیوزهای برق باید از جای خود درآورده شوند.
و) کلیدهای منزل بایستی بهم متصل گردند و نام صاحب آن، شهر، ده، خیابان و پلاک منزل روی آنها نوشته شود.
ز) دستگیرشدگان بایستی بلافاصله و قبل از حرکت جهت داشتن اسلحه، مهمات، مواد منفجره، سم، ارز خارجی و زینت آلات بازرسی بدنی شوند. (...)
- ۱۳- رفتار صحیح با یهودیان در موقع دستگیری حائز اهمیت است. از تمسخر خشونت آمیز بایستی بهر قیمتی جلوگیری شود.



تبعید ۹۹۵ نفر از ساکنین یهودی شهر وُرزبرگ آلمان به «سمت شرق»
تحت نظارت پلیس و نیروهای نظامی ۲۵ آوریل ۱۹۴۲. اینان مجبور به
ترك خانه و مایملك خود شدند و فقط با خود «مایحتاج ضروری» به‌مراه
دارند. آنها مجبور خواهند بود بخشی از کوله‌بار خود را در ایستگاه وُرزبرگ
تحویل دهند. این افراد به اردوگاه‌های موقت تراونیک و ایزبیکا حمل شده و از
آنجا به اردوگاه مرگ بلزك فرستاده شدند.

اومشلاگ پلاتس

«اومشلاگ پلاتس» به مکانی اطلاق میشد که برای بارگیری مجدد در مجاورت گتوها استفاده میشد و اغلب بصورت يك ميدان یا محوطه باز بود. در گتوهای کوچکتر این مکان برای انتخاب افراد برای گسیل به مرگ یا انتخاب آنهایی که هنوز برای کارکشی از آنها «قابل استفاده» بودند، بکار میرفت. در گتوهای بزرگ این مکان معمولاً در نزدیکی خطوط راه آهن قرار داشت. برای تسهیل در اخراجها يك مسیر خط آهن اضافی از ورشو به اومشلاگ پلاتس کشیده شد.

اخراجهای دستجمعی از ورشو به تربلینکا ۲۳ جولای ۱۹۴۲ آغاز شد. هر روز هزاران یهودی در داخل گتو جمع میشدند، این امر برعهده «خدمات انتظامی» یهودیان بود که مجبور بود با همکاری اس.اس و نیروهای کمکی از اوکرائین، لتونی و لیتوانی به اجرا درآورد. روزانه میبایست ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر جمع آوری میشد. آلمانیها بسیاری از یهودیان را با وعده دادن نان به اومشلاگ پلاتس میکشانند. تمام خانهها و خیابانها تخلیه شد و بسیاری از مردم اتفاقی در کنترلهای غافلگیرانه دستگیر میشدند.

روز ۵ یا ۶ ماه اوت یانوس کورزاک، پزشک و مربی تعلیم و تربیت، و همچنین ۲۰۰ کودک یتیم از پرورشگاه وی از گتو به تربلینکا اخراج شدند. کوزاک پیشنهاد نجات خود و پیوستن به جناح «آریائی» را نپذیرفت. کوزاک پیشاپیش همه در حالی که يك کودک به بغل داشت و يك کودک در دست با عبور از میان گتو به اومشلاگ پلاتس رفت.

در اومشلاگ پلاتس گاهی اوقات مردم تا چندین روز منتظر میشدند تا اطاقکهای کالا خالی شوند. اظهارات شاهدین بسیاری

زنان و کودکان در اومشلاگ پلاتس ورشو در انتظار انتقال به اردوگاه مرگ تربلینکا، ژانویه ۱۹۴۳.





تصویر قسمتی از اومشلاگ پلاتس در ورشو را نشان میدهد. افرادی که در تصویر دیده میشوند، مردان در سمت راست و زنان و کودکان در سمت چپ، در انتظار انتقال به تربلینکا هستند. از ساختمان سمت چپ بعنوان مریضخانه و سالن انتظار برای کسانی که قرار بود به اردوگاه مرگ فرستاده شوند استفاده میشد. ساختمان سمت راست ستاد گشتاپو در اومشلاگ پلاتس بود. هر دو این ساختمانها هنوز باقی هستند.

او در گوش من نجوا کرد: <ترس> ، <همه میمیرند، ما یکبار میمیریم (...)> و ما با هم خواهیم مرد، بنابراین ترس، خیلی وحشتناک نخواهد بود (...)>»

مادرم بود که هیچانزده سعی میکرد ما را از جمعیت جدا کند. او میخواست راهی پیدا کند و ما را پنهانی به ساختمان مدرسه ببرد که در آن کارکنان بیمارستان و پلیس یهودی وجود داشت. او میخواست ما را در آنجا مخفی کند تا نتوانند ما را به واگنها ببرند.

پدرم بقدری پریشان و وحشترده بود که حتی نمیتوانست به فرار فکر کند. تنها کاری که توانست بکند نشان دادن کارت عبور خود بود چون تا آخرین لحظه تصور میکرد با نشان دادن آن همه ما نجات پیدا میکردیم. او میترسید. او تصور میکرد در صورت عدم اطاعت از دستورات نازیها نابودی ما سریعتر فرامیرسید.

مادرم متفاوت بود. بهمین دلیل من همیشه نزدیک او می ایستادم و اعتقاد کامل داشتم که او ما را از بدترین شرایط نجات خواهد داد (...). در کنار پدرم احساس کاملاً متفاوتی داشتم. و حالا در اومشلاگ همان حالت پیش آمد.

قبلاً هیچوقت واگنها بار این وقت از روز گردآوری نمیشدند. ما فکر میکردیم که مجبور خواهیم بود تمام شب را در اومشلاگ منتظر باشیم تا صبح که یک قطار از راه برسد. همین فرار ما را به گیتو ممکن ساخت تا در آنجا در انبار زیرشیروانی پناه بگیریم. آموغ دیدیم که نازیها یک مسلسل در وسط میدان نصب کردند. اسلحه بسوی توده مردم که نجوای وحشتردهای از آنان بگوش میرسید نشانه روی شده بود. با آنکه همه از آنچه که رخ میداد آگاهی داشتند ولی کسی جرئت فریاد کشیدن یا گریه با صدای بلند را نداشت. سکوتی وحشتناک و مضطرب سایه افکند. ما یکدیگر را در آغوش گرفتیم - مادر و پدرم، هیلک و من. بیکیدیگر نگاه کردیم، انگار برای آخرین بار بود. (...). گویی میخواستیم قبل از آنکه کاملاً تاریک شود صورتهای عزیزان خود را بخاطر بسپاریم.

هر چیز دیگر، همه آنچه که برای آن زندگی کرده بودیم و تلاش کرده بودیم معنای خود را از دست داده بود.

پدرم نیمه بیهوش بود، مادرم - مثل همیشه - آرام بود. او حتی بسوی من لپخند میزد.

در مورد شرایط وحشتناک این اطاقهای انتظار مرگ بر جای مانده است. تا اواسط سپتامبر بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر از اومشلاگ پلاتس به اردوگاه مرگ انتقال داده شدند. آخرین مرحله انتقال یهودیان از اومشلاگ پلاتس به تربلینکا و سایر اردوگاهها در رابطه با شورش در گیتو در آوریل و ماه مه ۱۹۴۳ بود. در آن زمان ورشو دیگر سکنه یهودی تخلیه نداشت.

مکانی از خون و اشک

هالینا بیرناوم از قتل عام جان سالم بدربرد. او مشاهدات عینی خود را از اومشلاگ پلاتس چنین بیان میکند.

<آنها ما را به اومشلاگ بردند، صد لعنت به اومشلاگ، غرق در خون و اشک. فضا پر از صدای صوت قطارهایی بود که صدها هزار یهودی را به ایستگاه آخر زندگی شان حمل میکردند.

میدان بزرگ نزدیک ساختمانی که قبل از جنگ مدرسه بود مملو از مردم مأیوس و مغموم بود. اغلب این افراد در کارخانهها و کارگاههای واقع در ناحیه آریائی کار میکردند. آنها دارای کارت عبور و مرور بودند و تا همین اواخر دارای <حق حیات> بودند. آنها طبق معمول در همراهی افراد اس.اس بخانههای خود میرفتند، خانههایی که نزدیکان و عزیزانشان را پس از ضبط اموال آنها از آنجا انتقال داده بودند. اما امروز وقتی از کار بخانه می آمدند دچار یک حمله غافلگیرانه شده بودند.

یک دیوار بلند و سدی از افراد پلیس (با تعداد اندکی نازیست) تا دندان مسلح، ما را از گیتو و مخفیگاههای آن دور کردند. برادر بزرگم با عمه و دخترش هنوز در گیتو باقی مانده بودند، چون آنها تصمیم گرفته بودند با ما به خیابان نیابند.

ما با نگرانی منتظر حوادث بعدی بودیم، ضمن آنکه اطراف خود را نگاه میکردیم و بدنبال یک راه گریز بودیم. پدرم که ما را بخود چسبانده بود، اول مادرم و سپس برادرم و مرا بوسید. دست ما را محکم گرفته بود که مبادا ما از او جدا شویم. او مخصوصاً مواظب

اخراج کولیهها

برای کشتار کولیهها توجیه ایدئولوژیکی وجود داشت. رئیس اس.اس، هنریش هیملر بر این تصور بود که کولیهائی وجود دارند که دارای «نژادخالص» بوده و پسرعموهای «آریائی» محسوب میشدند و بهمین دلیل میبایست حفظ میشدند. آنها بایستی شناسائی شده و در محلهای محافظت شده استقرار می‌یافتند. وظیفه «محققین نژاد» در درجه اول این بود که تعیین کنند که چه کسانی دارای آن مقدار «خون» کولی با «نژاد مختلط» هستند که نمیتوان آنها را بعنوان «آریائی» پذیرفت. مشخص گردید که اکثریت از این نوع هستند. اگر فرد در طبقه‌بندی نامطلوبی قرار میگرفت ماشین بوروکراسی آلمان حرکت درمی‌آمد، که تقریباً بدون استثناء به انتقال در وحله اول به گتوهای یهودی و سپس به اردوگاههای مرگ ختم میشد. آزمایشات پزشکی معروف در آوشویتس فقط روی یهودیان انجام نمی‌شد بلکه روی کودکان کولی نیز صورت میگرفت. بیش از ۲۰۰۰۰ نفر کولی در آنجا کشته شدند.

در اروپای شرقی کشته شدن گروههای کولی در جنگلها و بیرون روستاها اغلب توسط فاشیستهای محلی امری عادی بود. کولیهها در کرواسی تقریباً کاملاً ریشه‌کن شدند. حتی امروزه نیز مشخص نیست چند نفر کولی بدست نازیها و همدستان آنها در کشورهای مختلف بقتل رسیدند. دلیل این امر از جمله عدم تحقیق کافی، نقصان در منابع اطلاعاتی و عدم اطمینان از تعداد کولیهها قبل و بعد از جنگ است. حداقل رقم کشته شدگان ۲۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده میشود ولی چندین محقق رقم قربانیان را نزدیک ۶۰۰۰۰۰ نفر اعلام کرده‌اند. احتمالاً ۲۵ تا ۵۰ درصد کولیههای اروپا طی جنگ کشته شدند. کولیهائی که زنده ماندند از آلمان یا کشورهای دیگر غرامتی دریافت نکردند. حتی امروزه نیز کولیهها یکی از گروههای قومی اروپا هستند که در معرض بیشترین میزان تبعیض نژادی و خشونت قرار دارند.

«پلیس برلین به بهانه المپیک برلین صدها کولی را در ماه مه ۱۹۳۶ دستگیر کرد و همه خانواده‌ها را با واگنها و اسبها و سایر متعلقات آنها به محلی موسوم به استراحتگاه مرزان انتقال داد که از یکطرف به محل جمع‌آوری زباله و از طرف دیگر به یک گورستان محدود بود. بلافاصله اطراف محوطه استراحتگاه را سیم خاردار کشیدند. در واقع یک اردوگاه تمرکز کولیهها در شهر کی بیرون برلین برپا شد. چند سال بعد از مرزان و سایر استراحتگاههای مشابه که در مجاورت دیگر شهرهای آلمان برپا شده بود هزاران کولی به اردوگاههای مرگ در شرق اروپا فرستاده شدند.»

سائول فریدلاندر، از زنده ماندگان
و پروفیسور در تاریخ قتل عام یهودیان

«ریتز اینکار را به آسانی و خوبی انجام داد. در آنجا افراد یکی پس از دیگری وارد میشدند و به نوبت روی صندلی مینشستند. سپس او چشمان کودکان را مقایسه میکرد و از همه ما سئوالاتی میکرد و یوستین همه مطالب را یادداشت مینمود. سپس بایستی دهان خود را باز میکردیم و او دستگاهی داشت که ابعاد تمام حلق، سوراخهای بینی، بینی، تیغه بینی، فاصله چشمها، رنگ چشم، ابروها، گوش داخلی و بیرونی، گردن، گلو، دستها (...) و بطور کلی هر چیزی که قابل اندازه گیری بود را تعیین میکرد.»

جوزف رینهارد، کولی آلمانی که در مورد تحقیقات «بیولوژی نژادی» شرح می دهد.



يك متخصص در زمینه «زجر کولیهها»

رفتار جنایتکارانه و غیر اجتماعی کولیهها بود. یوستین در عین دستیاری به انجام تحقیقات خود نیز مشغول بود. از جمله ۳۹ کودک یتیم کولی در يك پرورشگاه کاتولیک نگه داشته شدند تا یوستین بتواند پایان نامه خود را تمام کند. وقتی تحقیقات وی پایان یافت این کودکان در ماه مه ۱۹۴۴ به اردوگاه مرگ آوشویتس - بیرکناو فرستاده شدند. اغلب آنها به همراه ۲۹۰۰ کولی دیگر شب سوم ماه اوت ۱۹۴۴ در اتاقهای گاز کشته شدند.

اوا یوستین دستیار روبرت ریتز، برجسته ترین «متخصص» پزشکی در زمینه «زجر کولیهها» بود. ریتز در اصل روانشناس کودک بود و در زمینه «بیولوژی جنائی» تخصص گرفته بود. نقطه حرکت بیولوژی جنائی این بود که عوامل ارثی بیولوژیکی عامل رفتارهای ناهنجار یا جنایتکارانه هستند. ریتز اعلام نمود که کولیهها در ابتدا دارای «نژاد آریائی» بوده اند ولی خصوصیات مطلوب آنان از طریق «اختلاط نژادی» با مردم «کم ارزش» طی سیر و سفرشان از بین رفته است. بنا به گفته او این امر دلیل

در میان محکومین

کالل پرشوندنيك مجبور شد همسر و دختر خود را سوار قطار راهی اردوگاه مرگ نماید. او می‌نویسد:

«تو در واگن چهارم احشام نسبت به لوکوموتیو قرار داری، واگنی که تقریباً مملو از زنان و کودکان است. در تمام این واگن فقط دو مرد وجود دارد- آیا اینان حامیان تو هستند؟ تو روی نیمکت چوبی نشسته‌ای پاهای خود را روی هم انداخته‌ای و آلوסקا را در بغل داری. آیا کودک چون خیلی دیر وقت است بخواب رفته؟ شاید او از کمبود هوا و هوای دم کرده شب ماه اوت در حال خفگی است؟ (...)

تو تنها در میان محکومین نشسته‌ای. شاید اینکه در این سرنوشت تنها نیستی باعث دلگرمی باشد؟ نه، تو به این فکر نمی‌کنی. تو آنجا نشسته‌ای و علت آنرا درک نمی‌کنی. چطور چنین چیزی ممکن است؟ کالینکای تو که ده سال به تو عشق ورزیده و همیشه وفادار بوده، افکار تو را حدس زده و تمام آرزوهای تو را برآورده است، بتو خیانت کرده، اجازه داده که تو در واگن احشام سوار شوی درحالی‌که خودش مانده است. (...)

میدانم که دستهای خود را گره می‌کنی و موجی از نفرت نسبت به آلوסקا در تو بوجود می‌آید. او بهر حال دختر آنمرد است. چرا بایستی او اینجا پیش من باشد؟ تو بلند می‌شوی، می‌خواهی کوچولو را از پنجره به بیرون پرتاب کنی.

آنکا، آنکا، اینکار را بکن! کودک را بدون آنکه دستت بلرزد به بیرون پرتاب کن. شاید کودک زیر چرخهای قطار که بجلو پیش می‌رود بیفتد و خرد و خمیر شود. و شاید، اگر واقعاً خدائی در این جهان هست، قالبیچه‌ای نامرئی پهن کند تا او صدمه‌ای نبیند. شاید آلوסקای تو با ملایمت بزمین بخورد و دور از ریل قطار بخواب برود، و فردا شاید یک مسیحی مهربان که شیفته چهره‌ی چون فرشته‌ی او شود، او را از زمین بلند کرده بغل کند، با خود بخانه ببرد و او را مانند دختر خود بزرگ کند.

اینکار را بکن، آنکا، این کار را بکن! یک لحظه هم تردید نکن!»

نقاشی این صفحه و صفحه ۲۸ توسط الایبرمن-شیررسم گردیده. او در برلین متولد شد، ۱۷ ماه در آوشویتس-بیرکنائو زندانی بود و در ماه مه ۱۹۴۵ در سن ۱۷ سالگی آزاد شد. او مشاهدات خود را در ۹۳ نقاشی به تصویر کشیده است.



جدائی‌ها

روز ۱۲ جولای ۱۹۴۲ هرتا یوسپاس از هامبورگ به دختر ۱۷ ساله خود بنام هانلوره که با خواهر خود اینگلین در ملرود سوئد پناه داده شده بودند يك نامه نوشت. او میداند که قرار است تبعید شود ولی نمیداند به کجا. او چنین مینویسد: «هانله عزیزم حالا از تو میخواهم که از اینگلین بخوبی مراقبت کنی. تو بایستی حالا برای او هم پدر باشی هم مادر. با او مهربان باش و قول بده که همیشه او را دوست داشته باشی. با هم باشید و همواره مراقب او باش. دختر بزرگم حالا من کاملاً بتو اتکاء میکنم. مدتی از هم خبری نخواهیم داشت ولی در اولین فرصت نامه خواهم نوشت.» هرتا یوسپاس نامه را با این امید که خداوند دخترانش را در پناه خود داشته باشد و آنها او را فراموش نکنند پایان میدهد. اینگونه نامه‌ها توسط محکومین بمرگ نوشته میشود که میداند خواهند مرد.

از اینگونه نامه‌ها چندین فقره باقی مانده که بیانگر واقعیتی است که خانواده‌های یهودی و کولی طی دوران نازیها در آن زندگی میکردند. والدین از کودکان و کودکان از والدین جدا میشدند.

آنانکه خانواده‌ها را از هم جدا میکردند در بسیاری موارد خود نیز دارای فرزند بودند. بنظر نمی‌آید این امر تأثیری روی آنها داشته است. پزشکان در آوشویتس پس از کار نزد همسر و فرزندان خود که در نزدیکی اردوگاه زندگی میکردند میرفتند. شاید اندکی قبل آنها هزاران کودک و مادر را به سوی مرگ فرستاده بودند. آنها چگونه میتوانستند ماه به ماه این عمل را تکرار کنند و درعین حال همسران و فرزندانانشان آنها را پدرانی مهربان و شوهرانی خوب ببینارند؟ از يك مهندس آلمانی بنام هرمن فردریش گرابه سؤال شد که چرا در دوران جنگ یهودیان را نجات میداده است. او نمیتوانست توضیح دهد که چرا و چگونه، ولی گفت که مادرش که از يك خانواده عادی برخاسته بود برای او اهمیت زیادی داشته است. او و چندتن از دوستانش در کودکی يك پیرزن یهودی را آزار و اذیت کرده بودند. گرابه چنین تعریف میکند: «مادرم بمن گفت: >هرگز نباید چنین



کاری بکنی. چرا اینکار را کردی؟> و من هم جواب دادم که: >چون بقیه اینکار را کردند.< آنوقت او خیلی جدی گفت: >تو مثل بقیه آنها نیستی. تو پسر من هستی. هرگز اینکار را تکرار نکن. اگر دوباره چنین کاری بکنی سروکارت با من است و آتوموع خواهی دید که چه خواهد شد. آیا دوست داشتی بجای آن پیرزن بودی؟< جواب دادم، > نه.< >پس چرا اینکار را کردی؟< دیگه اینکار را نبایستی تکرار کنی. آن پیرزن هم دارای احساسات و عواطف است و درست مثل من و تو دل دارد. دیگر اینکار را تکرار نکن.< ... بدین ترتیب مادرم روی من اثر گذاشت. او گفت: >افراد را از روی شغل یا مذهب آنها مورد قضاوت قرار نده.<» اینکه بگوئیم پاسخ این قضیه در تربیت افراد نهفته است شاید کمی اغراق آمیز باشد ولی تربیت عامل فوق العاده مهمی است و نمیتوان آنرا نادیده گرفت.

وداع

قطارهای حامل رانده‌شدگان دائماً در حرکت بودند. ترن مولر که از آوشویتس جان سالم بدر برده چنین تعریف میکند: «از پنجره کوچکی که دارای حفاظ آهنی است بما نور میرسد. ما درختان و اراضی کوهستانی را میبینیم که از جلو چشمانمان عبور میکنند. آن درختان چه پیامی برای ما دارند؟ صدای کرکننده ریلهای قطار و صدای زجه قطار وقتی ریل عوض میکند بما چه میگویند؟ حتی حالا هم من تك تك افراد را نمیبینم. من همه را بصورت توده‌ای از ابر و مه میبینم. همه یا منتظرند یا خوابند. سکوت مطلق حکمفرماست. این افراد مثل خانواده من هستند. ما نسبت بهم احساس همبستگی میکنیم. ولی درعین حال میدانم که این يك وداع است. من مطمئنم که بسیاری از ما از بین خواهیم رفت. ما سعی میکنیم با هر چیز همانطور که هست برخورد کنیم. سحرگاه است. مادرم دست مرا در دست دارد. این وداع اوست.»

نوشته‌ای با مداد در
واگن پلمب شده

اینجا در این واگن
من هستم، اوا
بهمراه پسر م آبل
اگر کسی پسر بزرگم
کائین، فرزند آدام را دید
به او بگوید که من

دان پاگیز
(ترجمه اوا اکربری)

«آنها منتظر بدترین حادثه
هستند- آنها چشم انتظار
معجزه نیستند.»

شارلوت دلبو

پسری با خانواده خود در گتو لودس در سپتامبر ۱۹۴۲
وداع میگوید. آلمانیها دستور داده‌اند که جمعیت گتو
بایستی کاهش یابد. فقط آنهایی که دارای «بازدهی
کار» هستند بایستی باقی بمانند. بهمین دلیل بین ۵ تا
۱۲ سپتامبر ۱۹۴۲ بیش از ۱۵۰۰۰ بیمار، سالخورده
بیش از ۶۵ ساله و کودک زیر ۱۰ سال از گتو به اردوگاه
مرگ شلمنو، در حدود ۷۰ کیلومتری شمال غرب لودس
انتقال داده میشوند. در آنجا آنانرا بوسیله دود آگروز در
واگنهای سرپوشیده مخصوص اینکار بقتل میرسانند.
سپس واگنها به فضای بازی در یک جنگل در چند
کیلومتری شلمنو انتقال داده میشوند و اجساد در آنجا
سوزانده میشوند.



تبعید با کشتی اس. اس دونائو

سحرگاه روز ۲۶ نوامبر سال ۱۹۴۲، ۵۳۲ یهودی نروژی سوار بر عرشه کشتی آلمانی اس. اس دونائو شدند که همانروز بندر اسلو را ترک کرد. این گروه اول دسامبر وارد اردوگاه تمرکز آوشویتس شدند. کلیه زنان و کودکان بلافاصله در محلی موسوم به پناهگاه شماره ۲ در بیرکناو با گاز بقتل رسیدند و مردان را بکار اجباری اسیری بردند. آلمانیها و متحدین نروژی آنها هرگز جستجو بدنبال یهودیان را خاتمه ندادند و در سال ۱۹۴۴ جمعاً ۷۷۰ یهودی نروژی به آوشویتس اخراج گردید. فقط ۲۴ نفر زنده ماندند. عملیات نجات شامل حال آنها نشد بلکه پس از آزادی مجبور شدند خود را به نروژ برسانند.

از دست دادن تمام هستی

هرمن ساشنویتس از قتل عام جان سالم بدر برد و اخراج شوک آور خود از اسلو را چنین شرح میدهد.

«نیمروز بود که ما وارد اسلو شدیم. روز خاکستری و کسل کننده ای بود. آژیر حمله هوایی بگوش میرسید. غیرنظامیان نروژی حق نداشتند شاهد این رویداد باشند. با اینهمه عده ای در پشت حصار محدود به اسکله آمریکا حضور داشتند. دوستان نروژی. من آنها را از پنجره واگن بیماران دیدم.

چیزهای دیگری هم دیدم. بدنه مرتفع و سیاه خاکستری يك کشتی در فاصله هفت یا هشت متر دورتر. این کشتی <اس. اس دونائو آوس برمن> بود. کشتی اسرا. بیرون واگن صدای متزلزل مردی بگوش میرسید که چیزی در مورد زنان و کودکان میگفت. ما فهمیدیم که زنان و کودکان نیز دستگیر شده اند. پروفیسور اپستین کاملاً نقش زمین شد و بغضش ترکید. همه از حال رفتیم، من هم همینطور.

ما دیگر گارد نروژی را که از ما نگهداری میکردند ندیدیم. آنها جای خود را به سربازان اس. اس با اوئی فورم سبزرنگ داده بودند. تعدادشان مثل مور و ملخ زیاد بود. آنها با غرش جنون آمیز افسران ما را از واگنها بیرون رانده و بسمت اسکله بطرف پلکانهایی که به عرشه کشتی ختم میشدند راندند. ماها که مریض بودیم در انتهای توده مردم قرار داشتیم و همه چیز را میدیدیم: زنان، کودکان و مردان در مبارزهای بیفایده علیه



میکندند و فریاد میزدند و برای خود و خانواده شان تقاضای عفو میکردند ولی هیچ تأثیری نداشت. با چکمه های نوک آهنی و باتومهای لاستیکی به سر و شکم آنان زده میشد. مادران نوزاد به بغل و زنان حامله را هل میدادند و میزدند. لباسهایشان تکه پاره شد بطوری که بدن برهنه آنها دیده میشد. کودکان خردسال زمین میخوردند. و درست درحالی که اینها اتفاق میافتاد - هنوز منظره اش در نظرم هست - توده ای از مردان و زنان سالخورده و نحیف به آرامی در حرکت بودند و با سرهای خم شده خود از پلکانها بالا میرفتند و گوئی سرنوشت خود را غیرقابل اجتناب میدیدند. آگاهی آنها بیشتر از ما جوانها بود. آنها تاریخ خلق خود را میدانستند. آنها خود را مرده میپنداشتند.»

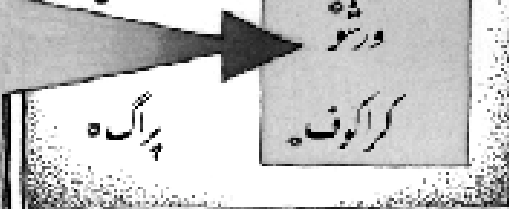
قدرتمداری خشن و سنگدل، به مثابه حلقه ای آهنین در اطراف انسانهای نگوینخت. برای ما که در کشوری بزرگ شده بودیم که نوع دوستی اولین و بزرگترین خصیصه محسوب میشد، این منظره موحش تر از هر کابوسی بود. این بزرگترین شوک وارده بما بود و تصور نمیکردیم که هرگز چیزی فجیع تر از این میتوانست اتفاق افتد.

بیش از ۶۰۰ نفر انسان که در زندگی به دولت مبتنی بر حکومت قانون ایمان داشتند از همه چیز خود، آزادی، وطن و از همه بدتر ارزش انسانی خود محروم شده بودند. آنها را هل دادند، لگ زدند و کتک زدند. آنها زاری و التماس میکردند که سوار کشتی نشوند چون میدانستند چه عاقبتی در انتظار آنهاست. تبعید. آنها خود را روی اسکله میانداختند، موی خود را

مسیر قطارهای مخصوص

شبکه خطوط آهن اروپا نقش تعیین کننده‌ای در مراحل قتل عام یهودیان داشت. چندین میلیون نفر انسان از سراسر اروپا توسط قطارهای مخصوص در واکنش‌های مسافری و باری به گتو، محله‌های اعدام، کمپ‌های تجمع و اردوگاه‌های مرگ انتقال پیدا کردند. قتل عام یهودیان بقدری برای آلمان نازی اهمیت داشت که نیازهای نظامی بعثت این عملیات نقل و انتقال تحت الشعاع قرار گرفت. اس‌اس قطارها را رزرو میکرد و یهودیان را اغلب مجبور به پرداخت بلیط یکسره به اردوگاهها مینمود. عملیات نابودی میبایستی از لحاظ مخارج خودکفا میبود.

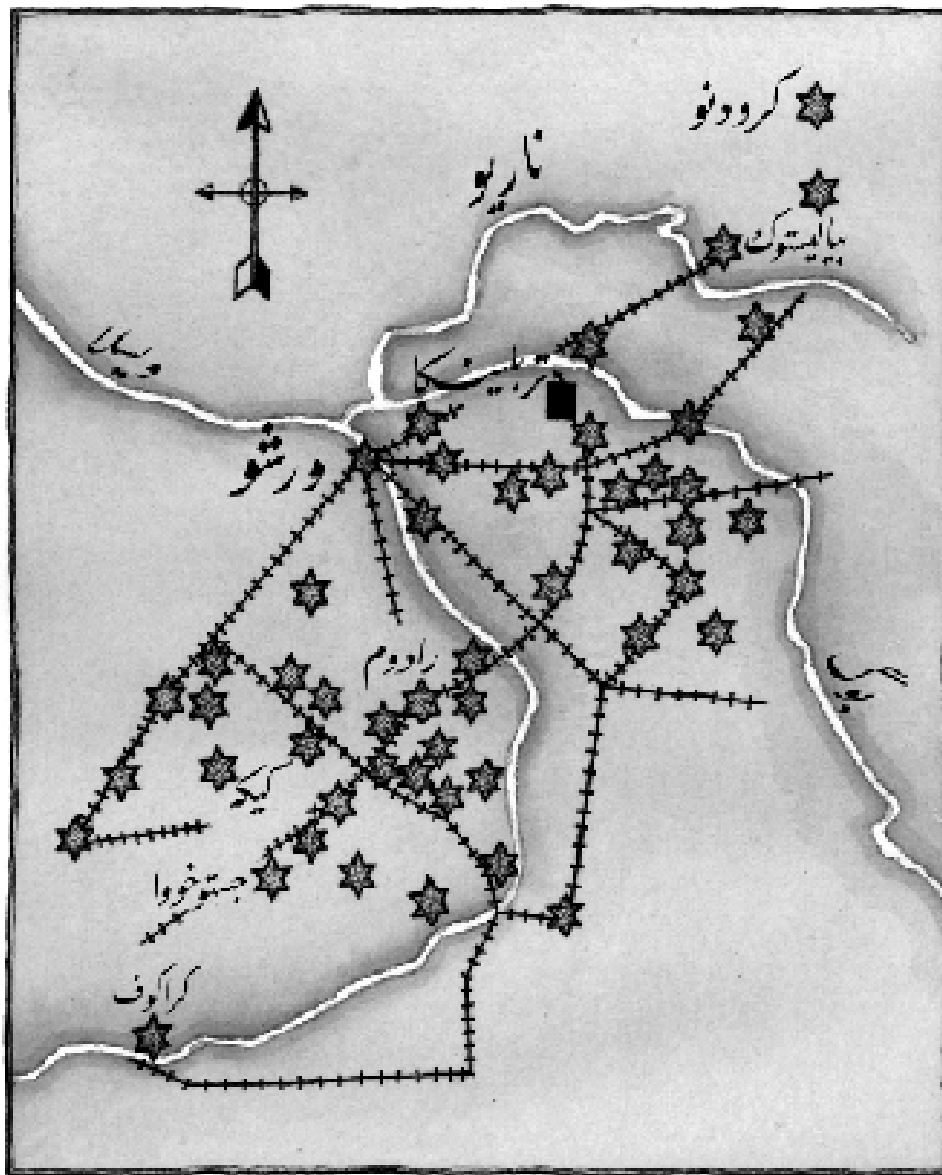
نقشه خطوط راه آهن را که از لهستان به تربلینکا برای اخراجها استفاده میشد نشان میدهد. پائین این صفحه قسمتی از جدول حرکت اینگونه قطارهای مخصوص را مشاهده میکنید. قطار ژیدلوویچ را در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۲ با «ظرفیت کامل» (۸۰۰ تن) ترک میکند و روز بعد در ساعت ۱۱/۲۴ دقیقه وارد تربلینکا میشود. «قطار خالی» (۶۰۰ تن) پس از نیمه شب به کوزلنيس باز میگردد. با ظرفیت کامل به مقصد تربلینکا، در بازگشت بدون محموله. این برنامه از جولای ۱۹۴۲ تا ماه اوت ۱۹۴۳ هر روز و همراه تکرار شد.



مسیر حمل افراد به اردوگاه مرگ تربلینکا

گتوهای گتوهای اروپا از آنجا
به تربلینکا فرستاده شدند

--- مسیر خط راه آهن



«... کلیه زندانیان یهودی اعم از مردان، زنان، کودکان و ساخوردگان در واگنهای احشام جای داده شده و عده‌ای به آلمان و عده‌ای دیگر بسوی مرزهای لهستان انتقال داده میشوند (...)

(در بوداپست) عملاً کلیه دارائیهای یهودیان از آنان گرفته شده است. آنها مجبور شده‌اند که ۸ تا ۱۰ نفر فقط در يك اطاق زندگی کنند (...)

آنهايی که شناس آورده و دارای قابلیت کار کردن هستند قرار است به واحدهای صنعتی آلمانی انتقال داده شوند و بنظر میرسد که با آنها نسبتاً بخوبی رفتار خواهد شد؛ ضمن آنکه طبق اطلاع، سایرین، یعنی کودکان، زنان نحیف و ساخوردگان به اردوگاه مرگ آوشویتس-بیرکنائو در نزدیکی کاتوویتس در لهستان فرستاده خواهند شد.

ایوان دانیلسون، کاردار سفارت سوئد در بوداپست، گزارش به وزارت امور خارجه در استکهلم، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴

۱۹۴۴
۱۹ ماه مارس
۶ ژوئن
۲۰ جولای
۲ ماه اوت
نوامبر

آلمان مجارستان را اشغال کرده و تبعید یهودیان این کشور را آغاز میکند.
نیروهای متفقین کشورهای غربی در نورماندی وارد خشکی میشوند.
یک عده از افسران سعی میکنند هیتلر را بقتل برسانند.
اردوگاه مرگ ماژدانهک توسط ارتش سرخ آزاد میشود.
اردوگاه خانوادگی کولیها در آوشویتس منحل میشود.
به کشتار توسط گاز سیکلون ب در اطاقهای گاز آوشویتس خاتمه داده میشود.

۱۹۴۵
۱۷-۱۸ ژانویه
۲۷ ژانویه
۱۱ آوریل
۱۵ آوریل
۲۹-۳۰ آوریل
۳۰ آوریل
۷-۸ ماه مه

اس.اس تخلیه اجباری زندانیان را از آوشویتس آغاز میکند. زندانیان با پای پیاده مجبور میشوند بسوی آلمان درحال رژه موسوم به رژه مرگ حرکت کنند.
ارتش سرخ آوشویتس را آزاد میکند.
نیروهای آمریکائی اردوگاه تمرکز بوشنوالد را آزاد میکنند.
نیروهای بریتانیائی اردوگاه تمرکز برگن-بلسن را آزاد میکنند.
اردوگاه تمرکز راونسبروک توسط نیروهای شوروی آزاد میشود و آنان با ۳۵۰۰ زندانی زن در آنجا مواجه میشوند.
هیتلر خودکشی میکند.
آلمان تسلیم میشود؛ روز پیروزی. جنگ در اروپا خاتمه می‌یابد.

۱۹۴۳
۸ ژانویه
۲ فوریه
۲۲ فوریه
۲۶ فوریه
۲۲ ماه مارس
تا
۲۵ ماه ژوئن
۳۰-۱۹ آوریل
۱۹ آوریل
۱۶ ماه مه
۸ ژوئن
۱۱ جولای
۲-۱ اکتبر

اولین شورش در گتو ورشو آغاز شد.
نیروهای شوروی بر ارتش آلمان در استالینگراد غلبه میکنند.
سوفی شول، یکی از اعضای گروه «رُز سفید» (یک گروه مقاومت متشکل از دانشجویان دانشگاه مونیخ) پس از محاکمه در يك دادگاه نازی ویژه به جرم خیانت اعدام میشود.
اولین گروه کولیهای آلمانی به آوشویتس وارد میشود. آنها در يك اردوگاه مخصوص کولیها جای داده میشوند.
در آوشویتس-بیرکنائو ساخت چهار کوره آدمسوزی دارای اطاق گاز بپایان میرسد و برای بهره‌برداری آماده میشود.
نمایندگانی از کشورهای آمریکا و بریتانیا در جزیره برمودا جهت بحث در مورد نجات یهودیان اروپا ملاقات میکنند ولی این ملاقات به طرحی عملی در این زمینه منجر نمیشود.
شورش در گتو ورشو آغاز میشود.
شورش گتو ورشو سرکوب میشود و گتو تخریب میگردد.
۳۰۰۰ کودک و مادران آنها از هلند انتقال داده میشوند تا به اردوگاه سوبیبور فرستاده شوند. همه آنها در بدو ورود توسط گاز کشته میشوند.
هیتلر سخن گفتن از «راه حل نهائی مسئله یهود» را در انتظار عمومی ممنوع میکند.
دانمارکیها يك سری عملیات نجات یهودیان در دانمارک را آغاز میکنند.

قتل عام آغاز میشود

اجرا درآمد که طی آن يك گروه موسوم به گروه ضربت با همکاری پلیس ۳۳۳۷۱ نفر مرد، زن و کودک یهودی را در درهٔ بابیج جار در خارج از شهر کیف بضراب گلوله از پای درآوردند.

اس.اس به فرماندهی هنریش هیملر، «طراح اصلی» قتل عام، مسئولیت اداری اجرای عملیات نابودی یهودیان را برعهده داشت. هیملر در اکتبر ۱۹۴۳ در مورد «ریشه‌کن کردن خلق یهود» سخن گفت و روحیهٔ عالی سازمان و افراد را در اجرای مأموریت خود تقدیر کرد. «ما از لحاظ اخلاقی محق بودیم. ما در مقابل مردم خود مسئولیت داشتیم که این خلق را که قصد داشتند ما را از بین ببرند، بکشیم (...). ما این مسئولیت بی‌نهایت دشوار را از روی عشق به مردم خود انجام دادیم. و ما از اینکار دچار هیچگونه صدمهٔ درونی، روحی یا نقصان در شخصیت خود نشده‌ایم.» قاتلان علیرغم همه

دشواریها (آبرومند) باقی مانده بودند. یکی از روایات پس از جنگ این است که در صورت تمرد از اجرای دستور در اردوگاههای مرگ یا عدم شرکت در تیربارانهای دستجمعی، مجازات فرد متمرمد مرگ بوده است. اما چنین موردی مشاهده نشده است. تعداد اندکی از کسانی که تقاضای معافیت از شرکت در عملیات میکردند، منتقل میشدند. اغلب این

افراد به اینگونه مسائل فکر نمیکردند. برای آنها یهودیان «جانور مودی» محسوب میشدند و کشتار آنها عملی مقدس برای رهبر و وطن محسوب میشد. اگر اینکار تا حدودی دور از چشم همگان انجام شد، بخاطر مزایای مالی آن بوده است چون تمام پول و دارائی قربانیان از آنها غصب میشد.



کشتار سیستماتیک یهودیان و کولیهای اروپا با کشتن معلولین، معلولین ذهنی و «افراد مردم گریز» به دستور دولت آغاز شد. این عملیات در اکتبر ۱۹۳۹ آغاز شد و عملیات تی ۴ نام گرفت، که از سوی دبیرخانهٔ شخصی آدولف هیتلر رهبری میشد. قربانیان از کلینیکهای مختلف در سراسر آلمان جمع آوری شدند و در اتوبوسهای خاکستری که پنجره‌های آن رنگ شده بود یا پرده داشت به اماکن مخصوصی موسوم به فرارگاههای مرگباری انتقال داده میشدند که مجهز به اطاق گاز و کوره‌های آدمسوزی بودند. تشخیص اینکه کدامیک از افراد میبایست به اصطلاح «ضدعنفونی

شوند» یا کشته شوند با پزشک بود. مرگ فرد مزبور در نامه‌ای استاندارد به اطلاع خویشاوندان وی میرسید:

«وظیفهٔ دردناک ماست که بشما اطلاع دهیم ... در اینجا ... بر اثر آنفلوآنزا... فوت نموده ... و پزشکان سعی نمودند بیمار را زنده نگه دارند ولی تلاش بی‌نتیجه بود.» اعضای بدن قربانیان «مرگباری» اغلب نگهداری میشد و بعنوان مواد آموزشی به

انستیتوهای پزشکی ارسال میشد. بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ حداقل ۱۲۰۰۰۰ نفر قربانی «مرگباری» شدند. اواخر ماه اوت ۱۹۴۱ قسمتی از عملیات تی ۴ متوقف شد زیرا نگرانی مردم عادی ناشی از این عملیات باعث در دسر بیش از حد برای دبیرخانهٔ دولت هیتلر شده بود.

همزمان اعدام دستجمعی یهودیان در منطقهٔ دریای بالتیک و مناطق اشغالی در اتحاد شوروی نیز بصورت امری روزمره درآمد. بود. در ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ بزرگترین عملیات از این دست به

«- ویدمن، آیا انستیتو فنی جنائی میتواند مقادیر زیادی سم تهیه کند؟

- برای چه منظوری؟ برای کشتن انسانها؟

- نه.

- برای کشتن حیوانات؟

- نه.

- پس برای چه؟

- برای کشتن حیوانات انسان نما، بعبارت دیگر، بیمارهای روانی، که دیگر نمیتوان آنها را انسان تلقی کرد و بنظر نمیرسد هرگز بهبود یابند.»

مکالمهٔ دکتر آلبرت ویدمن، رئیس بخش شیمی انستیتوی فنی جنائی با یک کارمند دفتر آدولف هیتلر، جولای ۱۹۳۸

تصویر این صفحه: اتوبوسها منتظر بیماران کلینیک آیشبری هستند که قرار است برای کشتار و سوزانده شدن به مرکز «مرگباری» هادامار انتقال داده شوند.

صفحهٔ مقابل: دودی که از کورهٔ آدمسوزی هادامار برمیخیزد.

باد مخالف بوزد و آنها مجبور باشند بوی زننده را تحمل
کنند. یکی از پیامدهای اقداماتی که در این محل به اجرا
درآمده آنست که وقتی کودکان با هم دعوا میکنند میگویند:
تو احمقی، تو را در کوره هادامار خواهند انداخت.»

نامه ای از طرف اسقف کاتولیک در لیمبورگ به وزیر داد گستری ۱۳ ماه اوت ۱۹۴۱

«اتوبوسها هفته ای چند مرتبه تعداد زیادی قربانی به هادامار حمل
میکنند. کودکان دبستانی ساکن منطقه این اتوبوسها را میشناسند و
میگویند: واگن مرگ آمد. ساکنین هادامار پس از ورود این وسائط نقلیه
دودی را که از دودکشها برمیخیزد مشاهده میکنند. اهالی از اینکه
همواره به فکر قربانیان بیچاره باشند، برآشفته هستند، بخصوص وقتی



در کشورهای حاشیه بالتیک

نقشه‌ای که مشاهده میکنید بخشی از گزارشی است که گروه ضربت آ. که منطقه اصلی عملیاتی آن کشورهای حاشیه بالتیک بوده است. در نقشه تعداد «اعدامهای یهودیان» با عدد و علامت تابوت نشان داده شده است. استونی «فاقد یهودی» اعلام شده است. پائین نقشه نوشته شده: «تعداد تخمینی یهودیان که هنوز وجود دارند ۱۲۸۰۰۰ نفر است.» گروه‌های ضربت در کشورهای حاشیه بالتیک، روسیه سفید و اوکراین اغلب از سوی شبه نظامیان محلی و ارتش آلمان یاری میشدند.

آوراهام تونی در گتوی کائوناس در لتونی زندگی میکرد. او در دفترچه خاطرات خود از روزی تعریف میکند که ساکنین گتو را برای «گزینش» میبرند. چه کسانی زنده خواهند ماند و چه کسانی کشته خواهند شد؟

«صبح سه شنبه ۲۸ اکتبر باران میبارید. آسمان بعلت مه غلیظ دیده نمیشد و گتو در تاریکی فرو رفته بود. برف ریز و آبداری از آسمان میبارید و با لایه نازکی زمین را پوشانید. مردان، زنان و کودکان و سالخورده‌گان و بیماران از همه سو جمع شدند. آنها به کندی و با قدمهایی سنگین و نا استوار بطرف جلو میرفتند، سالخورده‌گان و بیماران به خویشاوندان خود تکیه داشتند و مادران کودکان خردسال خود را در بغل داشتند. آنها در صفهای طولانی بطرف جلو میرفتند. همه خود را با پالتو و جامه زمستانی، شال یا پتو پیچیده بودند تا خود را از سرما و رطوبت حفظ کنند.

بسیاری از خانواده‌ها به آهستگی راه میرفتند و دستهای یکدیگر را گرفته بودند همه به یک سمت در حرکت بودند- بسوی میدان دموکراتو. این رژه عزا بود که شرکت کنندگان آن در سوگ خود بودند. آنروز صبح حدود سی هزار نفر انسانهای تنها، به سوی نامعلومی، بسوی سرنوشتی که از قبل توسط فرمانروای خون آشام رقم زده شده بود ره پیمودند.

در این رژه که دهها هزار نفر شرکت داشتند، سکوت مرگ حکمفرما بود. همگی به آهستگی و غرق در افکار خود بطرف جلو در حرکت بودند. همه به سرنوشت خود و خانواده‌شان فکر میکردند، به این که زندگی‌شان به تار موئی بسته بود. سی هزار انسان تنها، فراموش شده از سوی خدا و خلق، افکنده شده پیش پای ظالم خودرأی، ظالمینی که پیش از اینهم دستشان آغشته بخون بسیاری از یهودیان بود.»



گروههای ضربت

حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، تحت عنوان عملیات بارباروسا، آغاز کشتار منظم یهودیان بود. چهار گروه موتوروی موسوم به گروههای ضربت بدنبال ارتش آلمان در حرکت بودند. این گروهها از پلیس، افراد سازمان امنیت و اس.اس تشکیل شده بودند. در ابتدا تعداد آنها جمعاً ۳۰۰۰ نفر بود و مأموریت داشتند که در پشت جبهه و در پناه ارتش، کمونیستها و اعضای یهودی «حزب» را نابود کنند. در فاصله کوتاهی وظیفه اصلی آنها به «کشتار همگانی یهودیان» تبدیل شد. کولیها نیز جمع آوری شده و با گلوله از پای درمی آمدند. گروههای ضربت شرح عملیات خود را دقیقاً ثبت میکردند و به برلین گزارش میکردند. در این گزارشها میتوان کشتار را روز به روز پیگیری نمود.

یکی از این اسناد حاوی فهرستی هفت صفحه‌ای از کلیه اعدامهایی است که در لیتوانی از ۴ جولای تا اول دسامبر ۱۹۴۱ توسط یکی از واحدهای گروه ضربت آ. صورت گرفته است. جمع تعداد قربانیان ۱۳۷۳۴۶ نفر است: که شامل کمونیستهای روسی و لیتوانیایی، اسرای جنگی روسی، «بیماران روانی»، اهالی لیتوانی، لهستانیها، کولیها و پارتیزانها میشد. البته قسمت اعظم این افراد متشکل از مردان، زنان و کودکان یهودی است. در بخشی از دفترچه خاطرات آوراهاام توری که در اینجا آمده، وی شرح میدهد که چگونه یهودیان کائوناس در سحرگاه ۲۸ اکتبر ۱۹۴۱ بسوی يك «گزینش» بزرگ در حرکت بودند. در این فهرست چنین نوشته شده: «کائوناس ۴۱/۱۰/۲۹ ... ۲۰۰۷ مرد یهودی، ۲۹۷۰ زن یهودی، ۴۲۷۳ کودک یهودی (تصفیه گیتو از یهودیان اضافی): ۹۲۰۰ نفر.» در اروپای شرقی و اتحاد شوروی جمعاً قریب به دو میلیون انسان توسط گروههای ضربت، یگانهای پلیس یا واحدهای دیگر بضرر گلوله از پای درآمدند.

کندن گودال بیشتر از همه وقت میگیرد، ولی اعدامها سریع انجام میشود (۱۰۰ نفر در ۴۰ دقیقه) ... در آغاز سربازان من تحت تأثیر قرار نمیگرفتند. ولی روز دوم مشخص شد که تعدادی از افراد دارای روحیه لازم برای اجرای اعدامها نیستند. برداشت شخصی من آنست که در حین اجرای اعدامها هیچگونه مانع روحی برای فرد بوجود نمی‌آید. با این حال افراد شب بعد وقتی در آرامش و سکوت به آن فکر میکنند دچار مشکلات روحی میشوند.

گزارش ستوان والتر در مورد يك اعدام در نزدیکی بلگراد، اول نوامبر ۱۹۴۱

عملیات اعدام سه تا چهار ساعت طول کشید. من تمام مدت در آن شرکت داشتم. فقط وقتی که خشاب تفنگ کارابین من خالی میشد و من میبایست خشاب را دوباره پرمیکردم، وقفه‌ای در کارم می افتاد. بهمین علت برایم غیرممکن است که بگویم خودم چند یهودی ظرف این سه چهار ساعت کشتم چون در آن میان یکنفر دیگر نیز بجای من شلیک میکرد. ما در آن موقعیت مشروب الکلی نسبتاً زیادی مینوشیدیم تا روحیه خود را تقویت کنیم.

آلفرد متسنر، يك سرباز آلمانی

قتل عام زنان و کودکان

روز ۱۴ اکتبر ۱۹۴۲ زنان و کودکان گیتو میزوج در اوکرائین به دره‌ای واقع در حومه رونی برده شدند. آنها توسط پلیسهای آلمانی و شبه نظامیان اوکرائینی هدف گلوله قرار گرفتند.

در عکس پائین یک پلیس به زنانی که هنوز زنده‌اند «تیر خلاص» شلیک میکند.

هرمن فردریش گرابه پس از جنگ در ویسبادن در دادگاهی تحت سوگند، یک حادثه مشابه در دوبنو واقع در اوکرائین در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۴۲ را چنین تعریف میکند.

«مونیخس و من مستقیم به محل گودالها رفتیم. از ما ممانعتی نشد. حالا با فواصل کم صدای شلیک تفنگ از پشت یک تل خاک بگوشم میرسید. آدمهایی که از کامیونها پیاده شده بودند، مردان، زنان و کودکان در سنین مختلف، بدستور مأمورین اس.اس که شلاق سوارکاری یا تسمه سگ بدست داشتند میبایست لخت شده و کفشها، لباسهای رو و لباسهای زیر را جداگانه در محلهای تعیین شده روی هم قرار دهند. من انبوهی از حدود ۸۰۰ تا هزار جفت کفش و زیرپیراهنی و لباس که روی هم قرار داده شده بود دیدم.

آدمها بدون فریاد یا گریه لباسهایشان را درآوردند، اعضای هر خانواده در کنار هم ایستادند، همدیگر را بوسیدند و با یکدیگر وداع گفتند و منتظر علامت یکی دیگر از افراد اس.اس شدند که با شلاقی در دست کنار گودال ایستاده بود. طی یک ربعی که من کنار گودال ایستاده بودم هیچگونه ناله شکوه آمیز یا التماس برای بخشش بگوشم نرسید. خانوادهای را دیدم که حدود ۸ نفر بودند، مرد و زنی حدود ۵۰ ساله، و فرزندان آنها حدود یک، هشت و ده ساله و دو دختر بزرگ بیست تا بیست و چهار ساله. پیرزن سالخوردهای با موی سفید مثل برف، کودک یکساله‌ای را در بغل داشت و برای او چیزی میخواند، و او را قلقلک میداد. کودک از شعف جیغ میزد. زن و شوهری با چشمان اشک آلود به این منظره نگاه میکردند. پدر دست کودک ده ساله را در دست داشت و آرام با او صحبت میکرد. پسر سعی میکرد جلوی اشکهای خود را بگیرد. پدر به آسمان اشاره کرد و سر پسرک را نوازش کرد و بنظر میرسید مطلبی را برایش توضیح میداد. سپس مأمور اس.اس در کنار گودال با فریاد خطاب به همکار خود چیزی گفت. همکار مزبور حدود بیست نفر را جدا کرد و به آنها گفت که پشت تل خاک بروند. خانوادهای که من از آنها صحبت کردم جزء آنان بودند. هنوز بخوبی بخاطر دارم که چگونه یک دختر مومشکی و لاغر اندام از نزدیک من گذشت و در حالی که با دست به گودال اشاره میکرد گفت: «بیست و سه ساله!»



از گروه‌های ضربت تا کارخانه‌های مرگ

از آنجا که مشخص شد که تیربارانهای دستجمعی توجه بیش از اندازه‌ای را بخود جلب میکرد، وقت زیادی میگرفت و برای روحیه افراد نظامی نیز خوب نبود لذا در پائیز ۱۹۴۱ جستجو بدنبال روشی معقول تر برای کشتار تعداد بسیاری انسان آغاز شد.

پس از يك سری عملیات تجربی راه حل پیدا شد: گاز. از این روش در برنامه‌ی تی ۴ در سال ۱۹۴۱ استفاده شده بود. در مرکز «مرگباری» از گاز اکسیدکربن که در محفظه‌های فلزی نگهداری میشد، استفاده شده بود. البته این روش برای قتل عام انسانها در ابعادی که طراحی شده، مناسب نبود. بجای آن استفاده از گاز اگزوز موتور پیشنهاد شد. در ۸ دسامبر ۱۹۴۱ استفاده از واگنهای گاز در اردوگاه مرگ شلمنو، و در ۱۷ ماه مارس ۱۹۴۲ اطاقهای گاز در بلزک آماده پذیرش اولین سری یهودیان از گتو لوبلین بود. در سه اردوگاه بلزک، سویبور و تربلینکا از گاز اگزوز تانکهای بزرگ روسی استفاده میشد. این اردوگاهها توسط افرادی اداره میشد که در عملیات تی ۴ کار کرده بودند.

در پائیز ۱۹۴۱ در اردوگاه آوشویتس بطور تجربی از ماده حشره‌کش سیکلون ب که برای شپش زدائی البسه و کابینهای چوبی بکار میرفت، استفاده شد. این تجربه نشان داد که ماده بسیار مؤثری است. گاز سیانور هیدروژنی که متصاعد میشد باعث خفگی سریع میشد. بزودی استفاده دائمی از گاز سیکلون ب در کشتارهای جمعی در آوشویتس و همچنین در اردوگاه مرگ ماژدانک و چند اردوگاه متمرکز دیگر در آلمان آغاز شد. بین دسامبر ۱۹۴۱ و نوامبر ۱۹۴۴ تعداد نسبتاً کمی از افراد اس. اس و همدستان آنها بالغ بر سه میلیون انسان را در اطاقهای گاز اردوگاههای مختلف بهلاکت رساندند.

عوامل خطرناک برای تندرستی مأمورین اطاقهای گاز

بخشی از يك گزارش در ۱۶ ماه مه ۱۹۴۲ توسط ستوان اس. اس آگوست بکر. این گزارش در مورد واگنهای گاز مخصوص است که در اوکرائین، صربستان و اردوگاه مرگ شلمنو مورد استفاده قرار میگرفته است.

«بازبینی ماشینهای ترانسپورت گروههای ضربت دی. و سی. پایان یافت.

من ترتیب استتار ماشینهای ترانسپورت گروه ضربت دی. را داده‌ام تا به کاروان تغییر شکل داده شوند. بدین ترتیب که روی هر طرف ماشینهای ترانسپورت کوچک يك پنجره ساده و روی ماشینهای بزرگ دو پنجره شبیه پنجره‌هایی که معمولاً در خانه‌های روستائی وجود دارد، نصب گردد. این ماشینهای ترانسپورت آنچنان معروف شده‌اند که نه تنها مقامات اداری بلکه مردم غیرنظامی به محض مشاهده آنها، این ماشینها را «ماشینهای مرگ» مینامند. بنظر من علیرغم استتار نمیتوان در دراز مدت هویت این ماشینها را مخفی نمود. (...)

من همچنین به کلیه کارکنان دستور داده‌ام که طی مدتی که ماشینهای گاز در حال کار هستند و ممکن است از آنها گاز به بیرون نشت کند حتی الامکان از ماشینها فاصله بگیرند تا از خطراتی که میتواند متوجه تندرستی آنان باشد پیشگیری گردد. از فرصت استفاده میکنم و توجه شما را به موارد زیر جلب میکنم: چندین واحد ویژه اجازه میدهند که نفرات خودی کار تخلیه را پس از عملیات گاز انجام دهند. من به فرمانده واحدهای ویژه خاطر نشان کرده‌ام که این امر میتواند دیر یا زود باعث بروز صدمات شدیدی به روح و جسم افراد شود. نفرات از سردرهای که پس از تخلیه کردن دچار آن میشوند اظهار ناراحتی کرده‌اند. درعین حال تمایلی به تغییر روند کار وجود ندارد بعلت آنکه اگر قرار باشد زندانیها خود کار تخلیه را برعهده بگیرند این خطر وجود دارد که فرصت را غنیمت شمرده و فرار کنند. تقاضا دارم دستورالعملهای مناسب جهت جلوگیری از ایجاد صدمه به نفرات صادر گردد.

عملیات گاز معمولاً صحیح انجام نمیگردد. راننده برای آنکه عملیات را بسرعت پایان دهد پای خود را تا انتها روی پدال گاز میفشارد. در نتیجه اعدامیها بجای آنکه طبق برنامه، بیحال و خواب آلود شوند، بر اثر خفگی میمیرند. تشخیص داده شده که اگر دستورالعملهای رعایت شوند و اهرمها کاملاً درجای خود قرار گرفته باشند مرگ سریعتر فرامیرسد و زندانیان به آرامی بخواب میروند. از تغییر حالت صورت و خارج شدن مدفوع نیز که قبلاً مشاهده میشده جلوگیری خواهد شد.

امروز سفر خود را به سمت گروه ضربت ب ادامه میدهم، برای دستورات بعدی میتوان در آنجا با من تماس گرفت.»

عملیات رینهارد

بین ماه مارس ۱۹۴۲ تا اکتبر ۱۹۴۳ حدود یک میلیون و هفتصد هزار نفر انسان در اردوگاههای مرگ بلزک، سوبیبور و تربلینکا بقتل رسیدند. این اردوگاهها جزئی از طرح موسوم به عملیات رینهارد بودند که هدف آن حالی کردن لهستان از یهودیان و غارت اموال آنها بود. هیچ چیز بهدر نمیرفت، علاوه بر لباس، پول و وسائل شخصی، مو و طلاهای دندان افراد نیز جمع آوری میشد. اینکار نیز مانند ازین بردن اجساد مردگان توسط زندانیان یهودی انجام میشد.

این اردوگاهها کوچک بودند، حدود ۶۰۰ متر طول و ۴۰۰ متر عرض داشتند. تعداد کارکنان آلمانی زیاد نبود. در هر اردوگاه حدود ۳۰ نفر از افراد اس.اس و صدها اجیرشده اهل کشورهای حاشیه دریای بالتیک وجود داشتند. ساختار این اردوگاهها مشابه بودند و طبق اظهار مأمور سابق اس.اس «ساختارشان ابتدائی بود ولی کارشان بعنوان نوار نقاله مرگ خوب بود.» در اینجا مثل آشویتس یا ماژدانک دکتري وجود نداشت که افراد را دسته بندی کند. آنها با قطار و اغلب در قطارهای باری وارد میشدند. به آنها گفته میشد که قرار است کار کنند ولی میبایستی اول «ضد عفونی» شوند و بهمین خاطر میبایست لباسهای خود را از تن درآورند و متعلقات خود را تحویل دهند و مردان و زنان لباسهای خود را جداگانه روی هم قرار دهند. سپس آنها را روانه اطاقهای گاز میکردند.

موتورها بکار میافتاد و گاز اکسیدکربن از طریق لوله وارد اطاقها میشد که آدمها را بصورت متراکم در آنها جای داده بودند. این مرحله بیش از یک یا دو دقیقه بیشتر طول نمیکشید. طی یکروز توانستند ۱۵۰۰۰ نفر را در تربلینکا بکشند، البته همان مأمور اس.اس توضیح داد که، «ولی نیمی از شب را مشغول کار بودیم». در ابتدا اجساد را در گورهای دستجمعی بزرگ خاک میکردند ولی از پائیز ۱۹۴۲ شروع به سوزاندن آنها کردند. حداکثر صد نفر یهودی از تربلینکا، حدود دهها نفر از سوبیبور و فقط دو نفر از بلزک زنده جان بدر بردند.

«تمام زمستان کودکان خردسال مجبور بودند کاملاً برهنه ساعتها بیرون در فضای باز در صف اطاقهای گاز که با شدت هر چه بیشتر مشغول کار بودند، منتظر بمانند. کف پای کودکان یخ میکرد و به یخ روی زمین میچسبید. آنها ایستاده و میگریستند: بعضی از سرما میمردند. در این بین آلمانیها و اوکرائینیها در طول صف قدم زده و قربانیان را کتک و لگد میزدند.

یکی از آلمانیها، مردی بنام سپ، آدم پلید، تنفرانگیز و ضد بشر بود که خصوصاً از زجر دادن کودکان لذت میبرد. وقتی که زنان را اذیت میکرد و آنها میگفتند که بس کن ما بچه بهمراه داریم، اغلب کودک را از بغل مادر بیرون میکشید و یا آنرا از وسط دو شقه میکرد یا کودک را از پاهایش میگرفت و سر او را به دیوار میکوفت و جسد را به کناری پرتاب میکرد.»

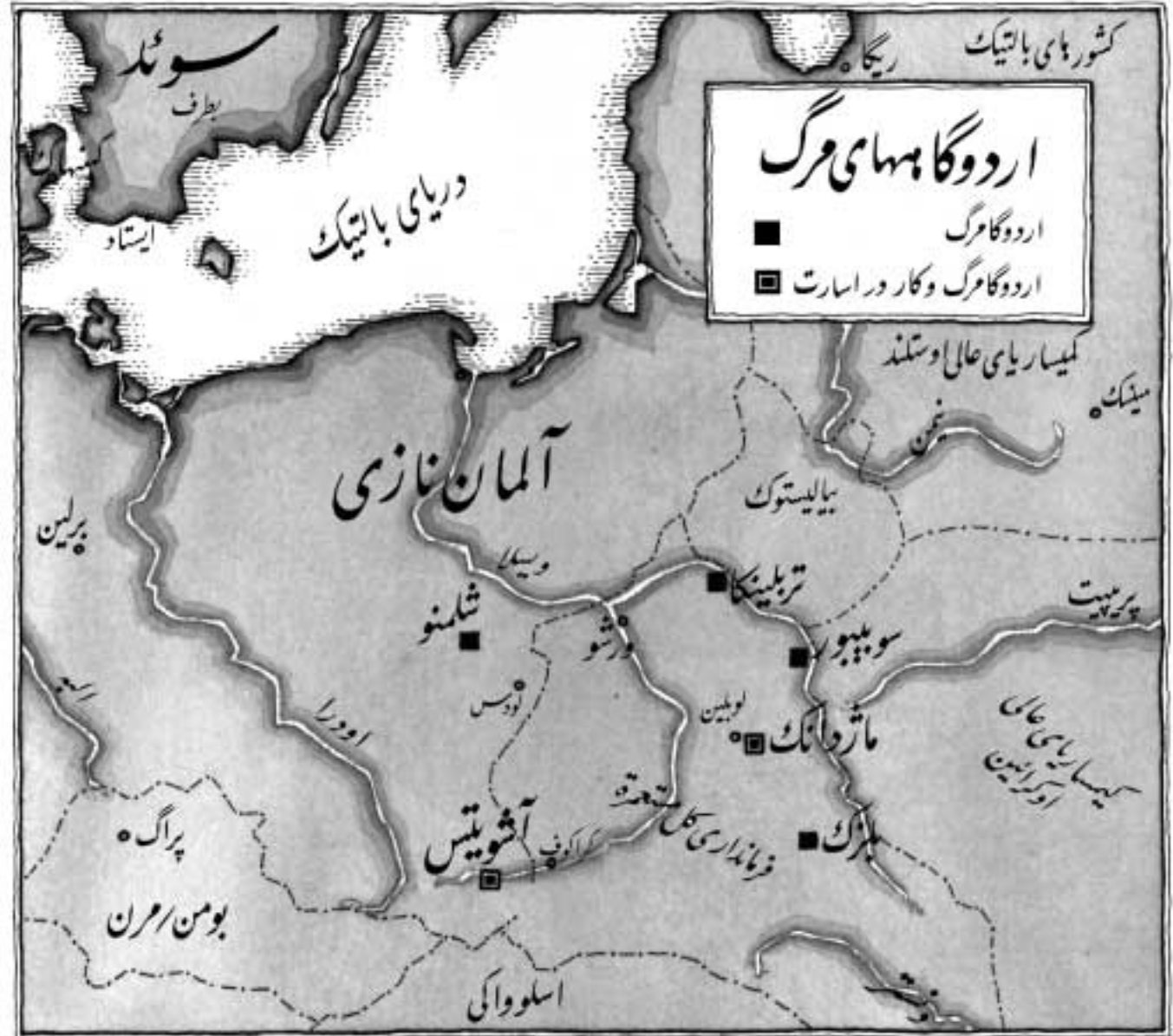
یانکل ویرنیک، از زنده ماندگان تربلینکا

يك تابلو در تربلینكا

يهوديان ورشو!
شما الان وارد اردوگاه موقت شده‌ايد و از اينجا به اردوگاه‌هاي كار حمل خواهيد شد. براي پيشگيري از شيوع بيماري‌هاي مُسرى بايستي لباسها و اثاثيه خود را براي ضد عفوني كردن تحويل دهيد. طلا، پول نقد، ارز خارجي و زينت آلات بايستي در مقابل دريافت قبض رسيد، بدفتر صندوق تحويل داده شوند. اين اشياء را ميتوان بعداً با ارائه قبض مجدداً تحويل گرفت. كلييه تازه واردين بايستي قبل از ادامه سفر حمام كنند.

قتل عام يهوديان و تعداد قربانيان

شلمنو	از دسامبر ۴۱ تا	۳۲۰۰۰۰-۱۵۲۰۰۰ نفر
بلزك	از ماه مارس ۴۲ تا	۶۰۰۰۰۰ نفر
سوبيبور	از آوريل ۴۲ تا	۲۵۰۰۰۰ نفر
تربلینكا	از جولای ۴۲ تا	۹۰۰۰۰۰-۷۰۰۰۰۰ نفر
ماژدناك	از اکتبر ۴۱ تا	بیش از ۳۶۰۰۰۰ نفر
آوشويتس-بیرکناو	از ژانويه ۴۲ تا	بیش از ۱۱۰۰۰۰۰ نفر
ژانويه ۴۵		

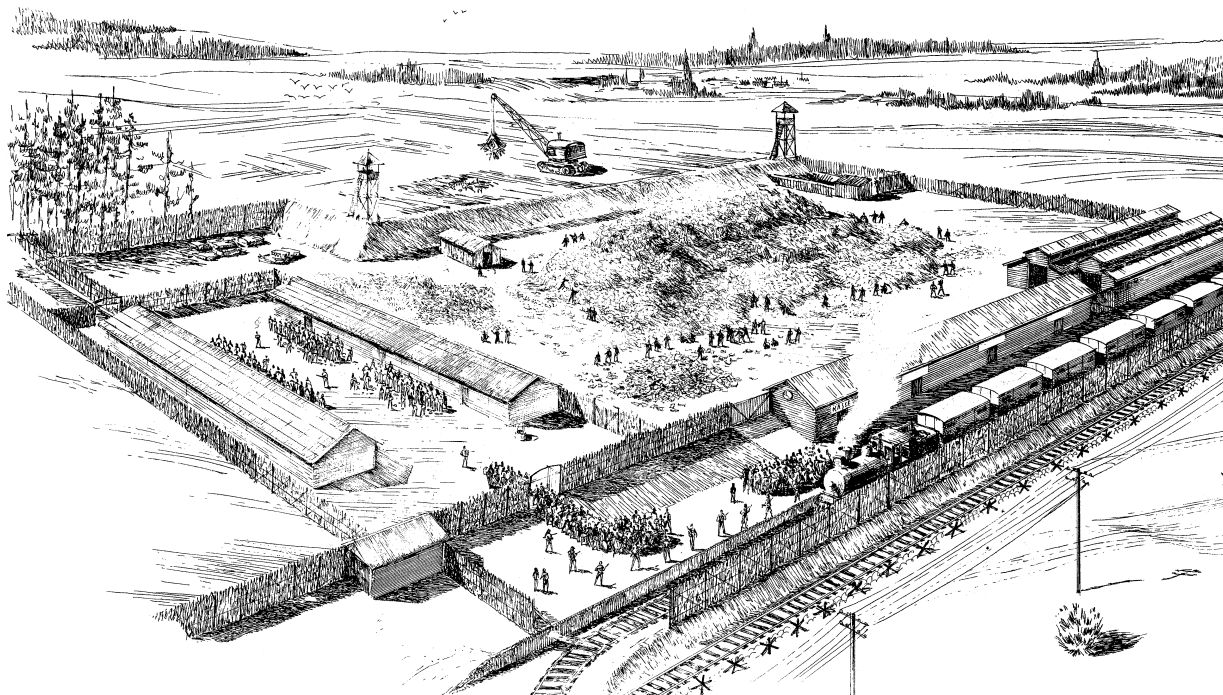


فرانس استنگل

در بحثهای مربوط به قتل عام یهودیان معمولاً گفته میشود که این امر نتیجه آنستکه که «قاتلین پشت میز نشین» هدایت «ماشین مرگ» را در دست داشتند. منتها هرگز نباید از نظر دور داشت که، بقول کریستوفر براونینگ، مورخ، که مینویسد: «قتل عام یهودیان به این علت رخ داد که اساساً انسانها دست به کشتار دیگر انسانها در سطحی گسترده و درازمدت زدند.»

فرماندهان اردوگاههای مرگ نیز مثل همه ما انسان بودند. فرانس استنگل سرفرمانده سوییبور و سپس تربلینکا بود. وی در دهه ۱۹۶۰ در برزیل دستگیر شد و به آلمان غربی فرستاده شد و در آنجا محاکمه شد و به جرم کشتار صدها هزار نفر انسان محکوم شد. ولی در همان زمان که فرانس استنگل مدیریت یک روند عظیم کشتار را برعهده داشت، خود نقش پدر و همسر را نیز دارا بود. نقل قولی که در پائین می آید در مورد انتخابی است که هرگز انجام نشد چون این سؤال هیچگاه طی جنگ مطرح نگردید. یک روزنامه‌نگار در مصاحبه‌ای با همسر استنگل این سؤال را مطرح میکند: «میتوانید بگوئید (...) چه میشد اگر شما شوهرتان را مجبور به انتخاب میکردید. اگر شما میگفتید: <قضیه از اینقرار است. میدانم که فوق العاده خطرناک است ولی یا تو باید از این کار وحشتناکی که مشغول آن هستی دست برداری یا من و بچه‌ها تو را ترک خواهیم کرد.> ترزا استنگل پاسخ داد: «من فکر میکنم اگر من به او گفته بودم که بین دو چیز انتخاب کند- تربلینکا یا من، او (...) خوب، وقتی واقعاً پای عمل بمیان می‌آمد، من را انتخاب میکرد.»

ضمن آنکه شوهر وی داوطلبانه شرکت در کشتار بیش از نیم میلیون انسان را انتخاب کرد.



تربلینکا کارخانه مرگ

ورود به تربلینکا. ساختمان اطاقهای گاز بیرون سمت چپ تصویر قرار دارند، ولی مسیر موسوم به راه عروج آسمانی از انتهای آسایشگاه طویل سمت چپ آغاز میشد.

در محوطه وسیع بیرون مأمورین دسته‌بندی به تفکیک انبوهی از اشیائی هستند که مردم به‌مراه دارند. در تصویر یک ماشین حفاری در کنار گورهای دستجمعی بچشم میخورد. نزدیک به یک میلیون نفر به تربلینکا فرستاده شدند ولی فقط حداکثر صد نفر پس از جنگ زنده ماندند.

این تصویر توسط ساموئل ویلنبرگ که در تربلینکا زندانی بود ترسیم شده و در کتاب «شورش در تربلینکا» چاپ شده است. او را از جمله مجبور کرده بودند سر زنان را قبل از فرستادن آنها به اطاقهای گاز، بتراشد. او همچنین متعلقات کشته‌شدگان را تفکیک میکرد که بعداً به آلمان ارسال میشدند. ویلنبرگ در شورش تربلینکا در دوم ماه اوت ۱۹۴۳ شرکت داشت. او خود را به ورشو رساند و به نهضت مقاومت لهستان پیوست و در شورش این نهضت در ماه اوت ۱۹۴۴ شرکت نمود.

نابودی از طریق کار

نابودی از طریق کار شیوه دیگری بود که توسط آلمانها برای کشتن زندانیان استفاده میشد. زندانیان را مجبور میکردند در شرایط فوق العاده دشوار کارهای کم و بیش بیفایده انجام دهند. این امر همراه با کمبود شدید مواد غذایی، شرایط بهداشتی نامناسب، خشونت نگهبانان و مجازاتهای دلخواه برای کوچکترین «خطا» باعث مرگ بسیاری از زندانیان مستقر در اردوگاههای کار و تمرکز، گردید.

جوزف شوپک، زندانی اردوگاه مرگ ماژدانه شرایط «کار» در این اردوگاه را شرح میدهد.

«بعد ما میرفتیم برای <کار>. آنها ما را که کفش چوبی بپا داشتیم، با چوب دستی میزدند و ما را دنبال میکردند و به گوشه‌ای از محوطه میراندند. در آنجا ما را مجبور میکردند کلاهها و گاهی اوقات کتلهای خود را پُر از سنگ، شن و لجن کنیم و با هر دو دست در حالی که آنها ما را بی‌امان میزدند، به گوشه دیگر محوطه حمل کرده خالی کنیم، دومرتبه پُر کنیم، به گوشه دیگر حمل کنیم و بهمین ترتیب ادامه می‌یافت.

ما را مجبور میکردند بین مأمورین اس.اس که فریاد میکشیدند و زندانیانی که از مزایا برخوردار و مجهز به چوب دستی و شلاق بودند، به اینطرف و آنطرف بدویم، در حالی که ضربات چوب و تازیانه بر ما میبارید. آنجا جهنم بود.»



آوشویتس - بیرکنائو

آوشویتس از سال ۱۹۴۰ اردوگاه متمرکز زندانیان سیاسی لهستان بود. این اردوگاه در نزدیکی يك مرکز بزرگ انشعاب خطوط راه آهن قرار داشت و بزودی به مجتمع عظیمی متشکل از ۴۰ اردوگاه مختلف گسترش یافت. تعداد زیادی پزشك در این اردوگاهها کار میکردند و چندین نفر از آنها به آزمایشات شبه علمی میپرداختند. مشهورترین این اردوگاهها عبارتند از آوشویتس (استاملاگر)، آوشویتس ۲ (بیرکنائو) و آوشویتس ۳ (مونویتس).

زندانیان از سوء تغذیه، بیماری، بیگاری و ترور جسمی و روحی به شدت زجر میکشیدند. اواخر ۱۹۴۱ کشتار دستجمعی توسط گاز در آوشویتس آغاز شد. طی بهار ۱۹۴۲ اینگونه عملیات در بیرکنائو استقرار یافت و دواطاق گاز موقت در ساختمانهای مسکونی بازسازی شده، ساخته شد. کورههای جسدسوزی در بیرکنائو طی بهار ۱۹۴۳ آماده گردید. حمل یهودیان مجارستانی به بیرکنائو طی بهار و تابستان ۱۹۴۴ اوج کشتار بود. آتموقع روزانه سه الی چهار محموله انسان بین ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ نفر وارد میشدند. حدود يك دهم آنها برای کار جدا میشدند، بقیه با گاز کشته میشدند. حتی کورههای جسدسوزی بیرکنائو که تجهیز شده بودند نیز از عهده این فشار کاری برغمی آمدند. بهمین دلیل اجساد را در گودالها نیز میسوزاندند. آخرین کشتارها توسط گاز در پائیز ۱۹۴۴ صورت گرفت. مأمورین اس.اس قبل از ورود ارتش شوروی در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۵، ابتدا اطاقهای گاز را اوراق کرده و سپس آنچه را که باقی مانده بود منفجر کردند. علاوه بر حدود يك میلیون یهودی از سراسر اروپا، ۷۵۰۰۰ لهستانی، ۲۱۰۰۰ کولی، ۱۵۰۰۰ اسیر جنگی شوروی و ۱۵۰۰۰ زندانی از سایر ملیتها نیز در آوشویتس کشته شدند. این اردوگاه حداقل يك میلیون و یکصد هزار نفر قربانی گرفت.

«برای اولین بار ساعت سه صبح در محوطه بیرون در <عملیات تخلیه> [عملیات مخصوص] حضور دارم. بنظر من <جهنم> دانته در مقایسه این وضعیت، کمدی محض است. بی دلیل نیست که آوشویتس را اردوگاه مرگ مینامند! (...)

بهمراه زندانیانی از اردوگاه زنان در «عملیات تخلیه» شرکت کردم. (... فوق العاده وحشتناک بود. من با تیلو هم عقیده ام که گفت ما در آخر دنیا [سفلائی دنیا] قرار داشتیم.»

نقل از دفترچه خاطرات یوهان پ. کرمز، دکتر اس.اس در اردوگاه مرگ آوشویتس - بیرکنائو، ۲ و ۵ سپتامبر ۱۹۴۲

تصاویر بیرکناو در کتاب

الف- بخش شمالی سکو

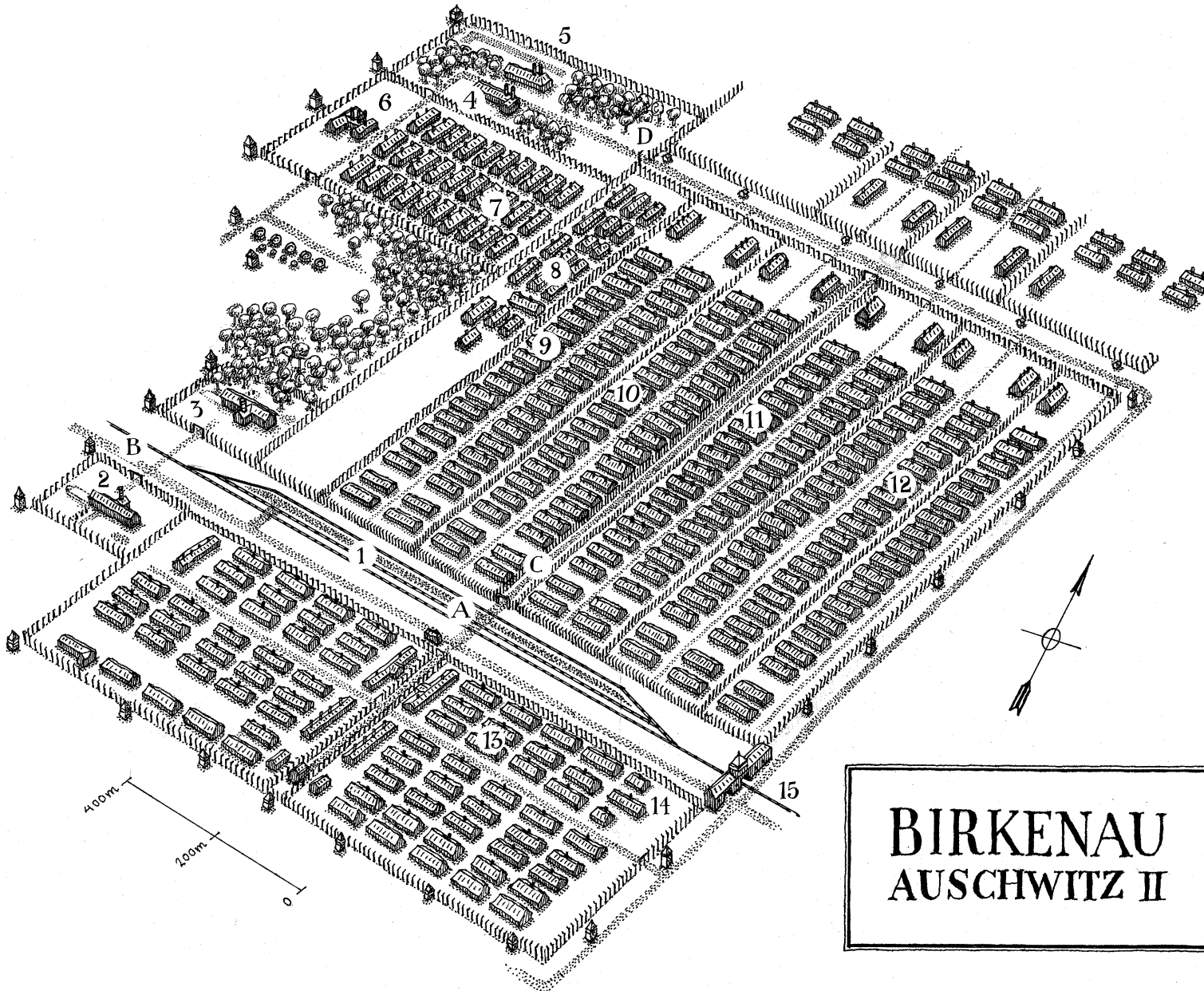
ب- محل استقرار زنان و کودکان در خارج از

کوره جسدسوزی ۲ (ص ۵۹)

ج- زنان و کودکان در حال راه رفتن به سوی

کوره جسدسوزی ۴ یا ۵ (ص ۶۰)

د- عکس روی جلد



اماکن و ساختمانهای مهم در اردوگاه

۱- سکوی گزینش

۲- کوره جسدسوزی ۲ با اتاق گاز زیرزمینی

۳- کوره جسدسوزی ۳ با اتاق گاز زیرزمینی

۴- کوره جسدسوزی ۴ با اتاق گاز

۵- کوره جسدسوزی ۵ با اتاق گاز و گودالهای

سوزاندن جسد

۶- «حمام بخار» - محل دسته بندی زندانیان

۷- «کانادا» - دسته بندی تأثیرات

۸- اطافکهای بیمارستانی

۹- اردوگاه خانواده های کولی

۱۰- اردوگاه مردان

۱۱- اردوگاه یهودیان مجارستان

۱۲- اردوگاه خانواده های یهودی از ترسین استاد

۱۳- اردوگاه زنان

۱۴- کابینهای آزمایشات پزشکی

۱۵- «دروازه مرگ»

- مدخل ورودی قطار

**BIRKENAU
AUSCHWITZ II**

Aussortierung

۲۰۰ عکس از بیرکنائو

عکس گرفتن از «راه حل قطعی مسئله یهود» ممنوع بود. ولی بسیاری از افراد بخصوص درموقع اعدامهای دستجمعی این ممنوعیت را رعایت نمیکردند. برخی از سربازان عکسهائی میگرفتند و برای خانواده خود میفرستادند یا آنها را به دوستان و آشنایان خود در مرخصی نشان میدادند. از اردوگاههای مرگ تعداد معدودی عکس بجای مانده است.

از اینرو یکی از اسناد منحصر بفرد آلبوم موسوم به «انتقال یهودیان از مجارستان» است که در پایان جنگ در یک اردوگاه تمرکز بدست آمد. عکسها احتمالاً مربوط به اواخر ماه مه یا اوائل ژوئن ۱۹۴۴ هستند که حمل یهودیان مجارستان به آوشویتس-بیرکنائو بی وقفه ادامه داشت. مشخص نیست که چرا و چه کسی عکسها را گرفته است. عکسها برترتیب تاریخ دسته بندی شده اند و بالای آنها عناوین خطاطی شده وجود دارد. اولین عنوان «یک قطار حامل افراد وارد میشود». سپس این عناوین مختلف بدنبال هم قرار میگیرند، «دسته بندی»، «مردانی که هنوز قابل استفاده هستند»، «زنانی که هنوز قابل استفاده هستند»، «زنان و کودکانی که دیگر قابل استفاده نیستند»، «انتقال به اردوگاه کار» و سرانجام «تأثیرات». بعد از آخرین عنوان عکسهائی از توشه سفری و کفشهای روی هم انباشته شده و غیره وجود دارد، و سرانجام دو عکس از یک کوره جسدسوزی در یک اردوگاه کوچک. زنان و مردانی که «هنوز قابل استفاده هستند»، جوان و قوی هستند و «غیرقابل استفادهها» سالخورده، معلول و زنان بچه دار هستند. سالخوردگان، معلولین و زنان بچه دار مستقیماً به اطاقهای گاز هدایت میشدند. عکس روی جلد، عکس این صفحه و صفحات بعد نمایانگر عکسهائی هستند با عناوین «دسته بندی» و «زنان و کودکان غیرقابل استفاده» هستند.



گزینش. یکی از چندین عکس مربوط به انتخاب زندانیان روی سکوئی در بیرکنائو. بسیاری از آنانکه زنده مانده اند در شهادتهای خود اظهار کرده اند که این لحظه برای خانواده آنها نقطه پایان بود. دکترهای اس.اس و سایر افسران آلمانی کسانی را که قرار است در اردوگاه کار کنند انتخاب میکنند. در قسمت بالای عکس ستونی از انسانهای تفکیک شده بچشم میخورند که اغلب آنها را کودکان، زنان و سالخوردگان تشکیل میدهند که در حال راه رفتن به اطاق گاز کوره جسدسوزی ۲ هستند.

Nicht mehr einsatzfähige Frauen u. Kinder.

«پنج نفر پنج نفر در خیابان ورودی بجلو میروند.
این خیابان خروجی است ولی آنها نمیدانند. از این خیابان
فقط یکبار عبور میکنند.
با نظم در حرکت هستند - تا کسی نتواند از آنها ایرادی
بگیرد.»

به ساختمان بزرگی میرسند و آه میکشند. بالاخره رسیدیم.
وقتی با فریاد به زنان دستور داده میشود که لخت شوند،
آنها اول لباسهای بچه‌ها را در می‌آورند و مواظبت مبادا از
خواب بیدار شوند. بچه‌ها پس از چندین شبانه روز در سفر بودن
ناراحت و بهانه گیر هستند
و آنها در مقابل کودکان شروع به در آوردن لباسهای خود
کردند.

و وقتی بهرکدام يك حوله میدهند آنها از خود میپرسند آیا
آب دوش گرم است چون ممکن است بچه‌ها سردشان شود
و وقتی مردان برهنه از در دیگر وارد اطاق دوش میشوند،
زنان کودکان خود را با بدن خود پنهان میکنند.
و شاید آنوقت است که همگی درمی‌یابند.»

شارلوت دلپو



رفت که گنجایش ۲۰۰۰ نفر را دارد. درب عظیم بسته میشود، چراغها را
خاموش میکنند و گاز سیکلون ب مخلوط با هیدروسیانور بداخل اطاق
فرستاده میشود. پس از تهویه کردن گاز، زندانیان یهودی جوخه تخلیه،
اجساد را بیرون آورده و در کوره‌ها میسوزانند. تمام این مراحل اغلب بیش
از يك یا دو ساعت بیشتر طول نمیکشید.

کسانی که جدا شده‌اند بیرون درب ورودی کوره جسدسوزی ۲ ایستاده‌اند.
آنها شاید یکساعت دیگر بیشتر زنده نباشند. این زنان و کودکان قبل از
پایان روز بطور مکانیزه و از قبل طراحی خفه میشوند و به خاکستر تبدیل
خواهند شد. آنها از جایی که ایستاده‌اند از کنار يك باغ کوچک عبور
خواهند کرد و از چند پله پائین خواهند رفت و وارد يك اطاق رختکن
خواهند شد. پس از درآوردن لباسهای خود به اطاق گاز مجاور خواهند

۶۰۰ پسر

سالن لونتال که عضو جوخه تخلیه اجساد بود از حادثه‌ای که خود در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۴ در اردوگاه آوشویتس-بیرکنائو شاهد آن بوده تعریف میکند. متن مزبور در سال ۱۹۶۱، از زیر خاک در نزدیکی یکی از کوره‌های اردوگاه کشف شد.

«وسط روز روشن ۶۰۰ پسر یهودی در سنین بین ۱۲ تا ۱۸ ساله به اینجا آورده شدند. آنها لباسهای بلند و نازک زندان بر تن و کفشهای پاره یا دمپائی چوبی به پا داشتند. (...) وقتی محل رسیدند فرمانده



زنان و کودکانی که یک کیلومترییم پیاده بطرف کوره جسدسوزی شماره ۴ یا ۵ در آوشویتس را طی میکنند. در زمینه عکس واگنهای باری در کنار سکو دیده میشوند.

دستور داد که لباسهایشان را درآورند. پسرها متوجه دود شدند که از دودکش برمیخواست و بسرعت فهمیدند که آنها بسوی مرگ سوق داده میشوند. آنها مایوسانه در محوطه شروع به اینطرف و آنطرف دویدن کردند و موهای خود را میکندند و نمیدانستند چگونه خود را نجات دهند. خیلی‌ها گریه وحشتناکی سردادند، ناله‌های شکایت آمیز آنان از راه دور بگوش میرسید. (...)

پسرها که وحشت غریزی مرگ را احساس میکردند لباسهای خود را درآوردند، لخت و پابرهنه فشرده بهم کاملاً بی حرکت ایستاده بودند تا از کتک خوردن در امان باشند. یک پسر با شهادت جلو رفت و از فرمانده- که در کنار ما ایستاده بود- خواهش کرد که اجازه دهد او زنده بماند و قول داد که حاضر است سنگین ترین کارها را انجام دهد. چندین ضربه باتوم ضخیم چوبی بر سر او وارد شد.

تعداد زیادی از پسران بطرف افراد یهودی <جوخه تخلیه> دویدند، به گردن آنها آویزان شدند و التماس کردند که آنها را نجات دهند. بقیه برهنه بهرطرفی در آن محوطه باز میدویدند (تا خود را از مرگ نجات دهند). فرمانده، یک نگهبان اس.اس باتوم دار را برای کمک فراخواند.

صدای صاف این پسران جوان دقیقه به دقیقه اوج میگرفت تا سرانجام تبدیل به گریه‌ای تلخ شد. صدای ضجه هولناک آنها تا شعاع وسیعی شنیده میشد. ما از صدای گریه و ضجه آنان کاملاً خشک و بیحرکت ایستاده بودیم. مأمورین اس.اس با لبخندی رضایت آمیز بر لب بدون کوچکترین نشانه‌ای از همدردی چون فاتحین مغرور ایستاده بودند و آنها را با ضربه‌های شدید بطرف پناهگاه میراندند. (...)

هنوز چند تن از پسرها به اطراف میدویدند و سعی در نجات خود داشتند. مأمورین اس.اس بدنبال آنان میدویدند و وحشیانه آنها را میزدند تا بلاخره اوضاع را تحت کنترل خود درآورده و توانستند آنها را بداخل پناهگاه ببرند. خوشحالی آنها غیرقابل توصیف بود. آیا خودشان فرزندی نداشتند؟»

کار کردن در جهنم

افراد موسوم به جوخه تخلیه زندانیانی بودند که آلمانها آنها را مجبور میکردند که کریه‌ترین کارها را در اردوگاه انجام دهند. کسانی که جزء جوخه تخلیه بودند از سایر زندانیان و دنیای خارج شدیداً جدا نگهداشته میشدند چون اینان اسرار وحشتناکی با خود داشتند. «کار» آنها این بود که اطاقهای گاز را تخلیه کنند، طلای دندانها را درآورند، موها را قیچی کنند و سپس اجساد را در کوره‌ها یا گودالها بسوزانند. هرروز. عمر اعضای جوخه تخلیه اغلب کوتاه بود، و دائماً جای آنها با «مردهای متحرک» جدید عوض میشد. یکی از این افراد چنین توضیح میدهد: «طبیعتاً میتوانستم به زندگی خود خاتمه دهم یا کاری کنم که کشته شوم، ولی من میخواستم زنده بمانم تا انتقام بگیرم و در اینمورد شهادت بدهم. فکر نکنید که ما هیولا هستیم: ما دقیقاً مثل شما هستیم فقط بدبخت‌تر.» (...)

یکی از زنده‌ماندگان پریولی، نویسنده ایتالیایی بود. به گفته او «جهنمی‌ترین جنایت سوسیالیستهای ملی انتخاب و سازماندهی جوخه تخلیه بوده است. (...) چنین وضعیتی به مفهوم آن بود که تلاش میشد گناه کار بگردن سایرین- بعبارت دیگر خود قربانیان- انداخته شود بطوری که تسلاي خاطر آنها که در بیگناهی آنها بود از آنها باز ستانده شود.»

لوی میگوید که جوخه تخلیه فقط يك مفهوم داشت: «ما، سالارمندان، نابود کننده شما هستیم، ولی شما از ما بهتر نیستید. اگر مایل باشیم، که هستیم، میتوانیم نه تنها جسم شما را نابود کنیم بلکه روح شما را نیز مانند روح خودمان به نابودی بکشیم.» به اعتقاد لوی پذیرش نازیسم و چراغ راه قرار دادن آن به اضمحلال درونی ختم میشود.

بازکردن اطاق گاز. یکی از چند طرح داوید اوله ره، عضو جوخه تخلیه که از زنده‌ماندگان است. اوله ره این تصویر را یکسال پس از پایان جنگ ترسیم کرده است.

«و در تمام اوقات روز و شب و هر روز و هر شب
از دودکشها دود برمیخیزد، دود ناشی از ماده
سوختنی از تمام کشورهای اروپا.»

شارلوت دلبو





شورش در گتو

علیرغم شرایط غیرانسانی زندگی در گتوهای ورشو دست به شورش و مقاومت زده میشد. درعکس تعدادی از شورشیان انتقال داده میشوند. بقیه موفق بفرار میشوند. سیمکا روتم که از زنده ماندگان است تعریف میکند که فرار از گتو چگونه انجام میشد.

«سه روز اول درگیریها کنترل اوضاع در اختیار یهودیان بود.

آلمانیها با بیش از ده نفر زخمی بلافاصله بطرف خروجی گتو فرار کردند.

از آنموقع به بعد از بیرون بهر اقدامی مانند حمله با هواپیما و توپخانه دست زدند. ما در مقابل حمله هوائی و بخصوص تاکتیک آنها در آتش زدن گتو نمیتوانستیم مقاومت کنیم. گتو یکپارچه آتش شد و شعله‌ها زبانه

میکشیدند. (...) فکر نمیکنم زبان هیچ انسانی قادر باشد احساس وحشت ما را در گتو توصیف کند. در خیابانهای گتو، اگر میشد که آنها را در آن شرایط خیابان نامید، ما مجبور بودیم از روی اجساد که روی هم انباشته شده بودند عبور کنیم. ما دیگر جایی نداشتیم که برویم و علاوه بر آلمانیها میبایست با گرسنگی و تشنگی نیز مبارزه کنیم، ما با دنیای خارج هیچگونه ارتباطی نداشتیم، ما کاملاً در انزوا و جدا از دنیای اطراف بودیم ما در شرایطی بودیم که سرانجام ادامه مبارزه برایمان هیچ مفهومی نداشت. فکر کردیم که سعی کنیم از گتو خارج شویم و از میان بخش آریائی ورشو عبور کنیم. (...)

صبح هنگام ناگهان در روز روشن خود را در خیابان یافتیم. فکرش

را بکنید، اول ماه مه، ما در خیابان ایستاده بودیم، متحیر از حضور در میان مردم عادی، و ما که انکار از سیاره دیگری آمده بودیم. (...)
اطراف گتو همیشه لهستانیهای مشکوکی وجود داشتند که یهودیان را دستگیر میکردند. يك معجزه بود که ما از دست آنها خلاص شده بودیم. در بخش آریائی ورشو زندگی مسیر کاملاً طبیعی و عادی خود را طبق معمول همیشه طی میکرد. کافه تریاها طبق معمول کار میکردند، و رستورانها، اتوبوسها، ترامواها و سینماها مشغول کار بودند. گتو به مثابه جزیره‌ای در وسط زندگی عادی بود.»

مقاومت و نجات

یکی از روایت‌های قتل عام یهودیان آنستکه شش میلیون یهودی «مثل گوسفند به سلاخ خانه» رفتند بدون آنکه از خود مقاومتی نشان بدهند. واقعیت آنستکه هزاران نمونه از مقاومت، از شورش در گتو ورشو گرفته تا حمله پارتیزانهای یهودی به نیروهای آلمانی در اروپای غربی و شرقی، وجود دارد. در اردوگاههای تمرکز و مرگ زندانیان یهودی و غیر یهودی برای مقاومت سازماندهی میشدند. آلمانیها هر گونه تلاش برای مقاومت را با خشونت بدون حد و مرز در هم میشکستند.

فقط زندگی افراد جوانی که قصد مقاومت داشتند در خطر نبود بلکه زندگی والدین آنها، خواهر و برادر آنان و شاید صدها نفر دیگر بهخطر می افتاد. زندانیانی که با هم در یک گروه کار میکردند میدانستند که در صورت فرار برادران همبند خود را در معرض خطر قرار میدهند، حتی زندانیان اردوگاههای مرگ نیز با آنکه میدانستند که ممکن است هر لحظه کشته شوند، برای فرار تردید میکردند. میل به زندگی، یا حداقل مرگ با احترام در تصمیم بسیاری از افراد تأثیر میگذاشت.

سازمان نبرد یهودیان در گتو ورشو ژانویه ۱۹۴۳ مردم را به ایجاد شورش دعوت نمود:

«اگر مثل یک گوسفند که به سلاخ خانه برده میشود تسلیم و مایوس بسوی مرگ ره پیمائیم آزادی بدست نخواهد آمد. آزادی از راه خطیرتری بدست می آید: از راه نبرد! کسی که از خود دفاع کند امکان نجات برایش وجود دارد! کسی که از ابتدا از حق دفاع فردی خود چشم پوشد - از همان ابتدا بازنده است! مردم بیدار شوید و پی به اهمیت مبارزه ببرید! ما هم بایستی زندگی کنیم! ما هم حیات داریم! (... مردم بیدار شوید و برای زندگی خود مبارزه کنید!»

تخمین زده میشود که گروههای مقاومت در حدود ۱۰۰ گتو در اروپای شرقی وجود داشت. ولی عادی ترین شیوه مقاومت، تشکیل گروههای پارتیزانی در جنگلهای اروپای شرقی بود. بالغ بر ۲۰۰۰۰ یهودی که بخشی از آنها خانواده‌هایی که موفق شده بودند با هم فرار کنند، در این گروهها مبارزه میکردند. پارتیزانها در اروپای غربی در فرانسه و بلژیک فعالیت داشتند. بسیاری از گروههای پارتیزانی یهودیان را مخفی میکردند. تعداد کمی از کودکان یهودی موفق شدند خود را در صومعه‌ها یا نزد خانواده‌های مسیحی در لهستان، هلند و فرانسه مخفی کنند و اغلب آنها به آئین مسیحیت تربیت شدند. آلمانیها مجازاتهای سختی برای «جرم» مخفی کردن یهودیان اجرا میکردند ولی با اینهمه افرادی وجود داشتند که این خطر را میپذیرفتند.

یک شیوه دیگر مقاومت سعی در خروج مخفیانه یهودیان از مناطق تحت کنترل نازیها بود. این امر آسان نبود چون چندین کشور برای مدت زیادی مرزهای خود را بسته بودند و اغلب یهودیانی که بطور مثال موفق میشدند خود را به سوئیس برسانند دستگیر شده و باز پس فرستاده میشدند. برخی از یهودیان موفق شدند پس از طی مسیرهای طولانی خود را به فلسطین برسانند، عده‌ای دیگر به نقاط دوری مانند شانگهای رفتند. این شهر در دوران جنگ توسط ژاپن، متحد آلمان اداره میشد ولی ژاپن با ایدئولوژی یهودی ستیز نازیها موافق نبود.

«هر چیزی میتواند مقاومت محسوب شود، چون همه چیز ممنوع بود. هر گونه فعالیت که نشان میداد زندانی هنوز خصوصیات فردی سابق خود و هموعان خود را داراست، مقاومت محسوب میشد.»

آندریا دووتو، روانپزشک ایتالیایی



«سپس به زبان روسی گفت: رفقا، این زیباترین روز زندگی من است چون با چشم خود میبینم که گروه بزرگی از مردم گتو را ترک کرده اند! ... من بشما هیچ قولی نمیدهم. ممکن است در تلاش برای زنده ماندن کشته شویم ولی بایستی در نجات جان تعداد هرچه بیشتری حداکثر تلاش خود را بکنیم. شیوه عملکرد ما چنین خواهد بود. ما افراد را تفکیک نمیکنیم، سالحوردگان، کودکان و زنان را نابود نمیکنیم. زندگی دشوار است، ما دائماً در خطر بسر میبریم، ولی اگر نابود شویم، اگر کشته شویم مثل یک انسان خواهیم مرد.»

موشه بایراش، عضو اردوگاه خانوادگی بیلسکی

پارتیزانها در جنگل

تحت حمایت پارتیزانها زنده مانده بودند. این گروه چون بر این اعتقاد بودند که نجات یهودیان بهتر از کشتن آلمانیهاست، از جنگ جان سالم بدربردند.

در جنگلهای مناطق تحت اشغال آلمانیها در لهستان شرقی و غرب شوروی چندین اردوی خانوادگی مشابه وجود داشت. در متن سمت راست موشه بایراش سخنان بیلسکی را در زمانی که او را در جنگ ملاقات کرده بودند نقل قول میکند.

تویوا بیلسکی، یهودی لهستانی تصمیم گرفت در آغاز اشغال توسط آلمانیها مخفی شود. او گروهی هم‌رزم را در جنگلهای روسیه سفید غربی گردآوری کرد.

بیلسکی تصمیم گرفت که این گروه نه تنها از خود دفاع کند بلکه فعالانه به جستجوی سایر یهودیانی که به کمک نیاز دارند بپردازد و آنها را در گروهی که بعدها پارتیزانهای بیلسکی نام گرفت متشکل کند. در عملیات آزادسازی در سال ۱۹۴۴ بالغ بر ۱۲۰۰ مرد، زن و کودک

شورش در گتو ورشو

Sog nit kejn mol Hirsch Glik

Sog nit kejn-mol, as du gejsst dem lez-tu Weg, chotsch Him-len
blaj-e - ne far-schtel-en-bloj-e Teg. Ku-nen
wet noch un-ser oiss-ge benk-te Scho, ss'wet a
Rojk-ton un-ser Trot mir se-nen do!

هرگز نگو که پایان کار نزدیک است

هر چند که ابرهای چون سرب سنگین آسمان آبی را پوشانده باشند
اگر لحظه‌ای که ما رویای آنرا داریم فرارسد
تنین گامهای ما خواهد گفت: ما اینجائیم!

هیرش گلیک (۱۹۲۰-۱۹۴۳) به پارتیزانهای گتو ویلنیوس در سال ۱۹۴۳ پیوست. او با الهام از شورش گتو ورشو ترانه فوق را سرود که به سرود پارتیزانهای یهودی معروف شد.

پس از اخراج ۲۵۰۰۰۰ یهودی از ورشو به تربلینکا اعضای باقیماندهٔ نهضت مقاومت یهودیان پی بردند که هیچ چاره‌ای جز مقاومت مسلحانه ندارند. افراد نظامی آلمانی در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۳ وارد گتو شدند تا باقیمانده ساکنین را نیز اخراج کنند. آنها با حمله مستقیم روبرو شدند و بروی آنها آتش گشوده شد و اولین تلفات را متحمل شدند. با آنکه آلمانیها موفق شدند ۶۰۰۰ یهودی را برای اخراج جمع کنند ولی شوکه شده و عقب نشینی کردند. گتو چندین ماه بحال خود گذاشته شد. در این مدت نهضت مقاومت موفق شد به صدها اسلحه کمری، چند تفنگ و مسلسل دست پیدا کند. علاوه بر این آنها نارنجک دستی و بمبهای خانه‌ساز نیز در اختیار داشتند. ۸۰۰ نفر زن و مرد آماده نبرد غیرقابل اجتناب شدند، و پناهگاهها و مخفیگاهها را آماده کردند. شورش در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ با ورود آلمانیها به گتو آغاز شد.

با آنکه آلمانیها با پشتیبایی تانکهای خود وارد گتو شدند ولی مقاومت وقتی شدید شد که آنها تاکتیک خود را تغییر داده و متصل به توپخانه و حتی حمله هوایی شدند. مرده‌خای آیلویچ، یکی از رهبران شورش در ششمین روز شورش چنین مینویسد: «یک چیز واضح است. اتفاقی که افتاد از حد تصور ما خارج بود. آلمانیها دو مرتبه از گتو فرار کرده‌اند. (...) تلفات ما جزئی است.»

آلمانیها خانه‌ها را یکی پس از دیگری به آتش کشیدند، و کسانی را که خود را مخفی کرده بودند بیرون آورده و بضرر گلوله از پای درآوردند. درگیریها در گتو سه هفته طول کشید. یکی از مردان نهضت مقاومت که زنده مانده بود نوشت: «ما متقابلاً جنگیدیم، اینکار مرگ را برایمان آسانتر کرد و تحمل سرنوشت ساده‌تر شد.»

«دقیقاً ساعت چهار بعد از ظهر به گروهها پیام داده میشود که برای دریافت اسلحه راهی گاراژ شوند. روداک اهل پلوك مسئول تقسیم سلاح است. همه کسانی که برای دریافت اسلحه می آیند بایستی يك کلمه رمز «مرگ!» را ادا کنند و بدنبال آن سریع پاسخ میشوند: «زندگی!» «مرگ-زندگی»، «مرگ-زندگی»... این کلمات با سرعت و با حرارت تکرار میشوند و دستها برای گرفتن تفنگ، اسلحهها و نارنجکها دراز میشوند. همزمان سرکردگان قاتلین اس.اس در اردوگاه مورد حمله قرار میگیرند. فرمانده زلومیر با تبر به دو نگهبان اس.اس حمله میکند و خود را بما میرساند. او فرماندهی را برعهده میگیرد. در کنار گاراژ يك زرهپوش آلمانیها ایستاده است. روداک از قبل ترتیبی داده که موتور این زرهپوش روشن نشود. او موقع تیراندازی به آلمانیها، پشت این زره پوش پناه میگیرد. گلوله‌های او کورت میدلار و چندین تن از سگهای نگهبان هیتلر را از پای درمی آورد. بین رفقا اسلحه توزیع میشود. ما دویست نفر مسلح داریم. دیگران با تبر، بیل و کلنگ به آلمانیها حمله ور میشوند. (...). قسمت اعظم افراد ما از پای درمی آیند ولی از آلمانیها نیز کشته میشوند. تعداد اندکی از ما زنده میماند.»

استانیسلاو کاون، از شرکت کنندگان در شورش اردوگاه مرگ تربلینکا که جان سالم بدر برد.

شورش در اردوگاه مرگ

شورشهای اردوگاههای مرگ از تمام تلاشهای مقاومت که طی دوران قتل عام یهودیان انجام شد شجاعانهتر بود و سرنوشت نامعلومی داشت. زندانیان یهودی میدانستند که آلمانیها آنها را زنده نخواهند گذاشت. هرآن امکان داشت کشته شوند. هر فرار موفق عملیات شکار همه جانبه‌ای را بدنبال داشت. با اینهمه سه شورش انجام شد. در ماه اوت ۱۹۴۳ در تربلینکا، اکتبر همانسال در سوبیبور و اکتبر ۱۹۴۴ در آوشویتس-تربلینکا.

در تربلینکا شورش بعد از ظهر روز دوم ماه اوت آغاز شد. چند نفر از زندانیها اسلحه بدست آوردند و چند نفر هم با تبر، بیل و دست خالی به نگهبانان حمله ور شدند. چند ساختمان اردوگاه به آتش کشیده شد. در هرج و مرجی که بوجود آمد بسیاری از ۷۰۰ زندانی موفق به فرار شدند. اکثر آنها بزودی دستگیر و کشته شدند، کمتر از ۱۰۰ نفر از این شورش و جنگ جان سالم بدر بردند. اطاقهای گاز تا دو هفته پس از شورش مشغول کار بودند.

شورش سوبیبور در نوع خود سازمان یافته‌ترین شورش بود. طی این شورش تعداد زیادی از مأمورین اس.اس و همدستان اوکرائینی آنها کشته شدند. از ۵۵۰ زندانی اردوگاه در روز شورش، ۳۲۰ نفر موفق به فرار شدند. بزودی ۱۷۰ نفر آنها دستگیر شده و با گلوله از پای درآمدند و فقط ۴۸ نفر تا پایان جنگ زنده ماندند. این اردوگاه پس از شورش منحل شد.

پائیز ۱۹۴۴ کشتار دستجمعی در بیرکنائو فروکش کرد. افراد زنده مانده از جوخه تخلیه میدانستند که روزهای آخر خود را میگذرانند. روز ۷ اکتبر کوره آدمسوزی ۴ با مواد منفجره که مخفیانه بداخل اردوگاه آورده شده بود تخریب گردید طبق اطلاع، کسی از این شورش جان سالم بدر نبرد. بلافاصله پس از این شورش هیملر، فرمانده اس.اس، تصمیم گرفت که کوره ها را اوراق کرده و نابود کنند.

مقاومت غیر نظامی آلمانیها

اگر چه آلمان نازی يك دولت تك حزبی بود ولی شهروندان عادی آلمانی میتوانستند مقاومت کنند. برای اینکار چندین امکان وجود داشت. همگان حق انتخاب داشتند و میتوانستند از جنایات رژیم حمایت نکنند ولی تعداد اندکی قدم پیش گذاشتند. مقاومت انفعالی علیه رژیم مشمول مجازات نبود فقط مقاومت فعالانه خطر فوری دربرداشت. گشتاپو در تعقیب افرادی نبود که مقاومت انفعالی علیه رژیم انجام میدادند، بلکه متکی بر «اطلاعاتی» بود که شهروندان عادی آلمانی راجع به همسایگان و همکاران خود در اختیار آن میگذاشتند تا بتوان آنها را دستگیر نمود.

اینکه مردم آلمان تا چه حد از کشتار یهودیان با اطلاع بودند هنوز هم سؤال جنجال برانگیزی است، ولی شکی نیست که آنها از وجود چنین امری اطلاع داشته و اخبار آن بین مردم عادی پخش شده بود. با اینهمه تعداد اندکی نسبت به این موضوع اعتراض کردند. شاهدان یهوه گروهی بود که علیه رژیم اعتراض کرده و متحمل تلفات شدیدی شد، اینان از ادای سوگند وفاداری نسبت به هیتلر و آلمان نازی خودداری کردند. مقاومت این گروه جالب توجه است چون فقط کافی بود که برگه‌ای را امضاء کنند و از مجازات معاف شوند. ولی بندرت کسی اینکار را کرد. در آلمان ۲۰۰۰۰ هوادار این گروه بودند که هزاران نفر آنان به اردوگاههای متمرکز فرستاده شدند. تخمین زده میشود که ۲۵ درصد آنان کشته شدند.

مخالفت جوانان با رژیم و الزام آنان به شرکت در سازمان جوانان هیتلر در میان گروههایی مثل «دزدان دریائی ادلوایز» و «سوئینگ کیدز» (که از طریق رقصهای طاقت فرسای خود با موزیک جاز آمریکائی انتقاد خود را ابراز میکردند) وجود داشت. علیرغم آنکه بین سازمان جوانان هیتلر و اعضای «دزدان دریائی» درگیریهای تمام عیاری رُخ میداد ولی نازیها در ابتدا مطمئن نبودند که چگونه میبایستی با این گروهها برخورد کنند. پائیز ۱۹۴۴ نازیها به این گروهها و بخصوص رهبران آنها ضرباتی وارد کردند و چندین نفر



نهضت مقاومت جوانان موسوم به دزدان دریائی ادلوایز علیه سازمان جوانان هیتلر مبارزه میکردند. نوامبر ۱۹۴۴ چندین نفر از آنان در کلن بدار آویخته شدند.

یکی از سرودهای مبارزاتی آنان چنین است:

«از فشار هیتلر جان به لب شده‌ایم
او دستبند به دستهایمان زده

ولی بزودی زمان آزادی فرا خواهد رسید
و ما دستبندها را پاره خواهیم کرد
(...)»

سازمان جوانان هیتلر را نابود خواهیم کرد
به پیش، ادلوایز - هرگز دست کسی بما نمیرسد!»

آنها را بدار آویختند.

بین ماه ژوئن ۱۹۴۲ و فوریه ۱۹۴۳ گروهی بنام جنبش رُز سفید در مونیخ وجود داشت.

این گروه کوچکی بود که توسط خواهر و برادری بنام سوفی و هانس شول و کورت هوبر، که استاد آنها در دانشگاه بود، تشکیل شده بود. آنها اعلامیه‌هایی پخش میکردند که در آن مردم را تشویق به محکوم کردن نازیها و اعتراض علیه کشتار یهودیان مینمودند. فعالیت آنها توسط گشتاپو افشاء گردید و اعضای رُز سفید اعدام

شدند. الکساندر شمورل یکی از اعضای این گروه در آخرین نامه خود چنین نوشت: «ما در کنار هانس علیه رژیم آلمان مبارزه کردیم، افشاء شده و به مرگ محکوم شدیم.»

اعتراض روسن استراوس

یکی از جالب توجه ترین اعتراضات علیه رژیم نازی در ماه مارس ۱۹۴۳ بصورتی کاملاً علنی در خیابانهای برلین انجام شد. رژیم در اخراج مردان یهودی که با زنان غیریهودی ازدواج کرده بودند دچار تردید شد چون از بروز اعتراضات نگران بود. ولی حضور یهودیان در برلین عامل شدید نگرانی وزیر اطلاعات جوزف گوبلز بود که دستور اخراج باقیمانده یهودیان برلین را صادر کرد. مشخص شد که نگرانیهای نازیها بی اساس نبوده چون هزاران زنان در مقابل ساختمانی که شوهرانشان در آن زندانی بودند دست به اعتراض زدند. شارلوت اسرائیل یکی از تظاهرکنندگان بود که شوهرش دستگیر شده بود. او اتفاقات را چنین تعریف میکند: «زنان رو به نگهبانان فریاد میزدند و آنان را قاتل مینامیدند.» «و نه تنها یکبار بلکه بارها و بارها تا دیگر توان و قدرتی برایمان باقی نماند.» این اعتراضات نتیجه داد و اغلب زنان شوهران خود را بازپس گرفتند. در پایان جنگ، ۹۸ درصد یهودیان زنده مانده در آلمان را مردانی تشکیل میدادند که با زنان غیریهودی ازدواج کرده بودند.

دو کودک یهودی آلمانی پس از ورود به انگلستان در سال ۱۹۳۸. چون اخذ اجازه ورود به سایر کشورها برای تمام خانواده دشوار بود از اینرو بسیاری از والدین این تصمیم دشوار را گرفتند که کودکان خود را به تنهایی نزد خویشاوندان بفرستند. پس از شب کریستال مقررات شدید علیه پناهندگان یهودی به سایر کشورها آسانتر شد و بخصوص برای کودکان استثناء وجود داشت. اینگونه خانواده ها پس از جنگ بندرت بهم پیوستند.



سوئد مقاومت میکند

اگرچه نازیها قصد داشتند «تک تک یهودیانی را که دستشان به آنها برسد» بکشند، با اینهمه در عمل محدودیتهایی برای اینکار وجود داشت. یکی از این محدودیتهای از طریق تابعیت یهودیان در کشورهایی بود که آلمان نیازمند روابط خوبی با آنان بود. این امر شامل کشورهای بی طرف مانند سوئد و کشورهای متحد با آلمان میشد.

پس از اجرای «راه حل قطعی مسئله یهود» در نروژ در سال ۱۹۴۲ دیپلماتهای سوئد پی بردند که تابعیت سوئدی میتواند یهودیها را در امان قرار دهد. در عمل این تابعیت حفاظتی به یهودیان غیرسوئدی داده میشد. دیپلماتها متوجه شدند که اگر یهودیان از اخراج نجات یابند شناس زنده ماندنشان بسیار زیاد خواهد بود.

دیپلماتهای سوئدی شرکت در مذاکرات همه روزه خود را با مقامات آلمانی در نروژ، دانمارک، مجارستان، آلمان و فرانسه آغاز کردند. سوئد صریحاً به آلمانیها اعلام نمود که منافع سیاسی سوئد در رفاه برخی یهودیان است و این باعث شد که آلمانیها نتوانند با یهودیان آنطور که میخواهند رفتار کنند. سوئد دست به «مقاومت اداری» زد و ثابت نمود که حتی کارمندان اداری نیز میتوانند در مقابل نازیها مقاومت کنند.

سوئدیها در بوداپست موفق شدند با داشتن ایوان دانیلسون، پرانگر، لارش بری، و طبیعتاً رائول والنبری از موقعیت خود بعنوان دیپلماتهای غیرمتعهد وارد عمل شده و بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ یهودی را محافظت و کمک کنند. دیپلماتهای کشورهای سوئیس، دولت واتیکان، اسپانیا و سایر کشورها در بوداپست نیز از همین تاکتیک استفاده کردند.



تحت هرشرایطی تأثیر خود را خواهد داشت: یعنی کاهش نگرانی و حمایت روحی برای والدین من. برای انسانهایی در وضعیت آنها احساس حمایت از سوی يك دولت اروپائی قاعداً بایستی ارزشی معادل ارزش حیات دربر داشته باشد...»

والنبری در ژانویه ۱۹۴۵ توسط ارتش سرخ شوروی دستگیر شد و هرگز به سوئد باز نگشت. از سرنوشت دقیق او اطلاعی در دست نیست.

رائول والنبری دیپلمات سوئدی پشت میز کار خود در بوداپست. با ورود او در ماه جولای ۱۹۴۴ سفارت سوئد توان تازه‌ای در مبارزه برای یاری به یهودیان در بوداپست گرفت. دکترال. پورسولت پس از آنکه سفارت سوئد به والدینش کمک کرده بود در ۲۵ ماه مه ۱۹۴۴ به وزارت خارجه چنین نوشت: «

... اجازه میخواهم از وزارت خارجه پادشاهی و اقدام فوری و از صمیم قلب سفارت سوئد در بوداپست تشکر نمایم. نامه حفاظت کننده شما

نظاره گر

امروزه مورخین دست‌اندرکاران قتل عام یهودیان را به سه دسته اصلی تقسیم میکنند - اجرا کننده، قربانی و نظاره گر. گروه آخر از نقطه نظر اخلاقی پیچیده‌ترین گروه است. مشکل بتوان کسی را بخاطر کاری که انجام نداده و یا بخاطر آگاهی که منکر آن میشود، مقصر دانست. منتقدین اقدام یا عدم اقدام گروه نظاره گر را نوعی شرکت در جریان تلقی میکنند. ولی اگر قرار باشد چنین قضاوتی بکنیم بایستی جانب احتیاط را کاملاً رعایت کنیم.

ما میدانیم از آنها که نظاره‌گر نامیده میشوند، در درجه اول دموکراسیهای غربی، بارها برای یهودیان تقاضای کمک شد. آیا آن کشورهایی که نظاره‌گر نامیده میشوند مسئولیتی در قبال نجات میلیونها یهودی از ملیتهای مختلف نداشتند؟ در دهه ۱۹۴۰ برای این سؤال پاسخ مشخصی وجود نداشت و آراء مختلفی در اینمورد بگوش میرسید.

اتحاد شوروی برای موجودیت خود مبارزه میکرد، و با آنکه این کشور کمک فوق العاده اندکی به یهودیان نمود ولی طی جنگ یهودیان را مورد تبعیض قرار نداد.

خط مشی دولت واتیکان در مقابل آلمان نازی متغیر بود. بسیاری از کشیشها طی جنگ کودکان یهودی را مخفی نمودند و عده‌ای نیز به نازیها کمک کردند که بعد از جنگ به آمریکای جنوبی بگریزند. آنجلوروتا، فرستاده پاپ در بوداپست به هزاران یهودی کمک نمود در حالیکه کشیش جوزف تیسو در اسلوواکی دهها هزار نفر یهودی اسلوواکی را به اطاقهای گاز فرستاد. اینگونه پدیده‌های متناقض قضاوت کلی را دشوار میکند. قضاوت در مورد نظاره‌گران بصورت مسئله‌ای حساس باقی میماند.

«گناه به گردن نازیهاست ... ولی اگر بتوانیم کاری برای نجات قربانیان انجام دهیم اما نکنیم و سریعاً اقدامی انجام ندهیم آیا بیگناه خواهیم بود؟ و سریعاً اقدامی نکنیم آیا ما بیگناه خواهیم بود؟ اگر دولتهای انگلستان و آمریکا میخواستند میتوانند یک طرح نجات به اجرا درآورند که جوابگوی آن نیاز گسترده میبود.»

جورج بل، اسقف چیچستر (انگلستان)، ۱۸ ماه مه ۱۹۴۳



«بنظر میرسد مردم رایش سوم به میل خود اطلاعات زیادی (مثلاً در مورد کشته شدن شهروندان آلمانی) و یا اطلاعات خیلی کمی (مثلاً در مورد کشته شدن شهروندان یهودی کشور) داشته‌اند. آنچه که از آن آگاهی نداشتند بنا بر دلایل واضح تمایلی هم به دانستن آن نداشته‌اند. ولی وقتی انسان تمایلی به دانستن ندارد همیشه بمفهوم آنستکه به اندازه کافی میدانند که تمایلی به دانستن ندارد.»

جی. پ. استرن، مورخ انگلیسی و شاهد عینی

وقتی نیروهای متفقین در پایان جنگ اردوگاههای تمرکز- و کار را آزاد کردند از صحنه‌ای که با آن روبرو شدند آنقدر منقلب شدند که بارها به اهالی محلی دستور دادند که هزاران مرده و اجساد لاغر و نحیف را بخاک بسپارند. درعکس غیرنظامیان نورنبرگ دیده میشوند که مجبور میشوند اجساد باقیمانده از زندانیان اردوگاه تمرکز را از میان شهر برای خاک سپاری حمل کنند.

«من این تجربه را از والدینم دارم (که از حزب ملی مردم حمایت میکردند) که آدم میتواند عقاید ضدیهودی داشته باشد بی آنکه این امر روی روابط شخص با افراد یهودی تأثیری بگذارد. ممکن است فکر کنید در این موضع گیری دریائی از اعتدال وجود دارد. اما اینکه من بعدها با تمام وجود از يك نظام سیاسی غیر انسانی حمایت کردم بدون آنکه به درستی خودم شك کنم ناشی از همین اختلاط فکری بود. وقتی برای ما موعظه میشد که تمام بدبختیهای کشورها بخاطر یهودیان است، یا اینکه یهودیان شورشی هستند و خون یهودی اخلاقاً فاسد است، مرا مجبور نمیکردند که بشما یا آقای لوی یا روسل کوهن فکر کنم: من فقط به روح خیالی <یهود> فکر میکردم. و وقتی من شنیدم که یهودیان مجبور به ترك کار و کاشانه خود شده و در گتوها زندانی شده‌اند، افکار در مغزم بطور اتوماتیک تغییر جهت دادند بطوریکه به این فکر نکردم که شما یا لوی ساخوردده نیز به همین سر نوشت ممکن است دچار شوید. این فقط یهود بود که مورد تعقیب و آزار بود و <خطرش خنثی میشد.>»

ملیتا ماشمن، سردبیر بوند دوچر مدل، قسمت مربوط به دختران (۱۸-۱۴ ساله) در سازمان جوانان هیتلر

يك جوان یهودی در وین مورد تحقیر قرار می‌گیرد. او را مجبور میکنند که يك ساختمان یهودی را تحت نظارت فعالین حزب نازی کثیف کند.



شاهدین قتل عام انسانها

از اولین روز اشغال لهستان توسط آلمان خشونت، بیرحمی و شقاوت جزئی از زندگی روزمره شد. صدمه‌ای که نازیها به مردم لهستان - اعم از یهودی یا غیریهودی - وارد آوردند، عظیم بود و حتی امروز نیز این ملت اثرات آنرا احساس میکنند. لهستانیها مجبور شدند که شاهد قتل عام یهودیان باشند و حتی انجام آنرا در سرزمین خود لمس کنند. تعداد اندکی لهستانی با نازیها همکاری نمودند. ضمن آنکه لهستانیها یهودیان در حال فرار را به مقامات تحویل میدادند یا از خانواده‌ها پول میگرفتند تا آنها را پنهان کنند که بتوانند بعداً به آنها خیانت کنند. از سوی دیگر هزاران لهستانی با کمک کردن به همسایگان یهودی خود، جان خود و خانواده‌شان را در خطرهای بسیار جدی قرار میدادند. فقط لهستانیها بودند که یک نهضت مقاومت با هدف اصلی نجات یهودیان برپا کردند.

رابطه بین لهستانیها و یهودیان قبل از جنگ با مشکلاتی توأم بود که وجه مشخصه آن عدم اعتماد و دشمنی دوجانبه بود. علیرغم این موضوع، اتفاق می افتاد که یهودستیزان، به یهودیان کمک میکردند. شاید اینکار را از روی عقاید مذهبی یا بواسطه همسایگی انجام میدادند. بغیر از یهودیان و کولپها هیچ گروهی به اندازه لهستانیها به اندازه لهستانیها زجر نکشیدند، و دشمن مشترک یعنی نازیسم باعث شد که اینان دارای علائق مشترکی شوند.

برخورد خصمانه و سرد با یهودیانی که زنده مانده (۳۰۰۰۰۰ نفر از ۳ میلیون یهودی لهستانی) و بازگشته بودند کافی نبود. یهودیان مورد اذیت و آزار بیرحمانه و ضرب و جرح قرار گرفتند. بسیاری از یهودیان مجدداً گریختند. امروزه لهستانیهای جوان به تاریخ یهودیان کشور خود، به نمازخانه های خالی و گورستانهای متروک، دوباره علاقمند شده‌اند. ولی یهودیان حضور ندارند.

کمپو دو فیوری در خاطرم زنده شد
یک بعد از ظهر فشنگ بهاری
با نوای زنده موسیقی
در ورشو کنار چرخ و فلک.

صدای موسیقی و آواز بلند بود
گوله‌های پشت دیوار گتو
و زوهای رقصنده بلند میشدند
خیلی بلند بسوی آسمان شفاف

گاهی از خانه‌های در حال سوختن
باد می آورد اژدهای دود گرفته‌ای
و مردم روی چرخ و فلک
از هوا تکه‌های خاکستر میگرفتند.
باد از سوی خانه‌های در حال سوختن
دامن دختران را بالا میزد؛
شادی و شمع انبوه جمعیت
در یکشنبه پر تلهو و روشو.

شاید کسی از اخلاقیات بگوید
که در رم و ورشو مردمان
خرید میکنند، خوش میگذرانند، عشق میورزند
فارغ از آتش شهید سوز.
یکی دیگر شاید از اخلاقیات بگوید،
که هر چیز انسانی از بین میرود،
که فراموشی متولد میشود و رشد میکند
ولی شعله‌ها هنوز خاموش نشده‌اند.

ولی من در آن لحظه فکر میکردم
به تنهایی انسانهای در حال مرگ.

نقل از کمپو دو فیوری، ژسلاو میلوش
(برداشت: نیلس آکه نیلسون)



يك كلاس درس لهستانی

سیسیلیا پریلوکای لهستانی که خود دانش آموز کلاس بوده در مورد همکلاسیهای یهودی خود و سرنوشت آنان چنین تعریف میکند:

«با ذره‌بین به کودکانی که در تصویر وجود دارند، نگاه کنید. اینها بچه‌های کلاس ۵ الف در شهر کوزوو در پودولین هستند، و خوشحالند که بزودی تعطیلات مدرسه شروع میشود.

وقتی من مدرسه را شروع کردم پدرم خواست که من میان کودکان یهودی بنشینم. او معمولاً میگفت: <یهودیان آدمهای عاقلی هستند - به حرف آنها بایستی گوش کرد.> شاید بهمین خاطر بود که من با آنها خیلی دوست بودم و از همه بیشتر با رزا و کلارا، که وسط کلاس جای داشتند. رزا جدی بود. او معمولاً موهای گیس بافته خود را بالای سرش جمع

میکرد و نزدیک گوشش گل روبان به آنها میزد. حساب او خیلی خوب بود و معمولاً در ریاضی به سایرین کمک میکرد. وقتی به گردش دستجمعی میرفتیم او برای همه نان های کوچک فرانسوی ترد با خود می آورد. پدر و مادرش يك نانوائی داشتند. کلارا کنار او مینشست، و آنها دوستان جدانشدنی بودند. موهای کلارا مجعد با گیس بافهای کوتاه بود. او دوست داشت که دیگران به حرفهای او بخندند. در کلاس يك کلارای دیگر هم وجود داشت، بی‌نهایت خجالتی، خیلی پُرکار و مهربان. در عکس او در کنار دیوار ایستاده. در کنار او موسیو با یقهٔ دوپل تا زده ایستاده. او همیشه پیراهن شیبه به این برتن داشت. او معمولاً می‌نشست به آرنج خود تکیه میکرد و فکر میکرد. آنوقت معلم میگفت: <موسیو، مطمئنم که تو جواب را میدانی.> و در واقع هم او میدانست. سونیا، نفر آخر سمت چپ، یکی یکدانه بود، خیلی مرتب و قشنگ. او در راه کلاس درس میرقصید و

آواز میخواند. بعد سارا بود (در سمت راست) با موهای سرخ چون مس. او خجالتی بود و زبان لهستانی برایش مشکل بود.

يك دختر و پسر دیگر هم بودند که من نام آنها را بخاطر ندارم. (...) وقتی آلمانیها آمدند بچه‌های یهودی در این عکس و در همهٔ مدرسه کشته شدند- پدر و مادر، خواهر و برادر و فامیل آنها هم همینطور. آلمانیها آنها را به تپهٔ سنگی بردند و با گلوله کشتند. به این ترتیب يك سوم اهالی شهر ما کشته شدند. چهارنفر زنده ماندند. يك پدر و پسر که خود را در مردابهای خیلی دور از شهر مخفی کرده بودند و مادرم به ژموک و نامزدش پناه داد. مادرم آنها را در زیرزمین خانهٔ ما یکسال و نیم مخفی کرد و به آنها غذا داد. او اینرا حتی برای پدرمان هم تعریف نکرد. و آنها در زیرزمین از فاجعه در امان ماندند. آنها بچه دار شدند ولی بچه مرده دنیا آمد. آنها مجبور شدند بچه را در کنار خود خاک کنند. این مطلب را وقتی آزاد شده بودند برای ما تعریف کردند.»



در جستجوی پناهگاه

یکماه بعد آنها مجبور شدند به آنتورپ در بلژیک برگردند و ۱۷ ماه ژوئن وارد آنجا شدند. با آنکه تعدادی از آنان در انگلستان پناه گرفتند ولی اکثر این افراد بتدریج بدست آلمانها افتاده و راهی اردوگاههای مرگ شدند.

پناهندگان یهودی درحال پیاده شدن از کشتی سنت لوئیس پس از آنکه مجبور به بازگشت به اروپا شده‌اند. روز ۱۳ ماه مه ۱۹۳۹ حدود ۱۰۰۰ نفر پناهنده یهودی هامبورگ را با کشتی سنت لوئیس ترک کرده از نازیها گریختند. مقصد آنها کوبا بود ولی به آنجا راه داده نشدند. تلاش برای یافتن مکانی برای پناهندگی در آمریکا نیز با شکست مواجه شد. حدود

دموکراسیها درها را میبندند

دموکراسیهای غربی از تعقیب و آزار بیرحمانه یهودیان توسط آلمان نازی متحیر بودند. سنت بشردوستی در بسیاری از کشورها با بروز آشکار یهودستیزی منافات داشت. خیلی‌ها دوست داشتند به انسانهای بلازده کمک کنند ولی درعین حال درها را از ترس ورود هزاران یهودی میبستند. سیاستمداران اندکی جرئت میکردند پیشنهادیهای ریشه دار را زیر سؤال ببرند. صداهای بسیاری برای کمک به یهودیان آلمان بلند شد ولی تعداد کمی حاضر به عمل کردن به حرفهایشان بودند. دولت سوئد هم بهمین شیوه عمل کرد. زیگفرید هانسون، مدیرکل شورای عالی بهداری در فوریه ۱۹۳۹ اقرار کرد که: «نمیتوانیم مغرورانه به سینه خود بکوبیم و بگوئیم که پناهندگان را با آغوش باز حمایت کردیم. ما سخاوت زیادی نسبت به صدور اجازه اقامت برای کسانی که از تعقیب و ترور به اینجا پناه آورده بودند، نشان ندادیم.»

پائیز ۱۹۴۲ اطلاعات بیشتری در مورد قتل عام بدست آمد و فشار برمتفقین برای انجام اقدامات بیشتر شد ولی تقریباً عملاً کاری صورت نگرفت.

وقتی که سرانجام آمریکائیکها سازمان نجات یهودیان بنام سازمان پناهندگان جنگی را تشکیل دادند، دولت انگلستان اعتراض نمود و این ابتکار عمل را حقه تبلیغاتی نامید.

علیرغم موفقیتهای عملی این سازمان برخی مورخین سیاست آمریکا را «بزرگترین شکست پرزیدنت روزولت» میدانند. مدافعین روزولت اظهار میکنند که بهترین راه کمک به یهودیان خاتمه دادن هر چه سریعتر جنگ بود. این نظر تا حدی صحیح است، ولی بسیاری از صاحبنظران به آنچه که اغلب «شکست دموکراسیها» نامیده میشود، انتقاد دارند.

مباران آوشویتس

انتقالهای دستجمعی از مجارستان از طریق اسلوواکی به آوشویتس از ماه مه تا جولای ۱۹۴۴ در مقابل چشمان جهانیان انجام شد. بسیاری از سازمانها و افراد مختلف از آمریکا و انگلستان درخواست کردند که برای متوقف کردن اخراجها اقدامی بکنند. بخصوص تقاضا میشد که اردوگاه مرگ بیرکناو که در آن زمان آوازه نامیمون آن پخش شده بود، بمباران شود یا خطوط راه آهن منهدم شوند.

جنگ وارد سال آخر خود شده بود و کنترل مرزهای هوایی اروپا در دست نیروهای هوایی متفقین بود. بمب افکنهای آمریکائی تقریباً هر روز از ایتالیا به پرواز در می آمدند و برفراز منطقه پرواز میکردند و از بالای اردوگاه عبور میکردند. ولی متفقین بنا به يك سری دلایل از بمباران اردوگاه خودداری میکردند. برخی از توجیهاتی که از سوی محافل رسمی در دوران جنگ ابراز میشد بنظر مسخره می آمد. ریچارد لاو، وزیر کشور بریتانیا به رهبر یهودیان خائیم وایزمن، برای اولین بار در سپتامبر ۱۹۴۴ چنین پاسخ میدهد: «ستاد نیروی هوایی مسئله را با دقت و توجه فراوان مورد بررسی قرار داده ولی من متأسفانه بایستی اطلاع دهم که باتوجه به مشکلات فنی بزرگی که در این مسئله وجود دارد چاره ای نداریم جز اینکه در شرایط فعلی از عمل کردن به پیشنهاد شما خودداری کنیم.» برخی از مورخین معتقدند که افکار یهودستیزی در این قضیه نقش داشته است. این مسئله جنجال برانگیز تا امروز نیز ادامه دارد. ولی حقیقت بقوت خود باقیست: فرصت برای نجات یهودیانی که راهی اطاقهای گاز بودند وجود داشت ولی از آن استفاده نشد.

«ما دست از کار کشیدیم و سربازان آلمانی و غیرنظامیان بطرف پناهگاهها دویدند. اکثر ما اینکار را نکردیم. احتمالاً با اینکار میخواستیم احساس برتری خود را نشان دهیم یا به نوعی انتقام بگیریم. ما چیزی نداشتیم که از دست بدهیم، خوشحال میشدیم ببینیم آن کارخانه بزرگ که ما آنرا برای شرکت صنایع ای. گ. فاربن میساختیم، نابود شود. این احساس خوشحالی وقتی که آمریکائیها واقعاً شروع به بمباران کردند و ما هم متحمل تلفات - کشته و زخمی - شدیم نیز از بین نرفت. چه زیبا بود دیدن یگانهای هوایی یکی پس از دیگری در آسمان ظاهر شوند، بمبهای خود را بریزند، ساختمانها را ویران کنند، و حتی افراد متعلق به این سرزمین سالارمند را نیز بکشند.

بمبارانها روحیه ما را تقویت کرد و عجیب اینکه امید زنده ماندن و فرار از آن جهنم را در ما بیدار کرد. در اعماق رؤیاهای خود نیز يك نوع ارتباط میان متفقین و نهضت کوچک زیرزمینی در اردوگاه، که من با آن در تماس بودم، میدیدیم. ما در فکر يك عملیات هماهنگ تخریبی و فرار بودیم؛ انهدام از آسمان توسط بمب افکنها، و کشتن توسط ما که در حال فرار بودیم، حتی اگر مجبور میشدیم از جسم خود بعنوان بمب استفاده کنیم. متأسفانه هرگز اینطور نشد.»

شالوم لیندنباوم، از زنده ماندگان آوشویتس - مونیوتس

شارلوت دلبو نویسندهٔ فرانسوی که خود در اردوگاه آوشویتس - بیرکنائو زندانی سیاسی بوده در مورد قهقرای بی پایانی که اردوگاههای نازیستی بوجود آوردند شرح داده است. او از ما میخواهد که سعی کنیم این صحنه‌ها را بی آنکه نگاه خود را از آن برگردانیم، ببینیم، و سعی کنیم «بفهمیم». او در عین حال احساس میکرد آگاهی وی که از راه تجربهٔ شخصی بدست آمده، «غیر قابل استفاده» بود.

شومی قتل عام یهودیان ما را وادار به گرفتن درس عبرت میکند. ابعاد تخریب جنگ جهانی دوم هنوز از قدرت تصور ما خارج است. جنگ دارای دو جنبه بود. این جنگ از یکسو يك جنگ سیاسی «سنتی» بود. دهها میلیون انسان جان خود را در این جنگ از دست دادند. جنبهٔ دیگر آن متفاوت و جدید بود. این جنگ يك جنگ ایدئولوژیک عمدتاً علیه یهودیان بود که هدف آن نابودی موجودیت بیولوژیکی آنان از صحنهٔ اروپا بود. مسئلهٔ آیندهٔ یهودیان در اروپا هنوز روشن نیست ولی بایستی یقین داشته باشیم که تاریخ اروپا و تکامل آن برای همیشه بصورتی منفی تحت تأثیر قرار گرفته است.

ما در مورد قتل عام یهودیان مطالب زیادی میدانیم. «چگونه» مدتها یکی از مهمترین سئوالات محققین بوده است. اما این سؤال که «چرا» - چرا میلیاست ۹۰ درصد کودکان یهودی زیر ۱۵ سال در اروپا در سال ۱۹۳۹ کشته شوند - هنوز هم بهمان میزان که برای قربانیان غیرقابل توجیه بود، غیرقابل توجیه باقی مانده است. متفکرینی وجود دارند که معتقدند ما هرگز نخواهیم فهمید «چرا»، یعنی درك کامل قتل عام یهودیان همواره در ماورای قدرت درك بشریت باقی خواهد ماند.

ولی انکار این واقعه یا اهمیت ندادن به بازماندگان واقعه قتل عام یهودیان خطرات عظیمی را برای آیندهٔ مشترك ما دربر خواهد

داشت. نویسنده‌ای بنام پریمولوی چنین میگوید: «کنکاش در این قهقرای پلیدی نه آسان است و نه خوشایند (...). آدم دلش میخواهد چهره درهم کشد و روی برگرداند و از دیدن و شنیدن آن خودداری کند: بایستی در مقابل این وسوسه مقاومت کرد.» آدم میتواند آرزو کند که ای کاش این قضیه هرگز وجود نداشت. ولی از وقتی که قتل عام یهودیان رُخ داد، بعنوان بخشی از میراث اروپا درآمده و باقی خواهد ماند.

برای تاریخدانان، اومر بارتوف، وحشناکترین مسئله «عدم امکان درس عبرت گرفتن از واقعه قتل عام یهودیان است». «نهایت بی‌معنایی و پوچی تمام و کمال» این واقعه باعث میشود هر مسئله‌ای در رابطه با درس عبرت از آن بیمورد جلوه کند.

این برهان محکمی است. واقعه قتل عام یهودیان چاه تاریکی در تاریخ نوین جهان و تاریخ اروپاست. علت وقوع این رویداد آنستکه افرادی مثل من و شما قتل عام را طراحی کردند و آنرا طی چند سال به اجرا درآوردند. آنها حق انتخاب داشتند. بایستی انتخاب دیگری میکردند.

بهمین دلیل همواره در مسئولیت والدین، آموزگاران، سیاستمداران و کلیه افراد بزرگسال است که به کودکان بیاموزند، و آنها نیز به نوبه خود به کودکان خویش بیاموزند که همیشه انتخاب دیگری نیز وجود دارد - ولی فقط اگر آدمی بداند و واقف باشد که يك انتخاب بد چه عواقبی خواهد داشت.

«این جنایتها باتوجه به تعداد وحشتناك قربانیان آن بی سابقه است. رقم عظیم افرادی که در ارتکاب این جنایتها شرکت کردند وحشتناکتر است. (...). اینان در بیرحمی و جنایت با هم رقابت داشتند.»

روبرت اچ. جکسون، قاضی دادگاههای نورنبرگ

آی کسانی که میدانید
میدانستید که گرسنگی در چشم برق میزند
تشنگی چشمان را به تاریکی می کشاند
آی کسانی که میدانید
می دانستید که می توان مادر خود را بیجان دید
بی آنکه اشکی بریزد
آی کسانی که میدانید
میدانستید که با فرارسیدن صبح آدم آرزوی مرگ میکند
و شب هنگام از مرگ میترسد
آی کسانی که میدانید
میدانستید که يك روز طولانی تر از يكسال بنظر میرسد
که يك دقیقه طولانی تر از يك عمر
آی کسانی که میدانید
میدانستید که استخوان از چشم آسیب پذیرتر است
که عصب از استخوان قوی تر است
که قلب از آهن سخت تر است
(...)
میدانستید که پایانی بر زجر نیست
که وحشت را مرزی نیست
میدانستید اینرا
ای شما که میدانید

شارلوت دلبو
(برداشت: اوا اکبری)



عکسها و تصاویر

22, 25, 26, 29, 31, 41, 42, 55, 58, 59, 60, 62, 64, 71 Yad Vashem, Jerusalem
 3:1 och 2, 7, 30 Serge Klarsfeld صفحات از کتاب French Children of the Holocaust
 5 Oded Zan/Elias Sourasky Central Library, Tel Aviv University
 6, 43 Pressens Bild
 8, 20 Wiener Library, London
 10, 74 And I Still See Their Faces The Shalom Foundation Collection of Golda Tencer-Szurmiej
 11 Anne Frank House, Amsterdam
 12 Friederich Seidenstücker/ Bildarchiv Preussischer Kulturbesitz
 13 Hans Firzlauff/Satire-Verlag, Hannover
 15 Robert A Schumuhl/USHMM Photo Archives, Wash. D.C
 16, 69 FLT PICA
 18, 35, 36, 39, 72, 78 IMS/AKG
 21, 75 SVT Historiska Bildarkivet.
 24, 32, 44, 53, 57, 65 Jakob Wegelius
 28, 40 Ella Liebermann-Shiber, Arcive Ghetto Fighters' House, Israel
 37 Instytut Pamieci Narodowej, Warszawa
 46, 47 Hessisches Hauptstaatsarchiv, Wiesbaden
 48 Nazi Conspiracy and Aggression, جلد 8
 50:1 och 2 USHMM Photo Archives, Wash. D. C
 54 Samuel Willenberg
 61 David Olère
 67 George Schod/ IMS
 68 IMS
 79 IMS/AKG

فهرست نقل قولها

Chamberlain, H. S., ص 269
 4
 Pehr Emanuel Lithander, نقل شده در Stare, J., ص 41-42
 5
 Adolf Hitler, نقل شده در der Grün, M., 108-109
 6
 von det Grün, نقل شده در, حقوقدانان M., ص 96
 7
 von der قانون سازمان جوانان هیتلری Grün, M., ص 106
 8
 Burleigh, M. & قانون بایرن Wippermann, W., ص 114-115
 13
 Stümke, H-G., مرد آلمانی همجنسگرا ص 115-116
 14
 Graml, نقل شده در, Hertha Nathorff, H., ص 210
 17
 Graml, نقل شده در, Hertha Nathorff, H., ص 207-208
 18
 Segerstedt, T., ص 48-49
 19
 Hilma Geffen-Ludomer/ Lore Gang-Salheimer/Martha Appel, نقل شده در Friedländer, S., ص 38
 20
 Burleigh, نشریه رسمی کتابداران M. & Wippermann, W., ص 83
 21
 Reinhard Heydrich, Noakes, J. & Pridham, G., جلد 3, ص 1053
 22
 Rudashevski, Y., ص 31
 23
 Ringelblum, E., ص 73
 24
 Chaim Kaplan, نقل شده در, Kaplan, C. & Katsh, A., ص 175
 26
 Ringelblum, E., ص 167
 27
 Jacob Gens, نقل شده در, Arad, Y., و سایرین ص 453-454
 28
 Liebermann-Shiber, E., ص 30
 28
 Blady Szwajger, A., ص 33-34
 29
 Odette Daltroff-Baticie, نقل شده در, Zuccotti, S., ص 115
 30
 Ley, R., ص 231
 33
 Noakes, J. & دستورالعملهای اخراج از کشور Pridham, G., جلد 3, ص 1078-1079
 34
 Noakes, J. & گزارش پلیس Pridham, G., جلد 3, ص 1080
 34
 Birenbaum H., نقل شده در, ص 34-36
 37
 Friedländer S., ص 205
 38

Josef Reinhardt, نقل شده در, Krausnick, M., ص 97
 39
 Perechodnick, C., ص 46
 40
 Hermann Friedrich Gräbe, نقل شده در Rittner, C. & Meyers, S., ص 43
 41
 Hertha Josias, نقل شده در, Lomfors, I., ص 81
 41
 Müller, T., ص 68-69
 41
 Pagis, D., Schiff, H., ص 180
 41
 Delbo, C., ص 11
 42
 Sachnovitz, H., ص 13-14
 43
 Ivan Danielsson, نقل شده در, Levine, P. A., ص 275
 45
 Albert Widmann, نقل شده در, Burleigh, M., ص 119
 46
 Hienrich Himmler, نقل شده در Der Prozess gegen die Hauptkriegs verbrecher..., جلد 29, ص 145-146
 46
 «eutanasia» نام رسمی مرکز Bernburg, نقل شده در, Noakes, J. & Pridham, G., جلد 3, ص 1028
 46
 Noakes, J., اسقف کاتولیک در لیمبرگ & Pridham, G., جلد 3, ص 1039-1040
 47
 Tory, A., ص 49
 48
 Jägerrapporten från Einsatzgruppe A, و سایرین Klee, E., نقل شده در, A, ص 57
 49
 Löjnant Walther, نقل شده در, Schoenberner, G., ص 86
 49
 Alfred Metzner, نقل شده در, Schoenberner, G., ص 84
 49
 Hermann Friederich Gräbe, نقل شده در, Schoenberner, G., ص 83
 50
 August Becker, نقل شده در, Arad, Y., و سایرین ص 419-420
 51
 Yankel Wiernik, نقل شده در, Glass., J., ص 123
 52
 Franz Suchomel, نقل شده در, Lanzmann, C., ص 85-86, 139
 52
 Noakes, نقل شده در متن تابلوهای ترلینکا J. & Pridham G., جلد 3, ص 1154
 53
 Browning, C., ص xvii
 54
 Teresa Stangl, نقل شده در, Sereny G., ص 136
 54
 Joseph Schupack, نقل شده در, Goldhagen, D., ص 294
 55

Johann P. Kremer Bezwinska, J. Czech, D., ص 153-154
 56
 Delbo, C., ص 16-17
 59
 Salmen Lewental, نقل شده در Swiebocka, T., و سایرین ص 250-251
 60
 Delbo C., ص 18
 61
 Levi, P., The Drowned and the Saved, ص 36-37
 61
 Simcha Rotem, نقل شده در Lanzmann, C., ص 250-253
 62
 و سایرین Arad, Y., فراهخوان به مقاومت ص 303
 63
 Andrea Devoto, نقل شده در Piper, F., Swiebocka, T., ص 199
 63
 Moshe Bairach, نقل شده در Tec, N. ص 3-4
 64
 Mordechai Anielewicz, نقل شده در Yahil, L., ص 482
 65
 Stanislaw Kon, نقل شده در Yahil, L. ص 484
 66
 Peukert, نقل شده در دزدان دریایی ادلوایز D.J.K., ص 158
 67
 Charlotte Israel, نقل شده در Stolzhus, N., ص 243
 68
 L. Porzolt, نقل شده در Levine, P. A., ص 269
 69
 George Bell, نقل شده در Gilbert, M., Auschwitz & The Allies, ص 137
 70
 Stern, J. P., ص 193-194
 71
 Melita Mashmann, Noakes J., & Pridham, G., ص 2, جلد 544-545
 72
 Milosz, C., ترجمه سوئدی Nils Åke Nilsson. Möte. Brombergs Bokförlag, Uppsala 1980, ص 30-32
 73
 Cecylia Przylucka, نقل شده در Tencer G., ص 138
 74
 Sigfrid Hansson, نقل شده در Lindberg, H., ص 208
 75
 Shalom Lindenbaum, نقل شده در Gilbert, M., Auschwitz & The Allies, ص 315
 76
 Richard Law, نقل شده در Rubenstein, R., ص 27
 77

Levi, P, The Drowned and the Saved, ص 36-37
 77
 Bartov, O., ص 89
 77
 Robert H. Jackson, نقل شده در Yahil, L., ص 654
 78
 Delbo, C., ص 21

فهرست اسامی

- Arad, Y. (مؤلف) , و سایرین , Documents on the Holocaust, Yad Vashem, 1981.
- Bartov, O., Murder in Our Midst: The Holocaust, Industrial Killing and Representation, New York, 1996.
- Berenbaum, M. (مؤلف) , A Mosaic of Victims. Non-Jews Persecuted and Murdered by the Nazis, London, 1990.
- Beszwinska, J., Czech, D. (مؤلف) , Auschwitz in den Augen der SS, Warszawa, 1992, The State Museum Auschwitz-Birkenau Publications
- Birenbaum, H., Hope is the Last to Die, The State Museum Auschwitz - Birkenau Publications, Oswiecim, 1994.
- Blady Szwajger, A., © 1988, 1990, I Remember Nothing More: The Warsaw Children's Hospital and the Jewish Resistance, London, 1990.
- Browning, C., Ordinary Men, Reserve Police Battalion 101 and the Final Solution in Poland, New York, 1993.
- Bruchfeld, S., Förnekandet av Förintelsen. Nynazistisk historieförfalskning efter Auschwitz, Stockholm, 1996.
- Burleigh, M., Death and Deliverance, «Euthanasia» in Germany 1900-1945, Cambridge University Press, Cambridge, 1994.
- Burleigh, M., Wippermann, W., The Racial State, Germany 1933-1945, Cambridge University Press, Cambridge, 1991.
- Chamberlain, H. S., The Foundations of the Nineteenth Century, Wash. D.C., 1911.
- Czech, D., Kalendarium der Ereignisse im Konzentrationslager Auschwitz-Birkenau 1939-1945, Reinbek bei Hamburg, 1989.
- Delbo, C., Auschwitz et après. Aucun de nous ne reviendra, © 1970 by les Éditions de Minuit, Paris.
- Der Prozess gegen die Hauptkriegsverbrecher vor dem Internationalen Militärgerichtshof, جلد XXIX, München, 1989.
- Dobroszycki, L., (مؤلف) , The Chronicle of the Lodz Ghetto, 1941-1944, New York, 1984.
- Dwork, Debórah, Children With A Star. Jewish Youth in Nazi Europe, New Haven, 1991.
- Dödsapparaten, ترجمه G. Sandin, Amsterdam, 1993.
- Frankl, H. och T., Jiddische Lieder, Wiesbaden, 1981.
- Friedländer, S., Nazi Germany and The Jews: The Years of Persecution 1933-1939, London, 1997.
- Gilbert, M., Auschwitz & The Allies: The Politics of Rescue, Feltham, Middlesex, 1983.
- The Holocaust, The Jewish Tragedy, London, 1986.
- Glass, J., «Life Unworthy of Life», Racial Phobia and Mass Murder in Hitler's Germany, New York 1997.
- Goldhagen, D. J., Hitlers Willing Executioners. Ordinary Germans and the Holocaust, London, 1996.
- Graml, H., Antisemitism in the Third Reich, Cambridge, MA, 1992.
- von der Grün, M., Hur var det egentligen? Att växa upp i Tredje Riket, Stockholm, 1981.
- Halevy, Y., (مؤلف) , Historical Atlas of the Holocaust, Wash. D.C., 1996.
- Hilberg, R., The Destruction of the European Jews, New York, 1961.
- Sonderzüge nach Auschwitz, Mainz, 1981.
- Housden, M., Resistance and Conformity in the Third Reich, New York 1997.
- Jansen, H., و سایرین , Antisemitism: En historisk skildring i ord och bild, Stockholm, 1991.
- Kaplan, C., Katsch, A., Dödens dokument: Dagbok från Warszawa, Stockholm, 1967.
- Klarsfeld, S., The Auschwitz Album, New York, 1980.
- French Children of the Holocaust. A Memorial, New York, 1996.
- Klee, E., Dokumente zur «Euthanasie», Frankfurt am Main, 1985.
- Klee, E., و سایرین «Schöne Zeiten». Judenmord aus der Sicht der Täter und Gaffer, Frankfurt am Main, 1988.
- Krausnick, M., Wo sind sie hingekommen? Der unterschlagene Völkermord an den Sinti und Roma, Gerlingen, 1995.
- Lanzmann, C., Shoha, Stockholm 1988.
- Levi, P., The Drowned and the Saved, London, 1989.
- Levine, P. A., From Indifference to Activism: Swedish Diplomacy and the Holocaust, 1938-1944, Uppsala, 1996.
- Ley, R., Schmiede des Schwertes, München, 1942.
- Liebermann-Shiber, E., On the Edge of the Abyss, New York, 1994.
- Lindberg, H., Svensk flyktingpolitik under internationellt tryck, 1936-1941, Stockholm, 1973.
- Lomfors, I., Brevn från Hertha, Göteborg, 1987.
- Michalka, W. (مؤلف) , Deutsche Geschichte 1933-1945, Dokumente zur Innen- und Aussenpolitik, Frankfurt am Main, 1993.
- Milosz, C., Möte, اشعار، ترجمه به سوندی Nils Åke Nilsson, © 1980 Brombergs förlag, Uppsala.
- Müller, T., Från Auschwitz till Günskirchen, Kristianstad, 1993.
- Nazi Conspiracy and Aggression, جلد 8, (International Military Tribunal, Nürnberg), Washington D.C., 1946.
- Noakes, J., Pridham, G., Nazism 1919-1945, State, Economy and Society, جلد 2, Exeter, 1984.
- Nazism 1919-1945, Foreign Policy, War and Racial Extermination, جلد 3, Exeter, 1988.
- Olère, D., A Painter in the Sonderkommando at Auschwitz, New York, 1989.
- Perechodnik, C., (مؤلف، ترجمه F. Fox), Am I a Murderer? Testament of a Jewish Ghetto Policeman. Colorado, 1996. © Westview Press. چاپ با اجازه Westview Press.
- Peukert, D. J. K., Inside Nazi Germany, Conformity, Opposition and Racism in Everyday Life, London, 1989.
- Piper, F. & Swiebocka, T., (مؤلف) Auschwitz. Nazi Death Camp. Oswiecim, 1996.
- Ringelblum, E., Notes from the Warsaw Ghetto, The Journal of Emmanuel Ringelblum, (مؤلف، ترجمه J. Sloan), New York, 1974.
- Rittner, C., Meyers, S., The Courage to Care, New York, 1986.
- Rittner, C., Roth, J. (مؤلف) , Different Voices: Woman and the Holocaust, New York, 1993.
- Rubenstein, R., Förintelsens lag, Stockholm, 1980.
- Rudashewski, Y., The Diary of the Vilna Ghetto, Ghetto Fighter's House, Israel, 1973.
- Sachnovitz, H., Det angår också dig, روایتی برای Arnold Jacoby, Stockholm, 1977.
- Schiff, H., Holocaust Poetry, London, 1995.
- Schoenberger, G., Davidsstjärnan, Malmö, 1979.
- Schultheis, H., Wahler, I. E., Bilder und Akten der Gestapo Würzburg über die Judendeportationen 1941-1943, Bad Neustadt, 1988.
- Schwarberg, G., Der SS-Artz und die Kinder vom Bullenhuser Damm, Göttingen, 1994.
- Segerstedt, T., I Dag, Stockholm, 1945.
- Sereny G., Into that Darkness: From Mercy Killing to Mass Murder, Chatham, Kent, 1995.
- Sierakowiak, D., The Diary of Dawid Sierakowiak, Warszawa, 1960.
- Stare, J., Judiska gårdfarihandlare i Sverige, Stockholm, 1996.
- Stern, J. P., Hitler, the Führer and the People, London, 1990.
- Stoltzfus, N., Resistance of the Heart: Inter-marriage and the Rosenstrasse Protest in Nazi Germany, New York, 1996.
- Stümke, H-G., Homosexuelle in Deutschland. Eine Politische Geschichte, München, 1989.
- Swiebocka, T., (مؤلف) , و سایرین , Inmitten des Grauensollen Verbrechen, Kraków, 1996. The State Museum Auschwitz-Birkenau Publications.
- Tec, N., Defiance: The Bielski Partisans, Oxford, 1993.
- Tencer, G. (مؤلف) , And I Still See Their Faces. The Shalom Foundation Collection of Golda Tencer-Szurmiej. Warszawa, 1996.
- Tory, A., Surviving the Holocaust: The Kovno Ghetto Diary, (مؤلف M. Gilbert, ترجمه D. Porat), Cambridge, MA, 1990.
- Willenberg, S., Revolt in Treblinka, Warszawa, 1992.
- Yahil, L., The Holocaust: The Fate of European Jewry, Oxford, 1987.
- Zuccoti, S., The Holocaust, The French and the Jews, New York, 1993.

تاریخ زنده

يك اقدام اطلاعاتی در مورد واقعه قتل عام یهودیان

نخست وزیر، یوران پرشون، طی جلسات بحث میان رهبران احزاب در ماه ژوئن ۱۹۹۷ ابتکار عمل در زمینه اشاعه اطلاعات گسترده‌ای بنام تاریخ زنده در مورد قتل عام یهودیان را بدست گرفت. هدف از این اقدام اینست که با حرکت از قتل عام یهودیان طی جنگ دوم جهانی مسائل مربوط به انسانیت، دموکراسی و یکسان بودن ارزش کلیه انسانها مطرح گردد. از طریق دانش و بحث میتوان از وقوع اتفاقی مشابه این واقعه جلوگیری نمود. واقعه قتل عام یهودیان بایستی به مثابه زنگ خطری دائمی باشد که نشان دهد که اگر ما بحث در مورد دموکراسی و ارزش انسانها را همواره ادامه ندهیم چه اتفاقی خواهد افتاد.

اقدامات در حول محور تاریخ زنده از سه بخش تشکیل شده است:

– فعالیتهایی که نشانگر توافق سیاسی حول فاصله گرفتن از نیروهائی که واقعه قتل عام یهودیان را انکار میکنند و از يك ایدئولوژی که عامل قتل عام قومی بوده دفاع میکنند.

– ارائه اطلاعات برای والدین و عامه مردم. در این زمینه از جمله يك صفحه در شبکه اینترنت ایجاد میگردد که حاوی مجموعه اطلاعات مربوط به واقعه قتل عام یهودیان خواهد بود. آدرس این صفحه www.levandehistoria.org است.

– اقدامات اطلاعاتی برای مدارس و تقویت امور تحقیقاتی در این زمینه. مواد آموزشی از جمله فیلم در اختیار مدارس قرار داده خواهد شد. سمینارهایی برای آموزگاران تشکیل خواهد شد و يك مرکز ملی اطلاعات جهت تحقیق و آموزش در مورد واقعه نابودی یهودیان و قتل عام قومی در دانشگاه اوپسالا تشکیل خواهد شد.

احزاب سراسری کشور با یکدیگر توافق دارند

قتل عام یهودیان یکی از فجیع ترین جرمهایی است که علیه بشریت صورت گرفته است. ملیونها انسان توسط نازیها به قتل رسیدند. این جرم امروزه بنظر باورنکردنی می آید. با وجود اینکه فقط ۵۰ سال از وقوع آن میگذرد. همه ما که خواستار جامعه‌ای مبتنی بر ارزش انسانی، دموکراسی و حقوق مساوی برای همگان هستیم. بایستی مقابل ایدئولوژی خشونت بایستیم. ما نمیتوانیم آرام و خاموش

شاهد شیوع مجدد افکار نازیستی و انکار جنایات آنها باشیم. فراموش کردن تاریخ این خطر را دربر دارد که تاریخ تکرار شود.

هنوز کسانی زنده اند که خود میتوانند در مورد جنایات نازیها شهادت بدهند. اطلاعات مربوط به وقایعی که ۵۰ سال پیش رخ داده نبایستی با این افراد از دنیا برود. زجری که آنها متحمل شده‌اند نبایستی فراموش شود. ما وظیفه داریم از وقوع مجدد آنچه که قبلاً رخ داده جلوگیری کنیم.

با توجه به مطالب یاد شده دولت ابتکار عمل برای «تاریخ زنده» را بدست گرفت که دربرگیرنده اقدامات گسترده‌ای برای افزایش آگاهی در مورد واقعه قتل عام یهودیان است. مشارکت وسیعی در این پروژه وجود داشته است. مهمترین همه آنکه کلیه احزاب پارلمان در اتحاد با یکدیگر از پروژه «تاریخ زنده» حمایت کرده‌اند.

من بعنوان نخست وزیر سوئد افتخار میکنم که ما در مبارزه علیه نازیسم و دفاع از ارزش انسانی با یکدیگر متحدیم.

یوران پرشون، سوسیال دموکراتها



من در سکوت در کنار کوره‌های آلموسوی اردوگاههای مرگ نازیها و در کنار گورهای باز دستجمعی حاصل کشتارهای ظالمانه جنگ بوسنی ایستاده‌ام. من توصیف‌های جانگاز زنده ماندگان قتل‌عامهای دوران استالین را هم شنیده‌ام.

این وقایع ممکن است دوباره رخ دهند. شاید دقیقاً يك هیتلر یا استالین جدید ظاهر نشود. ولی ممکن است ترس از ناشناخته‌ها به بی‌تحملی منجر شود. ممکن است تنفر گسترش پیدا کند یا دامن زده شود و قدرت بار دیگر در خدمت کشتار درآید. کشتار آنانکه ظاهرشان متفاوت است. آنانکه دگراندیشند. کشتار کسانی که دارای اعتقاداتی متفاوت هستند. یهودیها، سفیدپوستها، یا گندم گونها و سایرین. کشتار مردمی که بجز ظاهر متفاوتشان نسبت به قاتلین خود، مرتکب گناه دیگری نشده‌اند. بهمین دلیل درس گرفتن از تاریخ برای ما اهمیت دارد. تاریخ نباید هرگز فراموش شود. ما بایستی بتوانیم از تاریخ نتیجه‌گیری کنیم. یعنی آنچه که باعث تفاوتهای میان آحاد مردم و فرهنگها میشود در بسیاری موارد باعث گسترش و جهش در توسعه و تکامل ما میگردد. یعنی همکاری هر چه نزدیکتر میان افراد، ملیتها و دولتهاست که سد محکمی در مقابل امکان کشتارهای جدید توسط بربریت بنا کند.

کارل بیلدت، مودراتها

هر انسانی منحصر بفرد است و بایستی به متمایز بودن وی احترام گذارده شود. گشاده رویی در برابر دیگران و تحمل سایرین بدون در نظر گرفتن نژاد، مذهب، فرهنگ و هویت جنسی آنان اساس يك جامعه دموکراتیک است. اما اعتقاد به اینگونه ارزشها همیشه مسلم نیست. هر نسل جدید بایستی خود برای کسب اینگونه ارزشهای انسانی و دموکراتیک مبارزه کند.



بهمین دلیل مسائل مربوط به احترام و بردباری بین انسانها فقط با قانونگذاری یا اقدامات اداری حل نمیشود. ارزشهایی که ما میخواهیم جامعه خود را برپایه آنها بنا کنیم بایستی دقیقاً از بطن احترام فردی به همه انسانها رشد کند. توهین به يك فرد توهین به اصل يك جامعه انسانی و دموکراتیک است. در دوران هیتلر و واقعه نابودی یهودیان ارزشهای انسانی و ارزش انسان زیر پا گذارده شد. این واقعه نبایستی دوباره تکرار شود. ما در قبال آنان که دچار این فاجعه شدند مدیون هستیم. انسان بایستی انسان باقی بماند. این وظیفه‌ای است که در قبال خود برعهده داریم.

اولوف یوهانسون، حزب سنتر

ما در مقابل نابکاریهای نازیها میگوئیم، «برای همیشه بس است». با این وجود بارها و بارها این اتفاق تکرار میشود. پاکسازی قومی، اردوگاههای تمرکز، قتل عام نژادی، همین اواخر در بوسنی و رواندا، سالها پس از سقوط نازیسم روشهای بربریت در رفتار با افراد متفاوت و دگراندیش در سایر دیکتاتوریهها بروز کرده است.



ولی ما بایستی کماکان بگوئیم، «برای همیشه بس است» و در درجه اول بایستی اقدامات خود را حول این محور متمرکز کنیم. اگر بپذیریم که بربریت غیرقابل اجتناب است، در مبارزه برای بشردوستی و ارزشهای انسانی تسلیم شده‌ایم.

دانش مبناست. بخشی از این دانش ضروری در مورد یهودستیزی، تاریخچه، ماهیت و دنیای تصورات بیمارگونه آن است. در ژانویه ۱۹۹۸ یک وکیل سوئدی اظهار میکند که او نمیتواند درک کند چرا ادای احترام هیتلری میتواند ناخوشایند باشد. بخش عمده موسیقی به اصطلاح قدرت نژاد سفید که در بازار جهانی بفروش میرسد در سوئد تهیه میشود. برای من همین دو مثال کافی است که اظهار کنم پروژه «تاریخ زنده» وظیفه مهمی برعهده دارد.

لارش لیونبوری، حزب لیبرال مردم

یادآوری واقعه نابودی یهودیان اکنون از هر زمان دیگری ضروری‌تر است. نه فقط به این دلیل که عده‌ای وقوع آنرا انکار میکنند بلکه به این علت که امروزه روند توسعه جوامع اروپائی نقاط مشترکی با شرایطی را دارد که طی آن نازیسم در آلمان قدرت را بدست گرفت. بشریت طی جنگ دوم جهانی برای دانستن و یقین حاصل کردن از اینکه بحران اقتصادی،



بیکاری فزاینده و ناامنی اجتماعی چه عواقبی دارد، بهای سنگینی پرداخت نمود. در آن دوران، مشابه امروز، نیروهای سیاه و ضد دموکراتیک در پی تفاوت‌های فرهنگی و قومی بودند. آنها با ایدئولوژی نژادپرستی سعی در مقصر جلوه دادن یک عده و انداختن گناه نابسامانی اجتماعی

ناشی از عدم برابری و رشد غیرعادلانه برگردن آنان داشته‌اند. واضح است که آموزش علیه نازیسم و نژادپرستی ضرورت دارد. ولی این امر بایستی با اقدام علیه بیکاری، جدائی مناطق مسکونی و سایر نابسامانیهای اجتماعی تلفیق گردد.

گودرون شیمن، حزب چپ

تاریخ خود ما و اینکه چگونه واقعه هولناک قتل عام یهودیان که ۵۰ سال پیش در اروپا رخ داد امکان پذیر شد، برایمان قابل درک نیست. ولی علت این واقعه آن بود که آدمهائی نظیر من و تو از حق سایر انسانها برای متفاوت بودن دفاع نکردیم، از حق داشتن افکار متفاوت و اندیشه‌های دگرگونه دفاع نکردیم، علیه نژادپرستی و بیگانه ستیزی واکنش نشان ندادیم.



این واقعه نبایستی دوباره تکرار شود. بهمین دلیل درک این مطلب که انسانها دارای ارزش یکسان و نیازهای اساسی مشابه هستند، و اینکه وحدت با یکدیگر و با نسلهای آینده شرط اصلی یک جامعه دموکراتیک است، ضرورت دارد. همه ما بایستی برای ساختن جامعه‌ای که در آن برای همه جایی وجود داشته باشد، مسئولیت احساس کنیم. جامعه‌ای که مردم در آن مشارکت داشته باشند و احساس کنند که میتوانند روی مسائل تأثیر بگذارند، جامعه‌ای که در آن به دموکراسی و امنیت اهمیت داده شود. ماریان ساموئلسون، حزب محیط زیست، سبزها

آنکه حقایق تاریخی را انکار کند وجود خود را انکار میکند. هرگز نخواهیم توانست از شر بزرگترین دیوانگی بشریت و توهینی که نازیسم دربر داشت، خلاص شویم. ولی این مسئولیت الزامی هر نسل، و مهمترین و بدیهی‌ترین وظیفه هر خانواده و هر فرد است که حقیقت را ببیند و از آن حمایت کند و آنرا به آیندگان منتقل نماید



و هرگز اجازه ندهد که به حقیقت خدشه وارد شود یا قلب گردد. فقدان پیشینه تاریخی و بیتفاوتی نابود کننده است. ما بسادگی تصور میکنیم که نسل ما، زمان ما میتواند بر پلیدی و دیوانگی غلبه کند و ما که اکنون زنده‌ایم میتوانیم بگذاریم عقل و منطق حاکم و پیروز شود. این خطرناک است و تصویری است باطل. آگاهی اخلاقی لازمه هر جامعه است. همه ما بایستی در خانه سر میز غذا، در محافل انجمنها، در اطاقهای نهارخوری، در کوچه و خیابان نشان دهیم که هر فرد صرفنظر از نژاد، مذهب، سن و سال، جنسیت، نکاوت و غیره دارای ارزش است که نمیتوان نادیده گرفت. تأمین آینده فقط وقتی میسر است که ما مشترکاً علیه جریانهای که دروغ نیروی محرکه آنهاست، به مبارزه برخیزیم. آلف سونسون، دموکرات مسیحیها

عنوان کتاب از سوره یوئیل باب اول آیه ۲ و ۳ انجیل اقتباس شده است.

ای سالخوردگان اینرا بشنوید، و گوش فرا دهید، شما ای سازندگان زمین.
آیا مشابه این واقعه قبلاً در دوران شما یا پدران شما رخ داده است؟

نه، بر شماست که این واقعه را برای فرزندان خود تعریف کنید و فرزندان شما
برای فرزندان خود و فرزندان آنها برای نسلهای آینده.

استفان بروشفلد دانشجوی دوره دکترا در تاریخ عقاید است و با مرکز
تحقیقات مهاجرت وابسته به دانشگاه استکهلم همکاری دارد. از جمله آثار وی
نوشتاری تحت عنوان «انکار نابودی یهودیان. جعل تاریخ توسط نئونازیستها
پس از آوشویتس» میباشد.

پل آ. لوین دارای دکترا است و با مرکز تحقیقات چند قومیتی وابسته به
دانشگاه اوپسالا همکاری دارد. او کارشناس کمیسیون دولت در مورد
دائیههای یهودیان است. او تز دکترای خود را تحت عنوان «از بیتفاوتی تا
مبارزه فعال: دیپلماسی سوئد و واقعه قتل عام یهودیان، ۱۹۴۴-۱۹۳۸»
منتشر کرده است.

© استفان بروشفلد، پل آ. لوین و دبیرخانه دولت

طرح گرافیکی از: السا ولفارت

گردآوری و طرح عکسها: سانا یوهانسون / مرکز عکس

ویرایش متن: لنا آلبین

طرحهای صفحات ۲۴، ۳۲، ۴۴، ۵۳، ۵۷، ۶۵ از یاکوب و گلیوس

ترجمه‌ها: اوا اوکبری، ماریتا زون آبند، آنیتا کارپ و میا لوونگارت

تولید از: Invandartidningen

چاپ: چاپخانه Norstedt، استکهلم ۱۹۹۹

چاپ روی Munken Cream از گروه کاغذ

شماره سریال بین‌المللی 91-630-6386-7 ISBN

انتشار از سوی دبیرخانه دولت، استکهلم ۱۹۹۸

این کتاب در چهارچوب اقدامات اطلاعاتی موسوم به «تاریخ زنده» انتشار
یافته است.

مسئولیت محتوی کتاب برعهده نویسندگان آن است.

هیئت تحریریه کادر آموزشی سازمان انتشارات ناتور و کولتور در انتشار
«... بر شماست که این واقعه را تعریف کنید...» کمک نموده است.

زنان، کودکان و سالخوردگان در محوطهٔ باز جنگلی بفاصله ۱۰۰ متری اطاقهای گاز

اردوگاه مرگ آوشویتس-بیرکناو در انتظار بسر میبرند. آنها منتظرند که لباسهای خود را درآورند. سپس برای کشته شدن به اتاق گاز فرستاده میشوند و جسد آنها برای سوزاندن به کوره‌های آدمسوزی در همان ساختمان انتقال داده میشود.

افرادی که در عکس دیده میشوند یهودیانی هستند که اواخر ماه مه و اوائل ژوئن با قطار از مجارستان به آوشویتس انتقال داده شده‌اند. عکس از آلبومی آورده شده است که سرنوشت زندانیانی را نشان میدهد که به اردوگاه وارد شده بودند. زیر عکس مربوط به محوطهٔ باز جنگلی نوشته شده «زنان و کودکان غیرقابل استفاده».

این محوطهٔ باز جنگلی امروزه نیز وجود دارد. این عکس تنها اثر بجای مانده از افرادیست که در عکس دیده میشوند.

این کتاب بیانگر اعمالی است که انسانها به هم‌نوع خود روا میدارند زمانیکه از زشهای دموکراتیک زیرپا گذارده میشود و جایش را نفرت و خشونت میگیرد.

این کتاب حقایقی در مورد قتل عام یهودیان بدست میدهد و تلاشی است برای ارائه چگونگی وقوع پیوستن این واقعه غیر قابل تصور.

این کتاب توسط انتشارات ناتور وکولتور Natur och Kultur توزیع میگردد.

خدمات مشتریان/سفارشات: Förlagsdistribution, Box 706, 176 27 Järfälla

تلفن: ۰۸-۴۵۳ ۸۵ ۰۰ فاکس: ۰۸-۴۵۳ ۸۵ ۲۰

شماره سفارش: Persisk version 27-61487-5

برای کسب اطلاع در مورد پروژه «تاریخ زنده» با دبیرخانه دولت آدرس:

Regeringskansliet, 103 33 Stockholm

تلفن: ۰۸-۴۰۵ ۱۰ ۰۰ فاکس: ۰۸-۴۰۵ ۴۲ ۹۵ تماس بگیرید.

این کتاب رایگان است.

ISBN 91-630-6386-7



بازگشت